

شرح احوال و آثار و مجموعه اشعار
بدست آمده

شیخ سطاح

روزبھان فسانی

(بقلم شیرازی)

تألیف
دکتر غلامحسین آریا



۰۰۰/۳۰ ن م

۱۱/۲۴

۷۰۰ ریال



شرح احوال و آثار و مجموعہ اشعار
بدست آمدہ

شیخ سطاح روز بہان فسانی

(بقلم شیرازی)

تألیف
دکتر غلامعلی آریا



۱۳۶۳



شیخ شطاح

دو زبان فساوی (شیرازی)

تالیف: دکتر غلامعلی آریا

چاپ اول: تابستان ۱۳۶۳

تیراژ: ۳۰۰۰

چاپ: چاپخانه فاروس، تهران

حق چاپ محفوظ است

انقلاب — روبروی دانشگاه تهران، شماره ۱۳۴۲، تلفن: ۶۴۸۶۶۷

فهرست مطالب

موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
پیشگفتار	۵	۱۷- آرامگاه شیخ	۲۸
بخش نخست کلیاتی از تصوف	۹	(فصل دوم: تصوف و بنیاد طریقت روزبهان)	۳۳
۱- تعریف تصوف	۹	۱- ریاضت	۳۳
۲- منشأ تصوف	۹	۲- پیر خرقه	۳۵
۳- پیوند عرفان با فلسفه و شریعت	۱۰	۳- شجره تصوف	۳۵
۴- فلسفه تصوف	۱۰	۴- سلسله روزبهانیه	۳۷
۵- مراحل تربیت سالک (شریعت، طریقت، حقیقت)	۱۱	۵- رباط و خانقاه شیخ	۳۸
۶- تصوف در عصر روزبهان	۱۳	۶- سماع	۳۹
بخش دوم: تحقیقی درباره زندگی شیخ روزبهان	۱۶	۷- بنیاد طریقت شیخ	۴۱
(فصل اول: احوال شخصی روزبهان)		۸- کشف و کرامات شیخ روزبهان	۴۴
۱- زادگاه	۱۶	۹- اهمیت روزبهان از نظر خود و دیگران	۴۴
۲- تاریخ تولد شیخ	۱۷	(فصل سوم: وابستگان شیخ)	
۳- نام و القاب	۱۸	۱- استادان	۴۹
۴- نسبت	۱۸	۲- پیران و مرشدان روزبهان	۵۰
۵- روزبهانهای دیگر	۱۹	۳- معاصران شیخ روزبهان	۵۲
۶- دوران کودکی	۲۰	(اکبری که آنها را با شیخ ملاقات بوده است)	۵۴
۷- جوانی	۲۱	۴- خاندان شیخ	۵۶
۸- تحصیلات	۲۲	الف: پسران	۵۷
۹- مهاجرت از نسا به شیراز	۲۲	ب: نوه‌ها	۵۷
۱۰- مذهب	۲۴	ج: نبیره‌ها	۵۹
۱۱- سفرهای شیخ به خارج از فارس	۲۴	(فصل چهارم: آثار شیخ روزبهان)	۶۵
۱۲- وعظ و تذکیر	۲۶	آثار منشور	۶۵
۱۳- دوران آخر عمر شیخ	۲۶	نخست در تفسیر	۶۶
۱۴- صورت شیخ	۲۷	دوم در شرح احادیث	۶۶
۱۵- بیماری و فوت شیخ	۲۷	سوم در فقه	۶۶
۱۶- عمر شیخ	۲۸	چهارم در اصول دین	۶۶
		پنجم در علم کلام	۶۷
		ششم در صرف و نحو	۶۷
		هفتم در تصوف	۶۷

موضوع	صفحه	موضوع	صفحه
هشتم کتابهای متفرقه	۷۲	۱۲- «از نفسم تازه شود ملک دین»	۱۲۰
نمونه‌ای از مکاتبات شیخ	۷۴	۲- مثنویات	۱۲۳
بخش سوم: گردآوری اشعار شیخ ۷۸		(تحفة العرفان شیخ روزبهان)	۱۲۳
۱- قصاید	۷۸	۱- [فی صفات ذات باری تعالی]	۱۲۴
۱- سوگندنامه کبیر	۷۸	۲- فی المعرفة	۱۲۵
«ز امر ایزد بی چون مقدر است بلا»		۳- فی الواحدانیه	۱۲۶
۲- «سپید مهره صبح ازل زدند مرا»	۹۱	۴- فی تقدیس	۱۲۷
۳- «بدارالضرب ایمان زن زر وحدت زکان لا»	۹۴	۵- فی التنزیه	۱۲۸
۴- «تا قرام ذوالجلالی پرده ایوان ماست»	۱۰۰	۶- فی تقدیس باطن	۱۳۰
۵- «نامه روحانیان نقش دل و جان ماست»	۱۰۵	۷- فی خلق الانسان	۱۳۱
۶- «جلال روی تو درحسن لاله زار منست»	۱۰۷	۸- فی الرضا والتسلیم	۱۳۲
۷- «منم که مطلع صبح ازل جنان منست»	۱۰۹	۹- فی صفت آدم	۱۳۲
۸- «همچو چشم دلبر من نوکسان رعناشدند»	۱۱۱	۱۰- فی الترغیب	۱۳۲
۹- «منم آینه سپهر جمال»	۱۱۴	۱۱- فی الصمت	۱۳۳
۱۰- «هر شب که سر به طارم خضرا برآورم»	۱۱۵	۳- غزلیات	۱۳۴
۱۱- «بیا تادست ازین عالم بداریم»	۱۱۹	۴- قطعات	۱۳۸
		۵- رباعیات و دو بیتی‌ها	۱۴۴
		۶- مفردات	۱۵۶
		فهرست نام اشخاص	۱۶۱
		فهرست نام اماکن	۱۶۷
		فهرست نام کتابها	۱۶۹
		مآخذ و منابع	۱۷۲
		غلط‌نامه	۱۷۵

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

به نام آنکه هستی بخش نیستی‌ها و نیست کننده هستی‌هاست، آگاه از فراز و هم پستی‌هاست. دشمن کژی‌ها و دوست راستی‌هاست. پروردگاری که از چرخ‌ریز کهای هسته‌ای تا گردش کهکشانهای دسته‌ای در دست توانای اوست، آفریدگاری که در وهم همگان هم نگنجد و فهم همگان نیز آفریده‌های وی نسنجد. یگانه توانایی که هم داناست، یکتاشنوایی که هم بیناست.

درود بر پیمبرانش به ویژه به برگزیده‌ترین گزیدگانش و درود بر جانشینان و پیشوایان راستین آن برگزیده‌باد. درود بر آموزگاران و استادانی که خود می‌سوزند و دانش می‌اندوزند و می‌آموزند، تا دل‌های تاریک را به تابش دانش خود برافروزند. درود بر کسانی که در راه راست درست‌گام برمی‌دارند و با دست خود نهال نیک نامی را می‌کارند.

شکر و سپاس خدایی را که به من توفیق داد تا به اندازه وسع و همت خویش بتوانم شرح حال شیخ «دوبهان فسائی» را به نگارش درآورم، روزبهانی که یکی از چهره‌های درخشان روزبهی عرفانی ایران اسلامی در قرن ششم هجری است، کسی که با آن همه شهرت - حتی سالیان دراز پس از مرگ - به تدریج شهرتش در پرده‌ای از ابهام و تاریکی فرو رفته تا جایی که صوفیانی چون صاحب طرائق الحقایق، و خاورشناسانی چون پروفیسور هانری کربن و دانشمندانی چون مرحوم دکتر محمد معین هم آنچنانکه باید وی را معرفی نکرده‌اند، گاهی به وی نسبت نسوی، گاهی شیرازی، گاهی بسایر و دیلمی داده‌اند، و در این اواخر آنچه بیشتر فراموش شده است نسبت فسوی یا فسائی است، نسبتی که خود «دوبهان در وقف‌نامه خانقاه خویش به صراحت آن را ذکر کرده است. (رجوع به متن وقف‌نامه در همین کتاب، ص ۳۹) جای تأسف است، نویسندگان محترم یا درست تحقیق نکرده‌اند و برای مثل، فسا را با فسا اشتباه گرفته‌اند و یا خود تصور کرده‌اند که اگر وی را به شیراز منسوب بدانند شاید بر شهرت وی بیافزایند در صورتی که این خطای محض است، همیشه مردان بزرگ باعث شهرت بلاد شده‌اند، نه بالعکس. این در حالی است که شهر فسا یعنی زادگاه شیخ چه پیش از اسلام و چه بعد از اسلام و تا قرن چهارم و پنجم هجری، نه تنها یکی از معروفترین بلاد ایران اسلامی بوده است و به قول آقای علی سامی، با شهر استخر و مرکز فادس هم همسری می‌جسته است، بلکه به گفته همه جغرافی نویسان اسلامی از چنان عظمتی برخوردار داشته که «چند اصفهان و شیراز بوده است»^۱ باری این بدان می‌ماند

۱- جغرافیای تاریخی شهرستان فسا تدوین، امید است که روزی توفیق حاصل شود تا بزود طبع درآید.

که ما امروزه محمد ذکریای دازی را محمد ذکریای تهرانی بدانیم.

لذا ترجیح می‌دهم که به دو علت برای شیخ همان نسبت «فصایی» را مناسب بدانم. یکی اینکه خود شیخ چنانکه بدان اشاره شد، در ضمن وقفنامه‌ای، برای خود نسبت «فصایی» آورده است، دیگر آنکه نسبت زادگاه اقدم و اولی از دیگر نسبت‌هاست، و از آنجا که شیخ نه تنها در این شهر متولد شده است بلکه وی بعد از بیست و پنج سالگی هم در فسا می‌زیسته و در همان شهر تحت ارشاد و تربیت مرشدان و استادانی بوده است. بنابراین نسبت «فصایی» برای «دوبهان ارجح و انسب می‌باشد. البته در میان بزرگان و عرفا کسانی یافت می‌شوند که هم به زادگاه متسوبند و هم به محل اقامت، مثلاً مولوی هم به بلخ که زادگاه اوست منسوب است و هم به دوم (آمیای صغیر یا ترکیه امروزی که در واقع همان دوم شرقی است که اقامتگاه مولوی بوده و مولانا در قونیه تختگاه آن کشور زندگانی کرده و وفات یافته است)، در صورتی که مولوی در سن کودکی همراه با پدر خود از شهر بلخ خارج شده است و دوبهان بعد از بیست و پنج سالگی زادگاه خود را ترک می‌کند و از آن پس هم طبق شواهد موجود علاقه شیخ «دوبهان نسبت به زادگاهش (ظاهرآ به علت قرب مسافت) هیچگاه قطع نشده است.

از این جهت شاید بتوان برای شیخ «دوبهان نسبت فصایی ثم الشیرازی، و یا فصایی شیرازی هم ذکر کرد.

نکته دیگری که لازم به یادآوری است، آنکه در ده سال پیش (۱۳۵۳ ه. ش) که با راهنمایی استاد محترم شادروان عبدالحمید بدیع‌الزمانی که خدایش بیامرزد، مشغول تالیف کتاب حاضر بودم (به عنوان رساله فوق لیسانس) حتی المقدور کوشش می‌شد که به منابع اصلی درجه اول دسترسی پیدا شود و اگر هم گاهی چنین میسر نمی‌شد، با کمال امانت‌داری نوشته‌های قدیم که در کتب مؤلفان بعدی ذکر شده است در اینجا نیز نقل گردیده است. در همان سال ۵۳ برای اندیشه بودم که این کتاب را به چاپ رسانم، اما متأسفانه به علت فوت شادروان پدر بزرگوام رحمه الله علیه، نسخه‌هایی از این رساله که در ضمن سفری به فارس همراه داشتم، در شیراز مفقود شد و تا حدی باعث دلسردی و کندی کار چاپ گردید. لیکن این تأخیر گویی از الطاف خفیه رحمانی بود و خود موجب تأمل و صبر نگارنده در کار طبع کتاب شد و به مصداق «الصبر مفتاح الفرج» گشایش و خوشبختی چندی همراه داشت. نخست آنکه امیدوار بودم که از نسخه اضافی که در بایگانی کتابخانه دانشکده الهیات موجود است می‌توان استفاده کرد، دوم آنکه دو سال بعد رساله‌ای به نام «دوبهان بقلی و کتاب کشف الاسرار» چاپ ۱۹۷۱ ترکیه، بوسیله جناب آقای مجیدی کتابشناس و مسئول محترم کتابخانه دانشکده الهیات به دستم رسید، که نه تنها با استفاده از آن بسیاری از اغلاط اشعار فراهم شده تصحیح شد، بلکه چند صد بیت هم بر آنچه در رساله فوق لیسانس گرد آورده بودم، افزوده گشت.

سدیگر آنکه با معرفی چند تن از دوستان بر آن شدم که چاپ و نشر این کتاب را به انتشارات «دوبهان که روز و روزگارش، روز هر روز و زمان هر زمان به بهروزی و نیک‌فرجامی رساد، واگذارم، بخصوص آنکه آقای هاشمی مدیر محترم این مؤسسه با همه مشکلاتی که در کار چاپ وجود دارد و اهل کتاب و تحقیق بر آن وقوف دارند، این رنج ریاضت‌گونه را عارفانه‌وار پذیرفتند و به راستی ثابت کردند که نام این مؤسسه انتشاراتی بی‌مسمی نبوده

است، بعلاوه در طول این یکی دوسال که بنده با ایشان تماس نزدیکتری داشتم مسلم شد که این جوانمرد، برخلاف بسیاری دیگر، در کار چاپ و نشر فقط جنبه مادی و تجاری را در نظر ندارند بلکه هدف ایشان بیشتر خدمت به فرهنگ اسلامی و ایرانی این آب و خاک است، خداوند ایشان را جزای نیک دهد.

این نکته نیز درخور اشارت است که چهارچوب و روش فصل‌بندی این کتاب همان است که با ارشاد استاد محترم شادروان استاد عبدالحمید بدیع‌الزمانی مستندجی رحمه‌الله علیه، فراهم آمده است و اگر در آن تغییر و یا افزایشی داده شده است در اثر چند مأخذ جدید بوده که بعدها بدستم رسیده است که از جمله «دوبهان بقلی و کتاب کشف‌الامراد» چاپ ترکیه و نیز «شرح حال و آثار و اشعار شیخ «دوبهان بقلی فسانی» تألیف دکتر میر، را می‌توان نام برد. ناگفته نماند که در واقع مأخذ اصلی و عمده ما در تألیف این کتاب، علاوه بر بعضی از آثار خود شیخ «دوبهان»، دو کتاب ارزنده و مفید «نهضة العرفان» و «روح الجنان» تألیف دو تن از فرزندان زادگان شیخ بوده است که خوشبختانه هر دو کتاب در مجموعه‌ای تحت عنوان «دوبهان نامه» به همت استاد محترم آقای محمد ققی دانش‌پژوه به چاپ رسیده است.

سخن کوتاه کنم، آنچه به نظر خوانندگان عزیز می‌رسد و آنچه در دسترس محققان و صاحب نظران محترم قرار می‌گیرد، تألیفی است که نه شما را راضی می‌سازد و نه خود مؤلف بر آن قانع است و نه درخور شخصیت و مقام والای عارفی بزرگ چون شیخ «دوبهان»، خصوصاً آنکه این تألیف در واقع مربوط است به ده سال پیش که در این مدت ده سال هم به عللی چند، مانند مشاغلی چون تدریس در دبیرستانها و مراکز تربیت معلم تهران و یا تحصیل و تهیه رساله دکتری (که این دومی خوشبختانه مدت‌ها است به پایان رسیده است) و دیگر گرفتاریهای زندگی، به جز آنچه در بالا بدان اشاره شد، موفق نشدم تا چنانکه باید در آن تجدید نظر اصولی بعمل آورم و از آن گذشته با همه کوششی که بکار بستم باز اغلاط چاپی چندی در این کتاب به چشم می‌خورد که ضمن پوزش از خوانندگان، در غلط نامه‌ای جداگانه تنظیم کردم و ضمیمه ساختم.

با همه اینها به قول مولانا درمثنوی شریف، «آب دریا را اگر نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید» آنچه اکنون در دسترس شما خواننده ارجمند قرار می‌گیرد، شاید شرح حال تحقیقی شیخ و نیز کاملترین مجموعه اشعار به دست آمده وی است که از مأخذ مختلف جمع‌آوری شده و به صورت مجموعه‌ای در دسترس علاقه‌مندان به عرفان و ادبیات قرار گرفته. امید است که روزی دیوان اشعار شیخ «دوبهان» «دیوان المعادف» در گوشه‌ای از جهان پیدا شود و به همت محقق فرزانه در اختیار علاقه‌مندان به فرهنگ و ادب ایران بزرگ و اسلام عزیز قرار گیرد، ان شاء الله.

در خاتمه از جناب آقای حسن پور و سایر همکارانشان که با وسعت نظر و دقت بصر در کار غلط‌گیری این کتاب سعی لازم مبذول فرمودند، کمال تشکر دارم - غلامعلی آریا
تهران، بهار ۱۳۶۳

بخش نخست کلیاتی از تصوف

(تعریف تصوف، منشاء تصوف، فلسفه تصوف، پیوند عرفان با-
فلسفه و شریعت، مراحل تربیت سالک، تصوف در عصر روزبهان)

۱- تعریف تصوف: گرچه برای اشتقاق لغت تصوف گفت و گو بسیار است لیکن درست ترین قول آن است که این کلمه را مشتق از صوف یعنی پشم بدانیم و صوفی در اسلام کسی است که پشمینه پوش است و به زندقه صوفیانه می پردازد بنابراین نسبت صوفی به اهل صفة و سوف یونانی مردود است (برای اطلاع بیشتر به مآخذی که در پاورقی آمده رجوع گردد)^۱.

۲- منشاء تصوف: برای منشاء تصوف نیز عقایدی چند وجود دارد که از آن جمله عده ای آن را واکنشی در برابر اسلام می دانند و برای اثبات نظریه خود روش اباحیه (طایفه ای از صوفیان که حلال و حرام را رعایت نمی کردند و همه چیز را مباح می شمردند) یا گفتار بعضی از صوفیان را که به ظاهر مخالف دین است (شطحیات) دلیل می آورند. عده ای نیز منشاء تصوف را هندوستان و جمعی هم ایران (مذاهب مزدکی و مانوی) و بعضی هم منشاء تصوف را عیسویت می دانند، باید دانست که گرچه اینها در تصوف اثر داشته اند لیکن مؤثر نبوده اند بلکه منشاء تصوف خود اسلام و سیره نبی اکرم (ص) مخصوصاً سیره مکی آن حضرت می باشد^۲ بعد از رحلت پیغمبر اسلام هم این سیره مکی به وسیله صحابه اولیه از قبیل: «خلفای راشدین»، «سلمان فارسی»، «ابوذر»، «مقداد»، «عمار» و دیگران که به اسلام علاقه و شوق شدید داشتند ادامه یافت و به زندقه گانی زاهدانه خود ادامه دادند و سیره نبی اکرم را دنبال کردند، و بعد صوفیان ایرانی چون «حبیب عجمی»، «ابراهیم ادهم»، «ابوعلی شفیق بلخی»، «حسانم اصم»، «بایزید بسطامی»، «جنید نهاوندی»، «ابوبکر شبلی

۱- دایرةالمعارف اسلامی جلد پنجم (کلمه تصوف)، تادیک تصوف دکتر غنی.

۲- رجوع شود العقیده والشریفة فصل زهد والتصوف، ارزش میراث صوفیه زرهن کوب.

خراسانی» و غیره در ترویج آن کوشیدند و به مرور زمان تصوف سیر تکاملی یافت تا در قرن پنجم و ششم به اوج ترقی خود رسید؛ یعنی همان عصری که روزبهان هم به آن تعلق دارد.

۳- پیوند عرفان با فلسفه و شریعت: اگر چه عرفان اسلامی در آغاز پیدایی خود فنی جداگانه به شمار می آمده لیکن با گذشت زمان با فلسفه و شریعت آمیخته شده است.^۱

ابن سینا کوشش کرد تا حکمت و عرفان را با هم آشنا سازد و در اشادات مسایل دشوار عرفانی را استدلال کرده است و آنها را از شبهات و اعتراضات برکنار نموده است.

«ابو حیان توحیدی شیرازی» یا «بغدادی» که از چهره های درخشان قرن چهارم اسلامی است در آثارش پیوند فلسفه و عرفان را مشاهده می کنیم. «غزالی» نیز که در اواخر عمر به تصوف روی آورد و در هماهنگی و توافق بین شریعت و حکمت با عرفان سعی بلیغ مبذول داشت.

همین طور گروه اخوان الصفا، و عین القضاة همدانی نیز در نزدیک کردن فلسفه و عرفان سهم بسزایی دارند لیکن از همه مهمتر کوشش «عزیز نسفی» و مخصوصاً «سید حیدر آملی» است (قرن هشتم) که میان اهل حکمت و شریعت و تصوف روش آشتی و جمع برقرار ساخته اند، «روزبهان فسایی» هم در زمانی می زیسته که عرفان به حد کمال خویش رسیده و با فلسفه و شریعت آمیخته بود و حتی وی همانطور که در فصل مربوط به آثارش مشاهده خواهیم کرد کتبی در فقه و اصول و عرفان به رشته تحریر در آورده است. چنان که در تحفة العرفان آمده است «وی مقامات مشایخ را جمع کرده و کتابی ساخته شرح شطحیات، موازنت با شریعت فرموده نامش منطق الاسرار».

۴- فلسفه تصوف: بر طبق فلسفه تصوف، حقیقت اراده جهانی، علم حقیقی، نور ابدی و جمال اعلی است که ذاتش در آئینه جهان به جلوه گری پرداخته است. انسان دنیای کوچکی است، که در او صفات الهی به شکل غیر کامل آشکار

۱- تصوف تألیف پرفسور عباس مهرین.

۲- ماخذ این قسمت دیباچه «روزبهان نامه با تلخیص».

شده است.^۱

خدا زیبای ابدی است، و زیبایی ذاتاً می‌خواهد به جلوه‌گری بپردازد و محبوب گردد. بدینسان صوفیان آیین خود را روی اصول محبت قرار می‌نهند و برای رسیدن به خدا راه عشق را بر هر راه دیگری برتری می‌دهند. بنابراین برای شناخت این زیبای ابدی باید راه عشق را که بر روی محبت قرار دارد پیمود. و پیمودن این راه که چندان هم آسان نیست نیاز به راهنما دارد که به تعبیر عارفانه این راهنما مرشد، ولی و یا پیر نامیده می‌شود و رونده این طریق را هم سالک گویند.

۵- مراحل تربیت سالک: سالک در زیر نظر پیر خود باید مراحل طی کند تا بسر منزل اصلی که خداست برسد این مراحل عبارتند از:

الف: شریعت: صوفی باید اول خود را با شریعت منطبق سازد (به عنوان مقدمه کار و تهیه وسایل سفر) و با قوانین شرعی آشنایی کامل پیدا کند تا قوای عقلیه خود را تربیت کرده و ذهن او کاملاً برای اطاعت و خدمت آماده شود.

ب: طریقت: در این مرحله علاوه بر رعایت قوانین مذهبی باید در جست و جوی يك راهنمای معنوی باشد و از او دستور بگیرد، و بدون چون و چرا اراده خود را در اراده پیر (فنا) کند که این عمل را «فنا فی الشیخ» گویند و به قول حافظ: «به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید»

که سالک بی خبر نبود ز راه و رسم منزلها»

ج: معرفت: وقتی که ذهن از آلودگیها پاک شد و صوفی قوانین مذهبی را رعایت کرد و به دستور پیر در سیر و سلوک گام برداشت شناخت خدا برایش روشن می‌شود و به معرفت دست می‌یابد. (بدیهی است که رسیدن به معرفت از راه کشف و شهود است نه عقل و دانش ظاهری).

د: حقیقت: در این مرحله صوفی حقیقت را درک می‌کند. و هدف او تهذیب نفس و اتصال محبوب است لیکن تنها با کوشش شخصی نمی‌توان به این هدف رسید بلکه حقیقت يك موهبت الهی است که خدا به کسی که مورد عنایتش واقع شده عطا می‌کند.^۲

۱- تصوف «عباس مهرین».

۲- اقتباس از تصوف عباس مهرین.

بنابر این در اینجا رحمت خداوند دخالت تام دارد و وظیفه انسان آن است که خدای را خدمت کند تا خدا بر او رحمت آورد. رحمت خداوند آن است که قلب آدمی را با معرفت الهی مملو سازد و قلب انسان را از هر چیز که غیر اوست پاک کند این مرحله فناء فی الله خوانده شده که انسان از یک زندگی نوین برخوردار می گردد و به قول حافظ: «هر گز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق».

در این مرحله مسئله فناء فی الله تصوف اسلامی تا حدی با فناء فی الله تصوف هندی (نیروانا) نزدیک می شود. لیکن در مسئله بقاء بالله از تصوف هندی بالاتر است زیرا که تصوف هندی مبتنی است بر ترك و این طریقه در میانه صوفیه ما مستحسن نیست و گفته اند:

«در کلاه فقر می باشد سه ترك: ترك دنیا، ترك عقبی، ترك ترك»
و اکابر طریقه صوفیه اسلامی به مقتضای دستور «لارهبانیت فی الاسلام» که حدیث نبوی است مباشرت امور دنیوی را بد نمی دانند.
لذا هیچ يك از فرق صوفیه اسلامی با مباشرت امور مادی ضدیت ندارند به این شرط که اصل نیت پا برجا و برقرار باشد. عالم طبیعت را صور و مظاهری است که صور آن مباشرت امور مادی است و مظاهر آن زن و فرزند و مال است. پس در بقاء بالله آثاری که از سالک در فناء فی الله فوت شده بر می گردد و با بشریت تناسب پیدا می کند و در این مقام است که اجازه ارشاد داده می شود.
به هر حال صوفیه ما می گویند که دنیا آن است که انسان را به پستی بکشانند و انسان را از خدا دور سازد. حال این عامل هر چه می خواهد باشد چنانکه گفته اند:

«به هر چه بسته شود راهرو حجاب وی است

تو خواه مصحف سجاده گیر و خواه نماز»

و مولوی در مثنوی می فرماید:

«چیست دنیا از خدا غافل شدن نی قماش و نقره و میزان و زن»
دنیا حالتی است از حالات نفسانی و نیز عقبی، پس ترك در طریقه صوفیه بذاته مطلوب نیست. انسان باید متوجه خدا باشد ولی این توجه لازم است که در آفاق و انفس باشد و قانون طبیعی را از میان نبرد. الا آن هم صوفیه ماترك ندارند و کسب

می کنند (بعجز فرقه خا کسار که گدایی می کنند).

اگر هم صوفیه ماترك زن و فرزند و اهل و عیال کرده باشند چون «ابراهیم ادهم» (قرن سوم ه. برابر ۸۷۵ م) در مورد معین و زمان معینی بوده است. نا گفته نماند که بعضی از افراطی ها در میان مسلمین پیدا شده اند و دوام ریاضت را تا آخر عمر لازم دانسته اند لیکن این مطلب از خصایص تصوف اسلامی و ایرانی نیست. پس صوفی واقعی کسی است که هیچ چیز او را از خدا غافل نسازد و در عین حال مباشرت به امور مادی هم داشته باشد؛ یعنی در خدمت خدا و خلق خدا انجام وظیفه کند.

چنانکه در صفحات آینده ملاحظه خواهیم کرد؛ روزبهان یکی از صوفیان واقعی است که سیر و سلوک وی بسا آنچه در ضمن مراحل تربیت صوفی نگاشته شد مطابقت دارد. یعنی روزبهان هم این مراحل را چنانکه از شرح حال وی بر می آید طی نموده است (آشنایی کامل به قوانین شرعی و فقه و حدیث، طی طریق و تحمل انواع ریاضت در آغاز کار، معرفت به جمال خداوند، رسیدن به مطلوب خود که حقیقت ذات احدیت است و بالاخره ترك ترك یعنی ضمن این که خدا را شناخت و به معرفت حقیقی راه یافت در میان مردم بود و در خدمت خلق الله گام بر می داشت و آنها را ارشاد می کرد).

۶- تصوف در عصر روزبهان - همانطور که بعداً خواهد آمد عصر روزبهان مصادف بود با حکومت سلجوقیان در ایران که در این دوره بعجز مدت محدودی قتل و غارت و خونریزی رواج داشت. از طرفی در اثر اختلافات امرای سلجوقی با هم و از طرف دیگر هجوم سلجوقیان به دودمانهای دیلمیان و غزنویان مردم بی گناه از دم تیغ خونریز آنها جان سالم بدر نمی بردند^۱.

از نظر مذهبی نیز در این دوره تعصبات خشک مذهبی به آخرین حد خود رسیده بود. اختلافات حنفیان با شافعیها، اختلافات اهل سنت با شیعه^۲، پیدا شدن «حسن صباح» سر دسته اسماعیلیان و منازعات آنها با اهل تسنن و نزاع بین اشاعره و معتزله که از مدت ها پیش به وجود آمده بود نیز از مختصات مذهبی دوره سلجوقی می باشد.

۱ و ۲- دایرة المعارف اسلامی (انگلیسی) زیر عنوان مذاهب ایران، و شطاح فادس.

در سایر کشورهای اسلامی هم علاوه بر آنچه ذکر شد جنگهای صلیبی و اختلافات بین دستگاه خلافت عباسی بغداد با دستگاه خلافت فاطمی مصر در خور اهمیت است.

این منازعات و اختلافات باعث شد که عرفا و متصوفه بتوانند در قضایا، بیطرف و با آسودگی خیال مشغول کار خود باشند و نتیجتاً در همین دوره است که در گوشه و کنار ایران بهترین و ارزنده‌ترین آثار صوفیانه در دسترس مردم قرار گرفت و سه مکتب مشهور تصوف یعنی: مکتب «شیخ نجم‌الدین کبری» در شمال شرق و مکتب «سهروردی» در غرب و مکتب «روزبهان» در جنوب ایران بوجود آمد^۱.

در واقع اگر قرن چهارم و پنجم ایران اسلامی از لحاظ علوم پزشکی و ریاضی و فلسفه عصر طلایی خود را می‌گذرانند و اشخاصی چون «ابن سینا» و «ابوریحان بیرونی» را پرورش داد. از نیمه دوم قرن پنجم تا اوایل قرن هفتم (یعنی تا زمان حمله وحشیانه مغول) عرفای بزرگی چون «شیخ ابوالخیر» (متوفی ۴۴۰)، «ابوالقاسم قشیری نیشابوری» (۴۶۵)، «شیخ ابوالحسن خرقانی» (۴۲۵)، «بابا طاهر عریان همدانی» (هم عصر «طغرل»)، «امام محمد غزالی» (۵۰۵)، «احمد غزالی» (برادر محمد غزالی)، «سنایی غزنوی» (متوفی ۵۴۵)، «شیخ محمد روزبهان فسایی» (متوفی ۶۰۶)، «شیخ نجم‌الدین کبری» (۶۱۸)، «شیخ عمر سهروردی» (۶۳۲)، «عطار نیشابوری» (۶۲۷) و «مولانا جلال‌الدین محمد بلخی» (۶۷۲) و غیره ظهور کردند که با افکار بلند خود و با اثر جاودانه خویش بزرگترین خدمت را به زبان و ادبیات این مرز و بوم نمودند^۲. پس در چنین اوضاع و احوالی است که روزبهان ما هم در فارس پا به عرصه ظهور می‌گذارد. و چون این خطه در اثر کاردانی و لیاقت اتابکان فارس نسبت به نقاط دیگر ایران که در حوزة وسیع سلجوقیان قرار داشت از آرامش بیشتری برخوردار بود، روزبهان توانست که خانقاه خود را قبله صاحب‌دلان قرار دهد، تا عده زیادی از مشایخ و اهل عرفان

۱- در شبه قاره هند هم علاوه بر سهروردیه مکتب (چشتیه) و قادریه که اصل آنها از ایران است، به شدت رواج داشت.

۲- تواریخ فوت از کادنامه بزرگان اقتباس شده است.

سر بر آستانش فرود آورند، و مریدانی از اکناف جهان اسلامی برای زیارتش
به فارس روی نهند.
اینک برای آشنایی بیشتر با این شخصیت بزرگ به شرح احوال وی
می پردازیم:

بخش دوم: تحقیقی درباره زندگی شیخ روزبهان

فصل اول: احوال شخصی روزبهان (زادگاه، تاریخ تولد، نام و کنیه)

نسبت، «روزبهانهای دیگر، دوران کودکی، دوران جوانی، تحصیلات، مهاجرت از فسا به شیراز، مذهب، سفرهای شیخ به خارج از فارس، وعظ و تذکیر، دوران آخر عمر، صورت شیخ، بیماری و فوت شیخ، عمر شیخ، آرامگاه»

۱- زادگاه شیخ روزبهان- شیخ روزبهان در فسا که یکی از شهرهای

قدیم فارس است^۱ چشم به جهسان می گشاید و در این باره هیچ اختلافی وجود ندارد. زیرا در نوشته های خود شیخ درباره محل تولدش اشاره شده و در کتابهای تحفة العرفان و روح الجنان (نوشته های نبیره هایش) هم نیز محل تولد شیخ روزبهان فسا آمده است.

۱- بنا به گفته دکتر «کامرون» دانشمند باستان شناس آمریکایی نام فسا از روی الواح پیدا شده، در تخت جمشید «بشی یا» بوده است.

از کتب تاریخی اسلامی همچون: مسالك و ممالك، فادسنامه ابن بلخی، معجم البلدان، احسن التقاسیم، نزهة القلوب و فادسنامه ناصری و غیره چنان بر می آید که نام این شهر در دوران ساسانی و تا قرن پنجم و ششم اسلامی پسا بوده است و معرب آن را بسا و سپس فسا نامیدند.

این شهر در دوران اسلامی نیز آباد بوده و حتی وسعت آن را چند برابر شیراز و اصفهان دانسته اند. آب و هوای آن هم معتدل و خاکش مستعد پرورش هر نوع محصولی می باشد بطوری که مورخین اغلب به عنوان مثال محصول خرما و گردو و ترنج که میوه های گرمسیری و مردسیری هستند ذکر می کنند و اشاره می نمایند که انواع محصولات در فسا بطوبی به دست می آید.

از شخصیت های برجسته این شهرستان «زرادشت خورگان» تئورمین اصلی مذهب مزدک («دکتر معین» حاشیه برهان قاطع - «ادوارد برون» در تاریخ ادبیات خود) و «ابوعلی نعوی نسوی» و «مولانا مسیحای فسایی» و چند شخصیت دیگر از جمله خود شیخ روزبهان را می توان نام برد.

در کتابهای دیگر هم مسانند فارسنامه ناصری و در مقدمه عیبه‌العاشقین و غیره همه بر این که محل تولد شیخ فسا بوده است اتفاق نظر وجود دارد. شیخ از طایفه دیالمة ساکن فسا بوده است^۱ که از زمان دیلمیان مخصوصاً در زمان «عضدالدوله» عده زیادی از این طایفه در فسا سکونت کرده بودند این طایفه هم بعدها چون سایر اهالی فسا مورد هجوم طوایف شبانکاره^۲ و بعضی از امراء سلاجقه قرار گرفتند و چنان که به نقل از قاریخ ابن اثیر آمده است: «آلب ارسلان- داود سلجوقی» از خراسان به فسا می‌رود حکمران شهر قرار می‌کند و او در حدود ۱۰۰۰ نفر از رجال دیلم فسانی را از دم تیغ می‌گذرانند. (شطاح فارس- ندیمی).

۳- قاریخ تولد شیخ: روزبهان در سال ۵۲۲ در فسا متولد می‌شود و به قول مؤلف تحفة العرفان «ولادت میمونش در سنه اثنان و عشرين و خمس مائة بود» و این تاریخ در اکثر کتابها ذکر شده است.

لیکن در پاورقی مقدمه عیبه‌العاشقین چنین آمده است: ولی طبق کشف الاسرار (۷ الف، ۲۵ الف) وی در ۵۳۰ متولد شده «ماسینون ۲۷۶»^۳.

بنا بر این دو تاریخ برای سال تولد شیخ ضبط شده است که ۸ سال با هم اختلاف دارند ولی اکثراً همان سال ۵۲۲ را درست می‌دانند مخصوصاً که مؤلف «روح الجنان» هم چنین ذکر می‌کند «سلطان عارفان شیخ روزبهان اعلی الله درجته- فی الجنان در سنه اثنین و عشرين و خمسمائة در بلد پسا که از شهرهای قدیم فارس است عمرها الله تعالی بالامن والامان، در وجود آمد».

و این سال ۵۲۲ مصادف بود با خلافت ابومنصور فضل بن ابوالعباس المسترشد بالله و در ایران هم «سلطان سنجر سلجوقی» حکمرانی داشت و حکومت فارس هم با «سلطان محمود بن سلطان محمد بن ملکشاه بوده است»^۴.

۱- شطاح فارس، تحفة العرفان، روح الجنان (روزبهان نامه) مقدمه عیبه‌العاشقین و کارنامه بزرگان.

۲- این طایفه در زمان سلجوقیان در فارس خاوری حکومت داشته و این قسمت را مرتب مورد هجوم خود قرار می‌داده‌اند.

۳- در نشریه آتشکده دبیرستان حکمت هم بدون ذکر مأخذ سال ۵۲۶ آمده است.

۴- فارسنامه ناصری و (شطاح فارس).

۳- نام و القاب: اسم صاحب ترجمه روزبهان^۱ است و به معنی نیک روز و خوشبخت می باشد و مترادف است با بهروز. نام پدرش «ابونصر» است و کنیه^۲ شیخ نیز «ابومحمد» می باشد.

و بنا به نوشته «شطاح فارس» تذکره های مختلف القابهای زیر را برای «شیخ روزبهان» آورده اند «سید الاقطاب، سلطان العرفاء، برهان العلماء، قدوة العشاق، شطاح فارس، پیشوای اصحاب حقیقت، مقتدای ارباب طریقت، خلاصه محققین آفاق» و لقبهای دیگر. ولی شهرت وی بیشتر «شیخ شطاح» می باشد چنان که خودش هم در عبرالعاشقین می گوید که حق به من گفت «صرت عاشقا و امقامحبا شائعا حرا شطاحا».

«میرزا حسن فسوی» در فادسنامه ناهری و «فرصت الدوله» در آثار عجم هم وی را «شیخ شطاح» یاد کرده اند و این بدان جهت است که شیخ علاوه بر این که خود در حالت وجد و شوق کلماتی می گفته که ظاهر آن با ظاهر شرع منافات داشته است، چنان که بعداً بیاید بر «طواسین» منسوب به «حسین بن حلاج» هم شرحی نوشته و شطحیات دیگر عرفا را شرح داده و آن را شرح شطحیات نامیده است (رجوع شود به کتاب شرح شطحیات «شیخ روزبهان» تصحیح هنری کرین). محمدتقی دانش پزوه هم در صفحه ۲۱ کتاب روزبهان نامه اش وی را به این القاب و عناوین نامیده است «سلطان العارفين قطب المحققين شيخ كبير سيد الاقطاب شطاح فارس صدر الدين جمال الاسلام ابو محمد روزبهان ابن ابی نصر بن روزبهان سایر (؟) بقلی دیلمی فسایی شیرازی».

۴- نسبت: برای شیخ نسبتهای فسوی (شدالازاد - نفحات الانس چاپ لیس)

۱- تحفة العرفان، روزبهان نامه، تاریخ گزیده، نفحات الانس، ریاض المادین، هزارمزار، آثار عجم، فادسنامه ناهری، کادنامه بزرگان، روح الجنان، شطاح فارس، مقدمه عبرالعاشقین و غیره.

۲- در سالهای ۴۳ و ۴۴ خورشیدی که رادیو ایران برنامه ای تحت عنوان شاید «روشیهای روزه» در صبحهای پنجشنبه پخش می نمود، در یکی از این برنامه ها که درباره شیخ روزبهان گفت و گو می کرد حاکی از آن بود که پدر شیخ تا اواخر عمر صاحب پسری نشده بود تا شبی خواب می بیند که در عالم رؤیا به او الهام می شود که صاحب فرزندی خواهد شد که روز به روزش بهتر می شود و چون رؤیا به حقیقت می پیوندد نامش را روزبهان می گذارند. متأسفانه به اداره رادیو دسترسی پیدا نکردم تا منبع آن گفتار را بیابم.

یا فساوی (مجمع الفصحا جلد اول) ویا فسایی نوشته‌اند (فادسنامه ناصری ج ۲، تاریخ گزیده جلد اول) اما خود شیخ در وقف نامه‌ای برای خانقای خویش نسبت خود را بسایی آورده است (روح الجنان ص ۱۷۸) که فسا معرب پساست و سپس فسا شده است که ما هم این نسبت را ترجیح می‌دهیم، البته این نسبتها مربوط است به زادگاه شیخ که بعضی آنرا به غلط نسا و نسوی ذکر کرده‌اند^۱.

و گاهی هم الفسوی ثم الشیرازی آمده است (ص ۶ مقدمه عبهرالعاشقین) و گاهی هم به علت مقیم بودن وی در شیراز فقط شیرازی ذکر شده است^۲. علاوه بر نسبتهای یاد شده بروی نسبت بقلی هم داده‌اند^۳ و این بدان جهت است که وی در فسا نخست دکانی داشته است که در آن بقل می‌فروخته است (مقدمه عبهرالعاشقین) و بقلی نسبت است به بقل که فروشنده آن باشد. (یعنی هر گیاهی که زمین بدان سبز گردد - تره و بقولات) بنا بر این بتلی نسبت شغلی است.

۵- روزبهانهای دیگر: علاوه بر شیخ ما افراد دیگری هم به نام روزبهان بوده‌اند که تنها نام روزبهانهایی که در فارس می‌زیسته‌اند ویا اصل آنها از فارس بوده است در اینجا ذکر می‌شود که از این جمله‌اند: «روزبهان بن طاهری عمری عدوی، پدر شیخ زین الدین مظفر بن روزبهان (شدالازار، هزار مزار، مقدمه عبهرالعاشقین).

«روزبهان بن محمد خنجی» پدر «قاضی زین الدین علی بن روزبهان» (همان مأخذ فوق) روزبهان معروف به ویا به قول شیرازنامه «فریدالدین روزبهان فسوی»^۴ که باز اولاد وی را تا چند پشت روزبهان نامیده‌اند (همان منابع به اضافه شطاح فارس). «شیخ کبیر روزبهان مصری» کازرونی الاصل. (همان منابع فوق با اضافه نفحات الانس و تاریخ گزیده) لازم به تذکر است که شیخ کبیر و یا روزبهان کبیر، هم برای روزبهان فسوی به کار برده شده است و هم برای روزبهان مصری و چنان که

۱- مراجعه شود به مقدمه عبهرالعاشقین و جلد دوم طرایق الحقایق.

۲- مقدمه عبهرالعاشقین، و از آن جمله در عنوان شرح شطحیات هنری کروین نسبت شیرازی آمده است.

۳- شدالازار، تاریخ گزیده، نفحات الانس، هزار مزار، دیاض العارفین، فادسنامه ناصری و چند مأخذ دیگر.

۴- ابن فریدالدین روزبهان فسوی نسبتی با شیخ روزبهان نداشته است و گویا فقط هم- شهری بوده‌اند.

باید گاهی این دو با یکدیگر اشتباه شده اند. (ماسینون، نقل از مقدمهٔ عبهر العاشقین). اما آنطور که در ریحانة الادب آمده است «شیخ شطاح» را روزبهان صغیر می گویند در برابر روزبهان کبیر که همان روزبهان مصری باشد. (چنان که قبلاً هم بیان شد به شیخ شطاح هم روزبهان کبیر و شیخ کبیر گفته شده است).

۶- دوران کودکی: آنطور که در تحفة العرفان آمده و در مقدمهٔ عبهر العاشقین هم به نقل از کشف الاسرار شیخ نقل شده است شیخ فرمود «اتفاق ولادت من در میان قومی بود که در غایت ضلالت و جهالت بسر بردند و شغل ایشان همه تباهی و مناهی بود چون به سن تمیز رسیدم داعیه طلب در وجودم پیدا شد، با خود گفتم که «خداوند پروردگار من کجاست؟» و در آن طفلی از کودکان و هم نشینان در مکتب می پرسیدم: «خداوند خود می شناسید؟» ایشان می گفتند: «می گویند از جای و جهات منزّه است» ازین سخن مرا وجدی حاصل می شد.

باز در مقدمهٔ عبهر العاشقین به نقل از کشف الاسرار آمده است که در سن سه، هفت و پانزده سالگی سه بار جاذبه الهی در قلبش خطوط کرده و سبب شد که او همه چیز را دوست بدارد و همه چیز به نظر او به صورت نیکو جلوه کند، وی به شنیدن ذکر علاقه داشت. همچنین در همان کتاب از قول ماسینون آمده است که در پانزده سالگی خضر نبی باعث بیداری وی گردیده است.^۱

در روح الجنان هم ذکر شده است که:

«و اما ابتدای حال او در کتاب کشف الاسرار که از غوامض مصنفات و مؤلفات اوست چنین می فرماید که ولادت من در میان جهال بود از اهل خمر و ضلال، و پرورشم در میان عامه بود....، چون به سن سه سالگی رسیدم در دلم آمد که خدای من کجاست، و طفلان را می دیدم و از ایشان می پرسیدم که: شما خدای خود را می شناسید؟ جواب می دادند و می گفتند: خدای را دست و پای و جوارح نیست، تعالی ربنا عن جمیع اوصاف المخلوقات و ایشان این سخن از آباء و امهات شنیده بودند که حق، عز و علا و تبارک و تعالی از جوارح و اعضاء منزّه است. و چون این سؤال و جواب می رفت، مرا مواجید روی می نمود....»

و حقیقت آن نمی دانستم تا هفت سالگی رسید، حب ذکر و فکر و طاعت و

۱- هاورقی مقدمهٔ عبهر العاشقین از کشف الاسرار به قول ماسینون.

عبادت در دلم می آمد و سرم حق می جست.
 تا آنجا که می گوید «چون به سن یازده سالگی رسیدم، از عالم غیب
 بی ریب خطابه‌های بزرگ به گوش جانم رسید»^۱.
 بنابراین ملاحظه می شود که روزبهان از همان کودکی در جستجوی حقیقت
 بوده است و در مکتب خانه و در بین همسالان خود در پی شناخت خدای خویش
 برآمده است.

۷- جوانی: روزبهان چون به سن بلوغ رسید شوق قرآن و تحصیل در اوفزونی
 یافت و به قول خود وی به نقل از «روح الجنان»^۲ «تا همچنین زمانی بگذشت و در عشق
 غایب بودم، تا شبی از خانه بعد از عشاء آخر برخاستم و به عزم وضو ساختن به
 صحرا رفتم آوازی خوش و نغمه‌ای دلکش بشنیدم. شوقی و ذوقی در سرم ظاهر
 شد. گفتم: ای خوش آواز لحظه‌ای مرا درنگی کن. بعد از آن به سر تلی که نزدیک
 من بود بر آمدم. شخصی دیدم که منظری زیبا داشت، و صورتی دلربا، درزی
 مشایخ و مرا مجال سخن نبود، از کلمات توحید و مقامات تفرید چیزی تقریر کرد
 که مرا فهم آن نبود، و هیجان وجد بر من غالب شد. و تا ثلثی از شب بگذشت،
 آنجا بودم که آنگه به خانه آمدم، و تا وقت صبح در اضطراب و زفرا و عبرات
 بودم، و بر زبان می رفت «غفرانک، غفرانک» و هر چه داشتم بینداختم و جامه پاره
 کردم و راه صحرا بگرفتم.

و يك سال و شش ماه در این حال بودم واله و حیران واجد و گریان و جری
 ماجری واللیالی والایام من المواجید العظام. و در چشم ارض و سماء و جبال و اشجار
 و انهار نور بود.

بعد از آن، از آن اضطراب ساکن شدم و صحبت صوفیان اختیار کردم و
 ریاضات و مجاهدات کشیدم و قرآن حفظ کردم. و در اکثر احوال میان صوفیان در
 وجد و حال بودم».

در همین اوقات است که شیخ دکان را رها می کند و سر به صحرا می نهد و
 مدت شش سال و نیم (۵۴۵ - ۵۵۱) به این روش می گذراند. سپس آرام گرفته

۱- روح الجنان، ص ۱۶۷ - ۱۶۸.

۲- روح الجنان ص ۱۶۸.

و به تصوف رو می آورد^۱. در تحفة العرفان از قول شیخ هم چنین آمده «چون به سن بلوغ رسیدم حب طاعت و خلوت بر من غالب شد، مدتی بدین طریق می گذرانیدم، قرآن یاد گرفتم، و به تحصیل علوم مشغول شدم. چون به سن بیست و پنج سال رسیدم وحشتی عظیم از خلق مرا ظاهر شد، گاه گاه نسایم قدس بر جانم می وزید...»^۲ و سرانجام شیخ روزبهان در همین سن بیست و پنج سالگی نخستین مرشد خود «شیخ جمال الدین خلیل فسایی» را بر می گزیند.^۳

۸- تحصیلات: همانطور که معمول بوده است شیخ نخست قرآن را فرا می گیرد و چنانکه در مقدمه عیبه العاشقین از قول «ماسینون» آمده وی قرآن را از حفظ می کند. سپس تفسیر قرآن را در دو کتاب تصنیف می نماید (ذکر آنها بیاید). شیخ فقه و حدیث و علوم ظاهری را نیز فرا می گیرد. وی فقه را نزد فقیه «ارشاد الدین نیری» و چند نفر دیگر می آموزد^۴ سپس در سفری که به مصر می نماید صحیح بخاری را نزد «حافظ سلفی» در اسکندریه سماع می کند.^۵

اما در مقدمه عیبه العاشقین آمده که ماسینون در این باره شك دارد (در مورد سماع صحیح) ولی چون شیخ در حدیث اطلاع کافی داشته و حتی کتابهایی هم تصنیف کرده است تبحر وی در حدیث نمی تواند محل شك باشد. در علوم باطنی و عرفان هم همانطور که اشاره شد در جوانی دکان و دکه را رها ساخته و به تصوف روی می آورد تا جایی که خود یکی از اقطاب بزرگ می گردد. و در این فن نیز کتبی به رشته تحریر در آورده است.

۹- مهاجرت از فسا به شیراز: آنچه مسلم است بعد از سن بیست و پنج سالگی است که شیخ از فسا به شیراز می آید تا در آنجا علوم باطنی و ظاهری را تکمیل کند، و به صحبت عرفا و مشایخ برسد.^۶

۱- ص ۸ مقدمه عیبه العاشقین.

۲- در مقدمه عیبه العاشقین و در روح الجنان هم این موضوع ذکر شده است.

۳- مقدمه عیبه العاشقین، شطاح فارس.

۴- مقدمه عیبه العاشقین، شطاح فارس.

۵- نفحات الانس، شدالازاد، شطاح فارس، مقدمه عیبه العاشقین.

۶- بعد از روی آوردن به عالم تصوف و رها کردن دکان تا زمانی که شیخ در فسا بود بنا به نوشته روح الجنان مکاشفاتی چند به وی دست می دهد که در جای خود به آنها اشاره خواهیم کرد.

مؤلف «روح الجنان» در این باره چنان می‌نگارد که: «بعد از آنکه از چنان مشاهدات نسیم مکاشفات بر چنانش وزان شد و انهار عیون انوار اسرار بر جویبار روانش روان، با دلی چو دریای راز به شهر شیراز آمد و چند گاه به تحصیل فنون علوم دینی و دقایق حقایق یقینی مشغول شد و صحبت مشایخ بزرگوار و ائمه کبار رسید باز به پسا مراجعت کرد.....»^۱

در شدالازار آمده است که شیخ بعد از ورود به شیراز در رباط «ابو محمد الجوزک» اقامت گزید (لیکن در پاورقی صفحه ۹ مقدمه عیبر العاشقین از قول «ماسینون» چنان آمده که ابتدا در رباط بنو سالبه اقامت گزیده است) و بعد از چندی رباط خود را در باب الخدای بن منصور (روح الجنان - خدای بن مقصود) بنا کرد و در آنجا مسکن گزید. (امروزه آن محل را در شیخ گویند و پایین تر از گود عربان واقع در خیابان لطفعلی خان زند قرار دارد).

بعد از ورود به شیراز، شیخ باز هم به ریاضتهای شاقه مشغول بوده است و هر شبانه روز شصت رکعت نماز بجای می‌آورد و در حالت شب زنده داری از شوق پروردگار گریه می‌کرده است. (شطاح فارس بدون ذکر مأخذ).

آنچه از نوشته‌های تذکره نویسان مخصوصاً نوشته نوه اش در تحفة العرفان بر می‌آید شیخ مدت هفت سال در کوه بموی شیراز مشغول ذکر و عبادت و ریاضت بوده^۲ و بایک خرقة سر کرده است. در همین کوه چنان حالت جذبه به وی دست می‌دهد که می‌گوید: «ای کوه چه انوار تجلی که بر تو یافته‌ام».

شیخ تا سال ۵۷۰ در شیراز بوده است سپس به فسا می‌رود و در آنجا زنش فوت می‌کند و بساگی هم می‌خرد و کتاب منطق الاسرار خود را تألیف می‌نماید^۳ (ذکرش بیاید).

البته شیخ غیر از سال ۵۷۰ گویا مسافرت‌های دیگری هم به فسا می‌کند که جنبه موقت داشته از جمله مؤلف روح الجنان می‌نویسد: «از شیراز به پسا مراجعت کرد و بعد چند زمانی زیارت بیت الله حرام و روضه نبی [وی را] جرّم می‌کند و

۱- پس معلوم می‌شود که این سفر برای دائم نبوده و منظور از مراجعت به پسا هم غیر از مسافرت مال ۵۷۰ می‌باشد که در مقدمه عیبر العاشقین آمده است.

۲- کادنامه بزرگان و شطاح فارس هم آورده‌اند.

۳- شرح شطحیات ص ۱۲، مقدمه عیبر العاشقین، شطاح فارس.

سپس به شیراز می آید و در سال ۵۶۰ رباط خود را می سازد، (از روح الجنان با تلخیص).

مسلم است که این سفر پیش از مراجعت مجدد به فسا در سال ۵۷۰ بوده است زیرا در سال ۵۷۰ در اثر کدورتی که با اتابک وقت برایش پیش می آید به فسا می رود. لیکن بعد از اقامت مجددش به فسا چون حکومت فارس در سال ۵۷۱ به امیر سلغری تکلّه بن زنگنه (۵۷۱ - ۵۹۱) می رسد این امیر شیخ را از فسا به شیراز می آورد و مورد لطف قرار می دهد^۱ و شیخ در شهر فسا کتاب منطق الاسرار خود را که عبری بوده است بنا بخواش جمعی از دوستانش به فارسی ترجمه میکند (ص ۱۳ شرح شطحیات).

بعد از «تکلّه»، «سعد بن زنگی» به حکومت می رسد و چند گساهی شیخ را مورد بی مهری قرار می دهند اما دگر باره سعد بن زنگی عظمت روح شیخ را در می یابد و به شیخ ارادت می ورزد^۲ تا جایی که به هم عصری وی افتخار می کند^۳. همین طور مورد احترام سعد بن زنگی بوده است تا در سال ۶۰۶ که وفات می نماید و به اعزاز هر چه تمامتر در رباط خویش وی را دفن می نمایند.

۱۰- مذهب: شیخ مسلمان سنی و پیرو مذهب شافعی است^۴ و در فقه شافعی هم کتابی به نام «الموضح فی المذاهب الادبیه و ترجیح قول الشافعی بالدلیل» دارد. پس چنان بر می آید که شیخ گرچه پیرو شافعی بوده است لیکن به مذاهب دیگر هم اطلاع داشته و از روی دلیل مذهب شافعی را ترجیح می داده است اما فرزندان وی ظاهراً به تشیع متمایل می شوند تا جایی که نواده وی یعنی روزبهان ثانی در روز عاشورا ذکر اهل بیت می گفته و خود را کمینه چاکر آنها می دانسته است. (صفحات ۲۶ و ۱۳۹ دوزبهان نامه).

۱۱- سفرهای شیخ به خارج از فارس: علاوه بر مسافرت های شیخ از فسا به شیراز و بالعکس که بعد از بیست و پنج سالگی انجام گرفته و ذکر آن گذشت شیخ سفرهایی هم به خارج از فارس و خارج از ایران انجام داده است که عبارتند از: سفر

۱- مقدمه عبر العاشقین، شطاح فارس.

۲- فخرالدین عراقی هم در این باره اشعاری دارد که به جای خود نقل می شود.

۳- شطاح فارس.

۴- دوزبهان نامه ص ۲۵.

کرمان، عراق عرب، حجاز، شام و مصر.

کرمان: در شدالازار، هزادمزاد و روح الجنان (ص ۲۰۶) ذکر مسافرت شیخ به کرمان آمده است و در کارنامه بزرگان ایران هم به این موضوع اشاره شده است، اما بسا وجود این در مقدمه عبهرالعاشقین آمده که این مسافرت مؤیدی ندارد. عراق: در شدالازار، هزارمزار، نفحات الانس، کارنامه بزرگان و شطاح فارس نیز از مسافرت شیخ به عراق یاد شده و در مقدمه عبهرالعاشقین هم از قول «ماسینون» نقل شده است که چون «شیخ مرید جاگیر کردی»^۱ بوده است احتمال مسافرت به عراق می‌رود.

حجاز: مقدمه عبهرالعاشقین از قول «ابن عربی» در فتوحات مکیه داستانی راجع^۲ به عشق روزبهان در عنوان «تصوف» نقل می‌کند و در ضمن این داستان بر- می‌آید که شیخ به مکه معظمه مسافرت کرده است. و تحفة العرفان و روح الجنان هم از سفر شیخ به مکه معظمه و زیارت قبر نبی اکرم اشاره صریح دارند. کارنامه بزرگان ایران و شطاح فارس نیز از سفر شیخ به مکه یاد کرده و فادسنامه ناصری هم دارد که «مدتی در مکه معظمه مجاورت [داشته] و غالباً طواف را بر بام کعبه می‌نمود»^۳ اما در صفحه ۱۰ مقدمه عبهرالعاشقین چنان ذکر شده که «ماسینون» معتقد است که این مسافرت مربوط است به شیخ روزبهان مصری، در صورتی که به گمان من چون هر دو نوه شیخ به این سفر اشاره کرده‌اند نباید جای شکی باقی باشد و نظر ماسینون مردود خواهد بود.

شام: شدالازار، نفحات الانس، کارنامه بزرگان ایران، عبهرالعاشقین، شطاح- فارس همه از سفر وی به شام یاد کرده‌اند.

مصر: چنانکه گذشت شیخ در اسکندریه همراه با «ابوالنجیب سهروردی»، «صحیح بخاری» را نزد سلفی استماع می‌کند و شدالازار و نفحات الانس و کارنامه بزرگان هم از این سفر یاد کرده‌اند لیکن باز هم در مقدمه عبهرالعاشقین به نقل از ماسینون چنین ذکر شده است که امکان دارد این روزبهان، روزبهان مصری باشد. که در عین حال با «ابوالنجیب» و «فخر فارسی» بسیار رابطه داشته است.^۴

۱- درباره این شخص بعداً صحبت خواهد شد.

۲- این داستان نیز در فصل آینده خواهد آمد.

۳- این عبارت در نشریه آتشکده هم ذکر شده و اصل آن از قول ابن عربی است.

۴- صفحه ۱۹ مقدمه عبهرالعاشقین.

۱۲- وعظ و تذکیر: شیخ بعد از این که مدت هفت سال در کوه بموی شیراز ریاضت کشید، آرام گرفت و سپس به نقل از «روح الجنان» در مسجد جامع عتیق و مسجد منقری^۱ وعظ فرمودی و مریدان را در خلوت نشاندی و راه تحقیق نمودی و به مفتاح بیان و عیان ابواب خزاین رحمت رحمان بر روی جان راه روان گشادی^۲ و باز در ضمن داستانهای که در «روح الجنان» (ص ۱۷۹، ۲۲۷) آمده است، چنان بر- می آید که شیخ در موعظه چنان اسناد بوده است که در اثر وعظ وی بسیاری از اهل ظاهر استغفار کرده و در زمرة مریدان وی در آمده اند.

در مقدمه عبهر العاشقین هم ذکر شده که وی پنجاه سال در جامع عتیق- شیراز و جز آن (شاید منظور مسجد نو و دباط شیخ باشد) وعظ کرد گویند اول بار که در شیراز خواست به منبر برود تا وعظ کند در کوچه کاه فروشان شنید که زنی دختر خویش را نصیحت می کند و می گوید «دخترم: حسن خود را بر کس آشکار مکن که خوار گردد» شیخ گفت: «ای زن حسن به تنهایی خرسند نیست و خواهد که عشق قرین وی گردد چه آنان در ازل با هم پیمان بستند که از یکدیگر جدا نگردند» پس اصحاب صبحه زدند و وجد نمودند (مقدمه عبهر العاشقین). حتی در نفحات و شد الازار آمده که گروهی نیز بمردند و در تحفة العرفان (ص ۱۱۶) ذکر شده است که یکی از سالکان حاضر بود این سخن بشنید نعره ای زد و بمرد^۳.

باز در همین کتاب تحفة العرفان چنان ذکر شده که گروهی از دوستان شیخ از وی خواستند که شیخ افاده ای فرماید که به همه حظی رسد. شیخ فرمود: گوش می طلبم که در خور اسرار باشد. مریدان گفتند که با شیخ ابو عبدالله بگوی روزبهان برخاست و طیلسان بر سر انداخت و در سخن آمد و سخن را به جایی رسانید که شور از خلق برآمد و بیشتر مشایخ، خرقه را چاک کردند و از خود بی خود شدند.

۱۳- دوران آخر عمر شیخ: «مرحوم دکتر معین» و «هنری کروبن» در مقدمه عبهر العاشقین دوران آخر عمر شیخ را سال ۵۹۱ مبنی قرار داده اند، یعنی

۱- مسجد نو فعلی.

۲- «روح الجنان» ص ۱۷۹.

۳- رجوع شود به شد الازار، نفحات الانس، هزارمزار، آثار عجم، کارنامه بزرگان.

همان سالی که مرشد شیخ جاگیر کردی در گذشت. و این همان سالی می باشد که «سعد بن زنگی» جانشین تکلّه نسبت به شیخ بنای بد رفتاری می گذارد و سپس وی را مورد لطف و احترام قرار می دهد.

در همان مقدمه عبهر العاشقین (ص ۱۳) به نقل از ماسینون آمده است که بعد از سال ۵۹۱ شیخ ترجمه کتاب منطق خود را به نام شرح شطحیات شروع کرد. خلاصه چنان که بعداً هم بیاید شیخ در اواخر عمر به درد مفاصل دچار می گردد و در خانقاه خود عزلت می گیرند.

۱۴- صورت شیخ: در روح الجنان (ص ۱۷۹) چنان آمده که: «شیخ را صورتی خوب بود لکن با هیبت، و در اکثر احوال بشاش بودی و رجاء بر خوفش غالب» در نشریه آتشکده هم تصویری از شیخ روزبهان چاپ شده است که قطعاً تصویر خیالی است و در تحفة العرفان (مرحوم دکتر معین هم در مقدمه عبهر العاشقین آورده است) چنین آمده: «از جمله لطفها که حق جل و علا در شأن شیخ فرموده یکی آن بود که چهره ای بغایت خوب داشت، چنانچه هر که در وی نگریستی روحی و راحتی به دلش رسیدی، و اثر ولایت در جبین مبینش بدیدی، و آن عکس پرتو اندرون مبارکش بود که ظاهر می شد».

۱۵- بیماری و فوت شیخ: شیخ روزبهان در آخر زندگی به درد مفاصل و فالج دچار می شود لیکن درد بدنی در روحیه وی مؤثر نشد بلکه شوق وی را به فکر و ذکر افزون کرد تا این که یکی از مریدانش از مصر روغن بلسان خالص برای معالجه وی می آورد شیخ می گوید «خداوند جزای نیتت را بدهاد. از در خانقاه بیرون رو. آنجا سگی است گرگین بر پهلوی خسبیده، آن روغن را بر وی بمال و بدانکه درد روزبهان به هیچ روغن دنیاوی به نشود، آن بندبست از بندهای عشق بر پای وی نهاده تا آنگاه که به سعادت دیدار وی برسد».^۲

باز در تحفة العرفان آمده است که هفت شبانه روز هیچ تناول نفرمود تا این که فرزندش «فخرالدین احمد» برقع از وی برانداخت شیخ چشم باز کرد، فخرالدین احمد گفت هفت شبانه روز است که هیچ تناول نفرمودی، شیخ گفت:

۱- تحفة العرفان، شدالازار، هزارمزار، نفعات الالاس، مقدمه عبهر العاشقین.

۲- مقدمه عبهر العاشقین و تحفة العرفان با تغییراتی.

«من شاهد الله حق مشاهدته كيف يأكل وكيف يشرب»^۱.

خلاصه شیخ در اثر این بیماری در نیمه محرم سال ۶۰۶ هجری قمری (مطابق با ۱۲۰۹ میلادی) در شیراز در رباط خویش در گذشت و «سید قاضی شرف الدین» بر او نماز گزارد و «شیخ ابوالحسن کردویه» وی را تلقین گفت و جمله «پیرهادی عارف پا ک» ماده تاریخ فوت وی است (۶۰۶)^۲.

وباز در تحفة العرفان چنین ذکر شده که: در نزدیکی رباط وی دکانی بود که سقف نداشت طبق وصیت خودش، وی را در آنجا دفن کردند و با تجلیل هر چه تمامتر مراسم تدفین بعمل آمد.

درباره تاریخ فوت روزبهران هیچ اختلاف نظری وجود ندارد و همه منابع در این باره اتفاق دارند و حتی برخلاف تاریخ تولد وی اشاره ای هم به اختلاف نشده است و همه سال ۶۰۶ را ذکر کرده اند.

۱۶ - عمر شیخ: به تصریح نبیره های شیخ عمر عزیزش هشتاد و چهار سال بود و این با سال تولد او یعنی ۵۲۲ که مورد قبول اکثر منابع است مطابقت دارد بنابراین سالهای ۵۳۰ و ۵۲۶ که برای سال تولدش ذکر شده، با سن ۸۴ سالگی وی تطبیق نمی کند، لیکن «فرصت شیرازی» عمر وی را هشتاد می داند (بدون ذکر مأخذ) که در این صورت ملاک وی برای سال تولد شیخ ۵۲۶ می باشد یعنی سالی که فقط در نشریه آتشکده دبیرستان حکمت آن هم بدون ذکر مأخذ آمده است.

۱۷ - آرامگاه شیخ: در تحفة العرفان نبیره شیخ چنین می نویسد^۳: «آنجا که این ساعت قبر اوست دکانی بود بالای آن گشوده و هیچ سقف نبود. فرمود که: مرا آنجا نهید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، بارها اینجا دیده ام، پس چون در گذشت، آنجا قبر فرو بردند و خلق شهر بیکبار آهنگ رباط کردند چون بر وی نماز کردند او را بر گرفتند تا دفن کنند».

در شدالازار و ترجمه آن هزار مزار چنین استنباط می شود که بعد از این که شیخ در جنب رباط خود دفن شد سپس رباط دیگری هم بدان ضمیمه کردند.^۴

۱- همه منابع.

۲- مقدمه عیبه العاشقین و نیز دیحانة الادب و شطاح فارس. (ص ۹۲).

۳- صفحه ۱۴۲.

۴- مراجعه شود به قسمت مزارات باغ نو شیراز این دو کتاب.

«حمدالله مستوفی» هم در نزهت‌القلوبش از آرامگاه وی یاد کرده است. مؤلف طرایق‌الحقایق می‌نویسد که: «مزار فیض آثار آن بزرگوار در بین مشرق و جنوب شهر شیراز واقع، و محله «درب شیخ» به آن جناب منسوب است و الحال محتاج به تعمیر است و رفته‌رفته آثار آن تکیه عارف ربانی را از میان برده‌اند خداوند توفیق دهد به کسانی که تجدید این بنای خیر نمایند راقم (یعنی مؤلف طرایق‌الحقایق) مکرر زیارت نموده و فیوضات برده»^۱.

«میرزا حسن فسایی» در جلد دوم فادسنامه ناصری می‌نویسد که: شیخ در جنب رباط خود در قبرستان محله بساغ نو شیراز دفن گردیده و حالا این بقعه و خانقاه روبه‌خرابی است و عوام شیراز عقیدتی در حق آن جناب ندارند و سنگها و آجر عمارتش را می‌دزدند.^۲

«فرصت» نیز در آثار ادعجم می‌نویسد که: مزار شیخ در محله بالا گفت^۳ شیراز واقع است و بقعه‌ای عالی بوده و دارای سرا و صحنها بوده است لیکن مردم آن را تصرف کرده و به صورت منزل در آورده‌اند و حتی محل گاو و گوسفند قرار داده‌اند. در کارنامه بزرگان هم آمده است که قبر شیخ در محله بالا گفت شیراز در جنوب شرقی شیراز قرار دارد و سابق بر این آباد بوده لیکن حالا ویران است. مرحوم دکتر معین نیز با عده‌ای در سال ۳۵ از قبر شیخ دیدن کرده است^۴ «علی سامی» نیز در کتاب شیراز خود می‌نویسد که: درب شیخ فعلی شیراز به مناسبت قبر شیخ موسوم به این نام شده است (ص ۱۹۳ - ۱۹۴)، وی علاوه بر تعیین جای قبر، متذکر می‌شود که چاه بزرگی که تمام سنگ است مربوط به این قبر و رباط بوده است اما حالا در دهلیز خانه مجاور قرار گرفته است. (اخیراً که آرامگاه شیخ را تجدید بنا کردند آن چاه سنگی در حیاط آرامگاه قرار گرفت - نگارنده) اما از سال ۱۳۳۵ به بعد به همت مردان خدا و کوشش اداره کل باستانشناسی فارس تعمیراتی بعمل آمد و اقدام به خرید چند خانه مجاور نیز شد و حتی یک خیابانی فرعی از

۱- این نقل قول در مقدمه عیبه‌العاشقین و شطاح فارس هم آمده است.

۲- جلد دوم، صفحه ۱۵۷.

۳- برای دانستن محلات شیراز رجوع شود به فارسنامه ناصری.

۴- مقدمه عیبه‌العاشقین در عنوان آرامگاه شیخ.

خیابان لطفعلی خان زند تا مقبره شیخ نیز احداث گردیده است و نگارنده هم شخصاً چندین بار از آرامگاه شیخ دیدن کرده‌ام و موقعیت آن چنان است که از خیابان لطفعلی خان زند، آنجا که هنوز هم به در شیخ معروف است، به فاصله کمی به سمت جنوب از خیابان جدید الاحداث^۱ می‌گذریم و در انتهای این خیابان به سمت شرقی در دست چپ حیاط آرامگاه شیخ قرار دارد. وارد حیاط که می‌شویم روبه‌رو آرامگاه و مقبره شیخ واقع شده که در محوطه آرامگاه از سمت قبله ابتدا قبر شیخ و سپس چهار قبر که متعلق به افراد خانواده شیخ است قرار گرفته است تاریخ تجدید بنای آرامگاه از تاریخ ۱۳۵۰/۱/۱۵ و پایان آن هم در تاریخ ۱۳۵۱/۴/۱۵ می‌باشد در اطراف دیوارهای آرامگاه مشخصات روزبهان و تألیفات او در روی سنگ مرمر نوشته شده است.

در سمت قبله مقبره یعنی در همان حیاط آرامگاه، کتابخانه و اطاق پذیرایی قرار گرفته و در جهت عکس آن هم همان چاه سنگی سابق الذکر وجود دارد. آرامگاه به وسیله اداره کل فرهنگ و هنر فارس نگهداری می‌شود و الحال یکی از درویش به نام «مشهدی محمد نعمت‌اللهی» که از سالهای پیش همجوار و از سر سپردگان شیخ روزبهان بوده است از محوطه آرامگاه محافظت می‌کند (مربوط است به سال ۱۳۵۴).

اما لوح قبر شیخ و الواح^۲ مجاور آن، که به وسیله «آقای صدرالدین- محلاتی» خوانده شده است، جمعاً شش قبر وجود دارد که الواح آنها شکسته و بعضی از خطوط آنها بخوبی خوانده نشده است.

«این قبور در محوطه‌ای به طول ۷ متر و ۶۵ سانتی متر و عرض ۳ متر و ۷۲- سانتی متر قرار دارند (البته بعد از تجدید بنا این طول و عرض محوطه تغییر یافته است) اولین قبر از سمت جنوبی قبر شیخ قرار دارد که طول سنگ قبر ۱/۶ متر و عرض- ۵۶ سانتی متر و ارتفاع ۴۶ سانتی متر است بر روی سنگ قبر سابقاً سنگ

۱- نام خیابان هم به نام روزبهان است.

۲- درباره الواح قبور و محوطه آنها از این کتابها استفاده شده است: روزبهان نامه «محمد تقی- دانش پژوه»، مقدمه عبهر العاشقین، شطاح فارس، مجله دانشکده ادبیات شیراز سال اول شماره اول، اقلیم فارسی مصطفوی، شیراز «حسن امداد» و در بعضی از آنها تصویر الواح نیز آمده است.

صندوقی قرار داشته است که روی آن مربع کوچکی به خط ثلث نگاشته شده و در حاشیه آن سنگ قبر آیه الكرسي به خط نسخ نوشته شده و ناتمام است...»^۱
 در شطاح فارس هم چنان آمده که: «سنگ قبر شیخ در صدر محوطه قرار گرفته است و يك صندوق بزرگتری که در حواشی آن چهارده معصوم به خط ثلث نوشته شده است و در زمان صفویه برای حفظ سنگ قدیم او از اقدامات تعصب آمیز عوام الناس بر روی سنگ اصلی گذارده بودند الحال در همان محوطه جنب سنگ اصلی قبر گذارده شده است.»^۲

به هر حال همانطور که گذشت از سمت قبله نخست قبر خود شیخ قرار دارد که رونوشت سنگ قبر آن در صفحه بعد ملاحظه می شود.

لوح دوم مربوط است به قبر فرزند دوم شیخ یعنی «شیخ فخرالدین احمد بن روزبهان» و لوح دیگر مربوط است به «ابی محمد بن روزبهان بن» که وی (شاید پسر «فخرالدین» باشد) و سنگ چهارم مربوط است به «شرف الدین ابراهیم» مؤلف تحفة العرفان، والواح پنجم و ششم نیز به دیگر افراد خانواده شیخ تعلق دارد^۳ و در یکی از الواح داخل آرامگاه چنین می خوانیم:

«الامام السعيد الشهيد الاعلم ضياء الملة والدين ابن الشيخ..... دیدار به قیامت افتاد..... کین زهر مرگ را به جوانی چشیده ام... عاقبت خیر باد».

(این لوح آخر یعنی ششمین لوح از ردیف خارج شده و روی مقبره ای نیست و خارج از سایر قبور قرار داده اند - مؤلف).

۱- مقدمة عیبر العاشقین.

۲- البته منابع ذکر نشده که بدانیم آیا واقعاً در زمان صفویه چنین کاری شده است؟

۳- البته در مورد الواح بعدی در مقدمة عیبر العاشقین و روزبهان نامه اختلافاتی مشاهده می شود.

لوح قبر شیخ روزبهان^۱

- ۱-
- ۲-
- ۳-
- ۴- [شطاح فارس] صدر
- ۵- الدین جمال الاسلام ابو[محمد] روزبهان.
- ۶- بن ابی نصر السائر^۲ البقلی [احله] الله فی
- ۷- دار جلاله فی المکاشفات [و]. بده فی لقائه
- ۸- جماله فی المشاهدات توفی فی منتصف محرم سنه
- ۹- ست وستمائه والحمد لله رب العالمین.

۱- اقتباس از روزبهان نامه محمدتقی دانش پزوه ص ۶۸. نقطه چین ها خوانده نشده است.
۲- به نظر می رسد که کلمه «السائر» غلط و درست آن «البسای» باشد که همان فسایی است.

فصل دوم: تصوف و بنیاد طریقت روزبهان

(ریاضت، پیرخرقه، شجره تصوف، سلسله روزبهانیه، رباط و-
خانقاه شیخ، سماع، بنیاد طریقت، کشف و کرامت، اهمیت معنوی-
شیخ از نظر دیگر عرفا)

۱- ریاضت: همان طور که در کلیات تصوف آمد صوفی برای رسیدن به هدف نهایی خود باید طی طریق کند و در این راه انواع ریاضتها متحمل شود شیخ- روزبهان هم در همان عنوان شباب چنان که در فصل پیش اشاره، شد پس از این که نور الهی در دلش جا می گیرد جانش مشتعل می شود و دکان و دکه را به یکبار ترك گفته و ریاضت در پیش می گیرد.

نخست ریاضت وی از زادگاهش شروع می شود و در همان شهر فسادت که به قول مؤلف روح الجنان شبانه از خانه بیرون رفته و سر به بیابان می نهد هر چه دارد می اندازد و جامه را پاره می کند^۱ يك سال ونیم در این حال می گذراند تا بعد از آن از اضطراب ساکن می شود و صحبت اهل دل را اختیار می کند و در جست و- جوی نخستین پیر خود بر می آید.

در همین حال روزی بر سر بام رباطی در پسا (روح الجنان) که مراقب عالم غیب است پیغمبر اکرم (ص) و صحابه بر او می گذرند و سپس انوار عالم قدس بر او پیشتر ظاهر می گردد و کشفیات متواتر، و غرایب علم لدنی، و مقامات غیبی، به وجهی بروی روی می نهد که نتوان شمرد.

بعد از ورود به شیراز هم مدتها به ریاضتهای سخت مشغول بوده است و روزانه شصت رکعت نماز بجای می آورده و شبها شب زنده دار بوده است از شوق چنان گریه می کرده است که نشانی قطرات چشم در صورتش نقش می بسته است.^۲

۱- روح الجنان ص ۱۶۸.

۲- تحفة العرفان.

مؤلف روح الجنان (ص ۱۷۹) می نویسد که: «وبر احیاء شب مواظبت نمودی و در گاه آنکه لشکر هندوی و ش شب از نهیب ترك خوب روی روز منهزم شدی، از سر شوق و ذوق شهنقه ها و نعره ها زدی، و همچو ابر بهاری قطرات عبرات بر گلزار رخسار پاشیدی و این دوبیت هم از سخنان شیخ به وجه استشهاد اینجا ایراد افتاد.

بیت:

گلبامهای عشق ز نم هر شبی به چرخ شور از کنار قلعه سینا بر آورم
 چون ارغوان صبح بر آید ز شاخ شرق خوناب جان ز دیده چو صهبا بر آورم»
 و همان طور که گذشت شیخ مدت هفت سال در کوه بموی شیراز انواع ریاضتها متحمل شد، و به قول مؤلف تحفة العرفان «با يك خرقه بسر برده چنانچه غسل و وضو در زمستان و تابستان در آن کرده بود، و آن خرقه از گردن بیرون نیاورد و کس ندید که او تناولی کرد، چنانچه مریدان انواع اطعمه به خدمتش بردندی، روز دیگر بر سر کوهها آن طعامها خورش و خوش و طیور بودی، گاه گاهی گفتمی که «ای کوه بموی، بسی انوار تجلی بر تو یافته ام» باز همو می نویسد که «شرح ریاضاتی که شیخ - قدس سره - در ابتدای حال کشیدی بیش از آن است که تعداد آن توان کرد یا در قلم توان آورد. از صیام و قیام و انواع ریاضات و اصناف اوراد که او را بوده است در شبان روزی.....»^۱

و اکثر منابع اشاره به ریاضتهای شیخ در کوی بموی شیراز دارند^۲ در شد الازار آمده است که وی مرتب در حال وجد بود و سوزش باطنی وی آرام نداشت و اشکش باز نمی ایستاد. و هیچگاه از ناله باز نمی ماند. هر شب با گریه و ناله به صبح رساندی. همین طور هم در تحفة العرفان آمده که در سن بیست و پنج سالگی وحشتی عظیم از خلق در او ظاهر می شود (چنان که به روایت روح الجنان گذشت این واقعه در فسا روی می دهد) رو به صحرا می نهد و آوازی خوش به گوشش می رسد و از پی آن صدا می رود تا به سر تلی می رسد شخصی نکوی روی بر هیأت صوفیان سخنی چند در باب توحید بر او می خواند و ناگهان از چشمش غایب می شود، سکر بر روز بهان غلبه می کند و روز دیگر هر چه دارد می اندازد. آری چنان که

۱- این قسمت در مقدمه عبهر العاشقین هم آمده است.

۲- شد الازار، لفعات الانس، روح الجنان، تحفة العرفان.

گفته شد شیخ ما در ابتدای حال انواع ریاضتها را به خود دیده و از عهده همه برآمده است.

۲- پیو خرقه: درباره مأخذ خرقه، مؤلف روح الجنان (ص ۱۸۲) می نویسد که: «و اما حقیقت بعضی از اسرار خرقه پوشیدن و پوشانیدن آن است که شیخ اظهار تصرف در مرید می کند، و مرید اظهار تسلیم «وهی علقه بینهما» تا مرید را به صفت حق متصف کند.....».

اما پیری که خرقه را بر شیخ روزبهان پوشانید به اتفاق اکثر منابع^۱ «شیخ سراج الدین محمود بن خلیفه بن عبدالسلام بن احمد بیضاوی» مشهور به «ابن سالبه» است^۲ اما در مقدمه عیهر العاشقین (ص ۵۰) از قول «ماسینون» به جای «محمود بن خلیفه» «محمد بن خلیفه» نوشته شده است و باز متذکر شده است که کشف الاسرار در این مورد ساکت است.

۳- شجرة تصوف: در ذکر شجرة تصوف روزبهان منبع اصلی ما کتابهای روح الجنان و تحفة العرفان است و در مقدمه عیهر العاشقین و شطاح فارس تنها به نقل از تحفة العرفان اکتفا گردیده بنابراین در اینجا هم نخست از تحفة العرفان نقل می شود و سپس اختلافی که با روح الجنان دارد بیان می گردد.

در تحفة العرفان برای شیخ دو شجره ذکر شده (ص ۱۷).

شجرة نخست: شیخ روزبهان، خرقه از «سراج الدین خلیفه»، و او از «خطیب ابوالقاسم محمود بن عبدالکریم» و او از «خطیب ابوبکر محمد بن خطیب»، او از «ابو اسحق ابراهیم بن شهریار کازرونی» و او از «حسین اکار (فیروز آبادی)»، و او از «ابو عبدالله محمد بن خفیف شیرازی» و او از «ابو جعفر حداد»، و او از «شیخ ابوعمر اصطخری»، و او از «ابوتراب نخشی» و وی از «شقیق بلخی»، و او صحبت «سلمان فارس» [و او از «موسی بن زید (ابو موسی سراعی» و او از «اويس-قرنی» و او از «امیر المؤمنین عمر»]^۳ و از «امیر المؤمنین علی علیه السلام» و ایشان از ختم المرسلین «محمد صلی الله علیه و آله».

نویسنده

۱- روح الجنان، تحفة العرفان، نفحات الانس، مقدمه عیهر العاشقین.

۲- شرح این شخص بعداً بیاید (در بحث پیران و مرشدان).

۳- درهاورقی صفحه ۱۷ نوشته شده است که چون داخل [] هاک شده بوده از روی فردوس المرشدیه تصحیح شده است.

شجره دوم: این شجره تا شیخ کبیر «ابو عبدالله خفیف شیرازی» یکی است سپس وی از «رویم»، و او از «جنید»، و او از «سری»، و وی از «معروف کرخی»، و وی از «داوود طائی»، و او از «حسن بصری»، و او صحبت «سرور اولیاء» - امیر المؤمنین (ع) و او صحبت سید انبیاء «محمد مصطفی (ص)» یافته. اما آنچه در روح الجنان آمده باز تا عبدالله محمد بن خفیف با تحفة العرفان مطابقت دارد جز این که «ابو اسحق شهریار (شهیار)» نوشته شده است. و مؤلف می نویسد که برای ابو عبدالله خفیف شیرازی شجره زیادی روایت شده است سپس چند شاخه ذکر می کند.

شاخه اول: «جعفر الحذاء» (یا به قول تحفة العرفان حداد) خرقة از «ابا عمر» - اصطخری «و او از «اباتراب نخشی» و وی از «حاتم اصم»، و او از شقیق بلخی و او از «ابراهیم بن ادهم» و او از «داوود طائی» و او از «حبیب عجمی» و او از «موسی ابن زید الراعی» و او از «اویس قرنی» و او از «عمر بن الخطاب» و امیر المؤمنین - علی بن ابی طالب (ع) و این دو از محمد مصطفی (ص).

شاخه دوم: ابو عبدالله خفیف از رویم احمد و او از جنید، و وی از «سری» - السقطی، و او از «معروف الکرخی» که باز دوشعبه می شود:

شعبه اول: داوود طائی، و او از حبیب عجمی، و وی از حسن بصری، و او از امیر المؤمنین علی (ع) و وی از حضرت محمد (ص).

شعبه دوم: معروف کرخی، از «علی بن موسی الرضا» و ایشان از پدر به پدر تا برسد به علی بن ابی طالب، چنانکه ملاحظه می شود همه شجره ها به سرور اولیاء علی (ع) ختم می شود و آن حضرت هم صحبت نبی اکرم (ص) را یافته است. حال نمودار شجره طریقت روزبهان بنا بر اقوال مختلف در اینجا نشان داده می شود:

- (۱) شیخ روزبهان.
- (۲) سراج الدین خلیفه.
- (۳) ابوالقاسم محمود بن عبدالکریم.
- (۴) ابوبکر محمد بن خطیب.
- (۵) ابو اسحق شهریار (شهیار) کازرونی.
- (۶) حسین اکار فیروز آبادی

(۷) ابو عبدالله محمد خفیف شیرازی.



- | | |
|--------------------|------------------|
| (۱) جعفر حداد | رویم بن احمد (۱) |
| (۲) ابا عمر اصطخری | جنید نهاوندی (۲) |
| (۳) ابوتراب نخشی | سری سقطی (۳) |
| (۴) حاتم اصم | معروف کرخی (۴) |



- | | | |
|------------------|---------------|---------------------------|
| (۵) شقیق بلخی | ۵- داوود طایی | (۵) علی بن موسی الرضا (ع) |
| (۶) ابراهیم ادهم | ۶- حبیب عجمی | (۶) موسی بن جعفر (ع) |
| (۷) داوود طایی | ۷- حسن بصری | (۷) جعفر بن محمد (ع) |
- ۸- امیر المؤمنین علی (ع)

(۸) حبیب عجمی (۸) محمد باقر (ع)

(۹) «موسی بن زید راعی» (۹) «علی بن حسین» (ع)

(۱۰) «اویس قرنی» (۱۰) «حسین بن علی» (ع)

(۱۱ و ۱۲) عمر بن خطاب و علی امیر المؤمنین (۱۱) علی بن ابی طالب (ع)

باز مؤلف روح الجنان برای شیخ روزبهان طریقه و شجره‌های دیگری نیز قایل است که کلاً با آنچه ذکر شد مغایرت دارد و فقط در آخر همه شجره‌ها به حضرت علی (ع) می‌رساند که برای اطالۀ کلام از آوردن آنها خودداری می‌شود. (رجوع شود به صفحات ۱۸۵ و ۱۸۶ روح الجنان).

۴- سلسله روزبهانیه: اشاره شد که در قرن ششم هجری مکتب روزبهان یکی از مکاتب سه گانه بزرگ عرفانی است و به قول مؤلف شد الا زار «روزبهان در اطراف و اکناف جهان مریدانی داشت که به حسن طریقت وی معترف و از دریای حقیقتش بهره‌مند می‌شدند خداوند جامه‌های ولایت را بدو پوشانید تا خلق به وسیله وی بدو متوسل شوند».

بنابر این شیخ روزبهان مؤسس سلسله‌ای بوده است که به نام وی به طریقه «دَهبانیه» معروف است و آنچه در مقدمه عبهر العاشقین به نقل از ماسینون آمده در اینجا هم ذکر می‌گردد^۱.

۱- ماسینون هم به نقل از «سید زبیدی» آورده است.

«روزبهان بقلی (متوفی ۶۰۶) - پسر وی احمد (فخرالدین) - نواده وی
 «روزبهان ثانی صدرالدین احمد» (متوفی ۶۸۵) [پدر ابراهیم و «شمس‌الدین»
 نویسندگان تحفة العرفان و روح الجنان، و جَد روزبهان ثالث «صدرالدین» -
 «عبدالودود خالوی فریدالدین» (شدالازار نمره ۲۴۹) - «عبدالقادر طاووسی» -
 «غیاث (یا قوام‌الدین محمد بن غیاث) کازرونی» - «نورالدین ابوالفتوح احمد طاووسی»
 (متوفی ۸۷۱) «علی بن محمد» - «احمد بن محمد نهر والی» - «قطب محمد بن احمد بن
 محمد نهر والی» - (۹۱۷ - ۹۹۰) - «احمد بابا سودایی» (۹۶۳ - ۱۰۳۲) - «قاضی
 معروف تمبوکتو» - «عبدالقادر غسانی فانی» (۱۰۳۲) - «عبدالقادر فهری فاسی»
 «شاذلی» (۱۰۰۷ - ۱۰۹۱) نواده وی «محمد صغیر» (متوفی ۱۱۳۴) - «محمد بن -
 عبدالله ابن ایوب تلمسانی» و «سید مرتضی زبیدی» (۱۱۴۰ - ۱۲۰۷ = ۱۷۹۱
 میلادی).»^۱

۵- رباط و خانقاه شیخ: در فصل پیش آمد که روزبهان در باب‌الخدش شیراز
 (در شیخ کنونی) رباطی بنا کرد که در آن مریدان را ارشاد می‌کرد و به قول مؤلف
 شدالازار آیندگان و روندگان را اطعام می‌فرمود.
 و نیز اشاره شد که شیخ به سال ۵۶۰ در محله مزبور رباطی بنا فرمود و گفته.
 بود که این رباط برای اولیاء حق است.
 اما آنچه درباره بنای رباط و کرامت شیخ در تحفة العرفان آمده در اینجا هم
 نقل می‌شود.^۲

«چنین منقول است که چون از سکر به صحرای آمد در شیراز بناء رباط مبارك
 فرمود در باب «خدش بن منصور»، «رضی الله عنه»، در تاریخ سنة ستین و خمسمائة و
 ذکر آن فرمود که بناء این رباط برای اولیاء حق است.

و از جمله کرامات شیخ قدس الله روحه، در بناء رباط یکی آن بود که هنگام
 پوشیدن بارگاه رباط که مرقدمبارك شیخ آنجاست چوبی بزرگ بر دیوار می‌نهادند
 کوتاه بود چنانچه به دیوار نمی‌رسید. در خدمت شیخ این حکایت عرضه داشتند،
 شیخ بر سر عمارت آمد و سجاده مبارك خود [را] بر سر چوب انداخت. چون بر-
 داشتند تمام بود، و از سردیوار گذشته بود، و خلق در آن متحیر بماندند، و در این قضیه

۱- در شطاح فارس هم بدون ذکر تواریخ آمده است.

۲- صفحه ۱۲ تحفة العرفان.

منکران مرید شدند. و این حکایت معروف و مشهور است میان اهل شیراز و از آن چوب قدری مانده است و هر که [را] مرضی یا تبی پیدا می‌گردد، و قدری از آن چوب می‌سوزاند آن زحمت زایل می‌شود. و عظیم مجربست، و از شیخ منقول است که فرمود که سر تربت من از اولیاء حق خالی نباشد و الحق چنین یافتم».

و باز همین مؤلف در باب مربوط به کرامات مزار شیخ آورده است که وضوء گرفتن از چاه خانقاه و نماز بر بالا و پایین تربت روزبهان موجب برآورده شدن حاجت است، و این رباط مدتها زیارتگاه عارفان بوده است.

اما مؤلف روح الجنان (ص ۱۷۸) بعد از اینکه به ذکر مسافرت حجاز شیخ می‌پردازد چنین می‌نویسد: «چون به شیراز رسید، رای انورش مصلحت چنان دید بنیاد رباطی نهد. چون رای اقامت مصمم شد، و این قصد محکم، بعضی از مشایخ زمان و اهل عرفان در عمارت رباط به نفس خود، مساعدت نمودند، و آن سالکان صاحب‌دل به دست خود کار گل فرمودند. و در رمضان سنه ستین و خمسمائة ساخته و پرداخته شد. و وقف کرد رباط را بر اولیاء الله و صافیان و صوفیان در گاه. و در قدمگاه شیخ این سخن بر حجر احمر محرز است به این عبارت: من املائه، زاد الله رفعة و اعلی فی علین درجته: «بسم الله الرحمن الرحیم. اما بعد لقد بنی هذا الرباط، بعون الله و منه، العارف الغریب الشطاح المشتاق الی جلال الازلی، تعالی و تقدس، روزبهان بن ابی- نصر بن روزبهان البقلی البسائی^۱ ابقاه الله فی مشاهدته ابدآ، لا ولیاء الله من الصوفیة و قفا مؤبداً، ان شاء الله، و الحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی محمد و آله اجمعین. و زاد علی هذا باب الرباط فی شهر الله المبارک رمضان سنه ستین و خمسمائة»^۲.

۶- سماع: در حالات شیخ روزبهان به کلماتی چون رقص و سماع بر- می‌خوریم که پیدا است روزبهان اهل سماع بوده و به این عادت صوفیانه سخت پای‌بند.

«جامی» در نفحات از قول روزبهان نقل می‌کند که قوال باید خوب روی باشد زیرا که عارفان در مجمع سماع جهت ترویج قلوب به سه چیز محتاجند: روایح طیبه، وجه صبیح، صوت ملیح...»

۱- یعنی بسائی (برای دانستن وضع فعلی رباط مراجعه شود به قسمت آرامگاه شیخ در اهل اول همین کتاب).

۲- عین وقف‌نامه شیخ به نقل از روح الجنان ص ۱۷۸.

در تحفة‌العرفان چنان منقول است که: «شبی امام فقیه ارشدالدین با روزبهان درسماعی بودند. شیخ را وقت خوش شد. امام با شیخ در حرکت آمد و در وجد و حال آمد. روز دیگر هنگام تذکیر مردم نامه‌ای به فقیه نوشتند که دوش با شیخ روزبهان درسماع خوش گذشت؟ جواب داد اگر آنچه من از شیخ دیدم ملک مقرب می‌دید به چرخ می‌آمد». (این حکایت در مقدمهٔ عبهرالعاشقین و شطاح فارس هم آمده است).

باز در همین کتاب آمده که شبی شیخ در بام رباط بود. اتفاقاً طایفه‌ای از جوانان می‌گذشتند و ساز می‌زدند و این دو بیت می‌گفتند:

ای دل سرکوی دوست ز افغان خالیست بام و در و روزن از نگهبان خالی است
گر زانکه به جان باختنت میلی هست برخیز و کنون در آ که میدان خالی است
شیخ را خوش آمد و چرخ زنان از روی هوا در آمد چون به ایشان رسید
سازها بر زمین زدند و در قدم شیخ افتادند و در جملهٔ سالکان حق در آمدند.

در روح‌الجنان هم نقل شده که در یکی از مسافرت‌های شیخ به حجاز، «شیخ ابو نجیب سهروردی» با عده‌ای به حضور شیخ روزبهان می‌رسند در حالی که جمعی از قوالان بر شیخ (روزبهان) بودند، شوری در میان مشایخ افتاد و همه به رقص و گریه آمدند.

وباز در روح‌الجنان حکایتی چند در مورد چرخ و سماع شیخ آمده است و از آن جمله یکی آنکه پس از اتمام رباط مریدان از شیخ اجازه خواستند و قوالان را بر خواندند. مشایخ حاضر شدند از اول بامداد سماع آغاز کردند. روز به چاشت رسید، و سماع در نمی‌گرفت ناگاه شیخ نعره‌ای زد و برخاست و سجاده بر دوش انداخت و روبه خرابات نهاد.

در آنجا جمعی مشغول نوشتن و نوش بودند. جملهٔ مستان چون شیخ بدیدند متغیر، شیخ دست دراز کرد و پیاله‌ای بسته و در آن نظر کرد نعره‌ای زد و در ساعت آن شراب، عسل شهد مصفی شد.

هشیاران مست شدند، مستان هشیار، و از جملهٔ صالحان شدند و با شیخ به خانقاه آمدند، و چنان سماعی در گرفت که سه‌شنبه روز در وجد و حال بودند.

همین مؤلف حکایتی دیگر آورده، که «روزی شیخ در شهر پسا به راهی می‌رفت، در عالم مشاهده وی را وجدی ظاهر شد در چرخ آمد و نعره‌ها می‌زدیکی از رؤساء آنجا که افکاری داشت در گذر آمد، در شیخ نظر کرد: گفت هان سالوس بنگرید که چگونه فریاد می‌کند و چرخ می‌زند. بر شیخ آمد. گفت، هان روز بهان چه دیدی؟ شیخ فرمود [از] جمله آن که دیدم، یکی آن است که همین ساعت تو از دنیا بروی هنوز سخن در دهان شیخ روز بهان بود که از پای در افتاد».

اما آنچه از نوشته شدالازار برمی‌آید آن است که شیخ در آخر عمر از سماع باز ایستاد از او علت پرسیدند جواب داد که اکنون از خدای عزوجل سماع می‌کنم و از آنچه غیر از او سماع کردم پرهیز می‌کنم، که در تعبیر این کلام گفته‌اند. یعنی در دریای اسرار قرآن غوص می‌کنم و آنچه از صفات کبریایی خداوند بر ما به صفات جلال و جمال آمده می‌شنوم (این نقل شدالازار در مقدمه عبهر العاشقین و شطاح فارس هم آمده).

۷- بنیاد طریقت شیخ: هر عارفی بنیاد طریقت و کار خود را بر مقام مخصوصی نهاده و این موضوع شاید تا اندازه‌ای هم تابع زمان خاصی بوده است. چنان که در قرون اولیه اسلامی گروهی از صوفیان بنیاد طریقت خود را بر مبنای عبادت و زهد خشک قراردادده بودند و یا در قرن پنجم و ششم عشق به خالق و مخلوق مورد بحث صوفیان قرار گرفته و آنرا به مرحله کمال رساندند تا جایی که «مولانا» آنچنان از دولت عشق پخته و پاینده می‌گردد که از خود بی‌خود شده و از زهد خشک رها می‌گردد.

(طریقت مولانا و عشق او به «شمس تبریزی» آن قدر مشهور است که در اینجا نیازی به شرح ندارد) مقتضی است که این چند جمله از مرحوم «فروزانفر» دربارهٔ عشق صوری و ارتباط آن با عشق معنوی در اینجا نقل گردد.

«بعضی از صوفیان عقیده دارند که پرستش جمال و عشق صورت، آدمی را به کمال معنی می‌رساند که چون معنی جز در صورت نتوان دید و جمال ظاهر آینه دار طلعت غیب است پس ما که خود در قید صورت و گرفتار صوریم، به معنی مجرد، عشق نتوانیم داشت، و از این رو بنیاد طریقت خود را بر اساس جمال پرستی متکی ساخته، به زیبایی صورت عشق می‌ورزیده‌اند»^۱.

۱- از صفحه ۵۷ مقدمه عبهر العاشقین به نقل از فروزانفر (معدی و سهروردی).

باری یکی از این شیفتگان عشق و محبت شیخ روزبهان است که عشق صوری وی را به عشق حقیقی سوق داد تا جایی که سوزش درونی وی به صورت آثار ارزنده‌ای خودنمایی کرد، و ثمره آن اندیشه روشن، کتابی چون «عبر العاشقین»^۱ است که در آن کتاب می‌گوید.

«حق مرا در کنف خود برد و جامه عبودیت از من بر کشید و لباس حریت در من پوشانید و گفت صرت عاشقاً.....»

در فصل دوم همین کتاب عشق را به پنج نوع تقسیم می‌کند بدین طریق «اما العشق، فعلی خمسہ انواع: نوعی الهی است، و آن منتهای مقامات است، جز اهل مشاهده و توحید و حقیقت را نباشد. و نوعی عقلی است، و آن از عالم مکاشفات ملکوت باشد، و آن اهل معرفت راست. و نوعی روحانیت، و آن خواص آدمیان را باشد، چون بغایت لطافت باشد، و نوعی بهیمی است، و آن رذال الناس را باشد و نوعی طبیعی است، و آن عامه خلق را باشد.....» (ص ۱۵).

روزبهان حضرت نبی اکرم هم سید عاشقان، سبب عشق ربانیان، سرمایه عشق روحانیان، عشیق الله و محبه، و غیره یاد می‌کند.

درباره عشق صوری روزبهان، جامی در نفحات الانس و دکنر معین و «پرفسور کروبن» در مقدمه «عبر العاشقین» به نقل از فتوحات المکیه «ابن عربی» داستانی آورده‌اند که ما هم عیناً در این جا نقل می‌کنیم.

«شیخ روزبهان در مکه مجاور بود، و کان کثیر الزعمات فی حال وجده فی الله بحيث انه کان یشوش علی الطائفین بالبيت، فکان یطوف علی سطوح الحرم، و کان صادق الحال. ناگاه به محبت زنی مغنیه مبتلا شد و هیچ کس نمی‌دانست. آن وجد و صبحه‌هایی که در وجد فی الله می‌زد، همچنان باقی بود، اما اول از برای خدای تعالی بود، و این زمان از برای مغنیه، دانست که مردم را چنان اعتقاد خواهد شد که وجد و صبحات وی این زمان نیز از برای خدای تعالی است، به مجلس صوفیه حرم آمد و خرقة خود بیرون کرد، و پیش ایشان انداخت و قصه خود با مردم بگفت، و گفت: «نمی‌خواهم که در حال خود کاذب باشم» پس خدمت مغنیه را لازم گرفت، حال

۱- ذکر کتاب «عبر العاشقین» که در آثار شیخ بیاورد به قول مرحوم دکتر معین یکی از نخستین کتابهایی است که در عشق صوفیانه و جمال پرستی نوشته شده است و به علاوه برای فهم آثار عرفایی چون «عطارد» و «حافظ» و غیره دانستن مطالب آن ضروری است.

عشق و محبت وی را با مغنیه گفتند و گفتند که وی از اکابر اولیاء الله است، مغنیه توبه کرد و خدمت وی را پیش گرفت. محبت آن مغنیه ازدلوی زایل شد، به مجلس صوفیه آمد، و خرقة خود در پوشید^۱.

داستان دیگری که درباره جمال پرستی و ارتباط آن با عشق برای شیخ روزبهان نقل می کنند همان برخورد وی با زنی است که دختر خود را پند می داد که این قصه در بحث مربوط به وعظ و تذکیر گذشت.

داستان دیگری نیز «فخرالدین عراقی» در عشاق نامه آورده است^۲ که با اندک اختلافی این حکایت در روح الجنان هم در تحت شماره السابعة والعشرون القطب الثانی (ص ۲۲۲ - ۲۲۱) آمده است. لیکن در اینجا برای خودداری از طول سخن تنها به نقل اشعار فخرالدین عراقی اکتفا می شود.

«پیر شیراز، شیخ روزبهان	آن به صدق و صفا فرید جهان
اولیاء را نگین خاتم بود	عالم جان و جان عالم بود
شاه عشاق و عارفان بود او	سرور جمله و اصلان بود او
چون به ایوان عاشقی بر شد	روز به بود و روز به تر شد
سالها با جمال جان افروز	روز شب کرده بود و شبها روز
داشت او دلبری فرشته نهاد	که رخس دیده را جلای داد
اتفاقاً مگر سفیهی دید	کان پری پای شیخ می مالید
رفت تا در که اتابك سعد	تیز روتر ز سیر برق از رعد
گفت: ای پادشاه دین فریاد	پای خود شیخ دین به امر داد ^۳
سعد زنگی ز اعتقاد که داشت	در حق شیخ افترا انگاشت

۱- بنا به گفته مرحوم دکتر معین، مامینون چنان تصور می کنند که این داستان مربوط است به روزبهان مصری، همانطور که وی سفر روزبهان فسائی به مکه هم مورد شك قرار می دهد اما چنانکه مرحوم دکتر معین معتقد است و بنده هم با ایشان موافقم، با صراحت کاملی که سه مأخذ اصلی و قدیمی ما، (یعنی تحفة العرفان، روح الجنان، شد الازار) دارد که در سفرهای شیخ هم به آنها اشاره شد پس اولاً در مسافرت شیخ به مکه معظمه جای شك باقی نیست. و ثانیاً همانطور که در متن مقدمه عبهر العاشقین هم آمده مشکل است که این داستان را مربوط به روزبهان مصری بدانیم که در منابع ذکری از عشق و جمال پرستی او نشده است.

۲- کلیات عراقی تصحیح «نفیسی» ص ۳۱۶.

۳- امرد = جوانی که هنوز ریش و سبیل در نیاورده است.

کرد روزی مگر عبادت شیخ	دید حالی که بود عادت شیخ
دلبری دید همچو بدر منیر	چست در بر گرفته پای فقیر
چون اتابك به چشم خویش بدید	از حیا زیر لب همی خندید
بود نزدك شیخ سوزنده	منقلی پر ز آتش آکنده
پایها از کنسار آن مهوش	چست در زد به منقل آتش
گفت: چشم اگر چه حیران است	پای را پیش هر دو یکسان است
آتش از تن نصیب خود طلبد	سوزش مغز بی خرد طلبد
گل آتش به پیش ابراهیم	وز تجلی نسوخت جسم کلیم
نظر ما به چشم تو جانی است	میل دل را نتیجه روحانی است
نظری کز سر صفا آید	به طبیعت مگر نیالاید
گر ترا نیست باغمش کاری	دایماً من مقیدم، بساری

همه این حکایات می‌رساند که عشق صوری در نظر روزبهان چیزی جز وسیله رسیدن به عشق معنوی یا عشق الهی نبوده است.

۸- کشف و کرامات شیخ روزبهان: نبیره‌های شیخ در دو کتاب خود یعنی روح الجنان و تحفة العرفان در حدود ۱۲۰ کشف و کرامت برای شیخ روزبهان ضبط کرده‌اند، و باز هم معتقدند که اینها از کرامات شیخ صد یکی و بسیار اندک است. مؤلف روح الجنان می‌گوید: «زنهار کسی آنها را انکار نکند که ایمان به کشف و کرامت عارفان واجب است.»

در اینجا هم به مناسبت‌هایی، از جمله در موضوع ساختن خانقاه، در بحث بنیاد طریقت وی و سماع او، اشاره به چند کشف و کرامت وی شده است. و باز هم به مناسبت‌هایی از کرامت وی ذکر خواهد شد.

در شطاح فارس هم در صفحات ۸۶ تا ۸۹ از کرامات شیخ آمده است.

۹- اهمیت روزبهان از نظر خود و دیگران: روزبهان در بسیاری از سخنان خود چه در نشر و چه در نظم^۲ از خود ستوده و از کشفیات خود یاد کرده است^۳ مثلاً در تحفة العرفان از وی نقل شده که: «آبی که در رودخانه دل صد و بیست و چهار

۱- برای اطلاع بیشتر به دیباچه روزبهان نامه و دو کتاب مزبور مراجعه شود.

۲- درباره سخنان نظم وی در بخش سوم خواهد آمد.

۳- ص ۲۸ دیباچه روزبهان نامه.

هزار پیغمبر روان بود امروز در جویبار دل روزبهان روان است، هیچ کس نیست که از آن شربتی بیاشامد».

و یا در صفحه ۲۳۶ روح الجنان منقول است که هفتاد بار با خدای خود گفتگو کردم و یا در عبر العاشقین می گوید که خداوند او را در کنف حمایت خود قرار داد و چنانکه گذشت به او گفته است «صرت عاشقاً و وامقاً محباً.....»

مؤلف تحفة العرفان (صفحه ۱۳) از ملاقات وی با نبی اکرم و صحابه و خضر نبی یاد می کند. علاوه بر اینها چنان که مکرراً یاد شد روزبهان از نظر سایر عرفا هم دارای مقام شامخی بوده است و بیشتر عرفا نام وی را با اهمیت ذکر می کنند، از جمله جامی در نفحات الانس، عراقی در عشاق نامه، «معصوم علی شاه» در طریق الحقایق و غیره از او یاد می کنند که نوشته های آنها به عنوان مأخذ مورد استفاده این کتاب هم قرار گرفته است. ولی جا دارد که از ارادت شیخ سعدی به روزبهان نیز حکایتی ذکر گردد. در باب هفتم تحفة العرفان از قول سعدی چنان نقل شده است که: «شیخ مرحوم مشرف الدین مصلح المعروف به سعدی گفت روزی به زیارت شیخ کبیر روزبهان رفتم. و دو رکعت نماز در سر قبر وی بگذاردم [گزاردم] و بعد از آن به زیارت مشغول شدم، نزدیک قبر شیخ قراضه ای یافتم، روی با فرزندان شیخ کردم و گفتم: شیخ ما را فتوح بخشد صورت و معنی، و شیخ زادگان لطفی چند بفرمودند [به] عن قریب صاحب سعید شهید صاحب دیوان ما را تبرکی چند بفرستاد، چنانچه خانقاهی در قلعه قندز^۱ بساخت، و بر آن وقفی چند کرد و آن از برکت شیخ بود». و باز شیخ سعدی در آنجا که در مسافرت خود رنج غربت را احساس می کند و شوق رسیدن به وطن را دارد در غزلی از روزبهان بدین طریق یاد می کند:

خوشا سپیده دمی باشد آن که بینم باز	رسیده بر سر الله اکبر شیراز
که سعدی از غم شیراز روز و شب گرید	که شهرها همه بازند و شهر ما شهباز
نه لایق ظلمات است بآلله این اقلیم	که تختگاه سلیمان بد است و راه حجاز
هزار پیرو ولی پیش تر بود در وی	که کعبه بر سر ایشان همی کند پرواز
به ذکر و فکر و عبادت به روح شیخ کبیر	به حق روزبهان و به حق پنج نماز

۱- قهندز یا سعدی امروزی.

۲- کلیات سعدی تصحیح فروغی ص ۴۶۲ در وصف شیراز، ضمناً در باوروقی تاریخ تصوف دکتر غنی (۳۹۵) و شطاح فارس هم این غزل را آورده است (با تغییراتی).

که گوش دار تو این شهر نیکمردان را زدست کافر و بد دین و ظالم و غماز مؤلف تحفة العرفان ضمن نقل قولی از «امام فخر رازی» چنین می نویسد که: «نقل است از معتبران که امام الائمه فخرالدین رازی «رح» از صادر و وارد مستخبر احوال شیخ روزبهان بودی «رح» و گاهگاه گفتی که در خطه فارس قلم زنی و قدم زنی بغایت کمال هستند» روزی از خدمتش سؤال کردند که مراد ازین قلم زن و قدم زن کیست؟ فرمود که قدم زن شیخ روزبهان و قلم زن «خواجه عمید وزیر».

«نظام الدین محمود حسینی» ملقب به «داعی الله» (۸۱۰ - ۸۷۰ ه) که به شاه داعی الله نیز معروف است، وی که از شعرا و عرفای بزرگ فارس بوده و هنوز مزارش در شیراز زیارتگاه صاحب دلان می باشد، به دفعات در آثار خود از روزبهان به نیکی یاد کرده است که از آن جمله اند:

۱- در مثنوی عشق نامه در ذیل حکایتی در بیان شطح روزبهان چنین می گوید:

بو محمد شیخ احباب جهان	سید ابدال و اقطاب زمان
گفت من با حضرت حق خوانده ام	با خدای فرد مطلق خوانده ام
درس قرآن نوبه نوبه نوبتی	زانکه بودم خاص وصل و قربتی
ختم شد چون سوره ها آخر کشید	هر يك از ما سورتی مان می رسید
خوانده شد «تبت» از آن فرد صمد	خواندمی من «قل هو الله احد»
من بگفتم که اِلَها عَالِما	صانعاً پرورد گارا حاکماً
خوانده ای تو سورتی من سورتی	فرق دارد سورتی تا سورتی
من به از تو خوانده ام ای جلیل	گر چه تو ربی و من عبد ذلیل
گفت چون ای بو محمد باز گو	که تو در درگاه مسایی راز گو
گفتمش «تبت» که خواندستی تورب	بود اخبار از صفات بسو لهب
«قل هو الله» لیک ای حسی علیم	بود اخبار از صفات تو رحیم
بود «تبت» قصه آن کفر جسو	«قل هو الله» هست از توحید تو
چند باشد فرق یا رب از سمات ^۱	در میان آن صفات و این صفات
گفت آری تو به از من خوانده ای	این سخن بر جای خود بنشانده ای
زانکه آوردی دلیل از وصف من	در کمال وصف من راندی سخن

۱- سمات به معنی نشانه و آثار.

گرچه این معنی بغایت راست بود
شطح نامش گشت و این شطح از چه خاست
عشق اندروی چو پرتو خاص داد
عامه را از این سخن حسرت فزود
ز آنچه پرتوهای خاصه عشق راست
صحبتش در سوره اخلاص داد^۱

همو در دیوان قدسیات خود در مدح شیخ روزبهان می گوید:

آن را که صفت سید اقطاب زمان است
صدر حق و دین قطب یقین شیخ خدا بین
هر کس که نهد سوی زیارتگه او روی
در معرفت ذات صفات او ست عجب گوی
علمش همه حال است و مقامات مشاهد
آن عارف اسرار تصانیف عزیزش
از سر نهان شیخ به داعی سخنی گفت
وز پرتو جانش نفس عشق روان است
سلطان سرا پرده دل روزبهان است
وز خاک درش سر مه کشد روز به آن است
او نادره عالم و شطاح جهان است
لبش همه کشف است و بیانش زعیان است
در حجله تحقیق عروس دل و جان است
شد فاش که او صاحب اسرار نهان است^۲

باز در غزلی از شیخ روزبهان چنین نقل می کند:

نیامدی که به هم سوی بار خویش رویم
ز عقل هر چه تو دانسته ای به مگرایی
به عیب چند درانیم پوستین کسان
اگر معامله دل کنیم بسا خود راست
بود منازل ما پر ز خون دیده ما
خدا به عهد ازل چون الست گفت و بلی^۳
برای همتی از روح شیخ روزبهان
خلاصه کلام آنکه اگر بخواهیم آنچه در بساره شیخ روزبهان گفته اند در
اینجا نقل کنیم سخن به درازا خواهد کشید لذا با مرحوم «دکتر غنی» هم عقیده
شده که می گوید:

۱- از مثنوی عشق نامه به نقل از شرح حال و آثار و اشعار شیخ روزبهان «دکتر محمد تقی

میر»، ص ۴۵ - ۴۴.

۲- به نقل از شرح حال روزبهان دکتر میر.

۳- اشاره به آیه ۷، سوره اعراف.

۴- منظور به آرامگاه شیخ است که در محله خدای قرار داشته است.

۵- به نقل از همان مأخذ.

«شیخ روزبهان از حیث عظمت مقام عرفانی و از جهت وجد و حال در عرض
«شیخ ابوالحسن خرقانی» و «شیخ ابوسعید ابوالخیر» است و از مفاخر فارس
است...»^۱

۱- به نقل از تاریخ تصوف جلد ۲، ص ۲۹۵.

فصل سوم: وابستگی شیخ روزبهان

(استادان، پیران و مرشدان، معاصران «الف آنهایی که شیخ را ملاقات نکرده‌اند، ب- آنهایی که با شیخ ملاقات بوده است»، خاندان شیخ «فرزند، نوه، نیره»)

۱- استادان شیخ: چنان که از بررسی دو کتاب تحفة العرفان و روح الجنان برمی آید استادان شیخ عبارتند از فقیه «ارشادالدین نیریزی» و «صدرالدین ابوطاهر سلفه اصفهانی» و «امام فخرالدین ابو عبدالله (ابن مریم)» که این هر سه استادان وی بعد از هجرت از قسابه شیراز می باشند و در زمانی که شیخ در قسابه بوده به استادان وی اشاره ای نرفته و تنها از اولین مرشد وی یاد شده است.

الف- فقیه ارشادالدین ابوالحسن علی بن محمد بن هلی نیریزی^۱، که لقب دیگر وی «عتیقی» بوده زیرا که امام و خطیب مسجد جامع عتیق شیراز بوده است و مدت هفتاد سال مردم را فتوی داد و دارای اخلاق نیکو و صفات پسندیده بوده است و از شاگردان وی علاوه بر روزبهان، «قاضی سراج الدین مکرم» و «عمیدالدین ابزری (افزری)» و «شیخ مظفر بن روزبهان» را می توان نام برد. در کتاب تحفة العرفان آمده است که از فقیه ارشادالدین نیریزی منقول است که فرمود روز قیامت شاگردان به استادان خود فخر کنند لیکن من به شاگردی روزبهان فخر می نمایم.

از تألیفات وی کتاب تفسیر مجمع البحرین در ده جلد و کتاب حدیث (تنبییر المصابیح فی شرح المصابیح) می توان نام برد، در سال ۶۰۴ قمری وفات یافت (دو سال پیش از روزبهان) و در رباط خویش کنار مصلی شیراز (حوالی حافظیه) به خاک سپرده شد^۲ و در موضوع سماع وی هم با روزبهان قبلاً اشاره شد.

۱- در مقدمه عیبه العاشقین و شطاح فارس و کتاب روح الجنان نیریزی لیکن در کتاب تحفة العرفان تبریزی که به نظر من نیریزی درست است.

۲- شد الازار، شیرازنامه، فارسنامه ناهری، مقدمه عیبه العاشقین، شطاح فارس.

ب- «امام فخرالدین مریم»: از دیگر استادان شیخ که در تحفة العرفان آمده
امام «فخرالدین ابو عبد الله بن علی بن محمد» معروف به ابن مریم است که از مصنفات
وی می توان کشف البیان فی تفسیر القرآن را نام برد و نامبرده نیز آنطور که از شد الازار
بر می آید اصلاً فسوی است و در احکام شرعیه عالمی مسلم بوده است.

ج- «صدرالدین ابوطاهر احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن ابراهیم سلفه
اصفهان» از محدثان بزرگ شافعی مذهب در سال ۴۷۸ در اصفهان متولد شد و
در سال ۵۱۱ به اسکندریه رسید و مورد حمایت «خلفای فاطمی» قرار گرفت و شهرت
یافت و چنان که در شد الازار آمده است و قبلاً هم اشاره شد شیخ روزبهان در ثغر
اسکندریه صحیح بخاری را از وی استماع کرد.

این شیخ را از آن جهت سلفی گفتند که جد اعلای وی «ابراهیم» ملقب به
«سلفه» (سه لبه) یعنی کسی که دارای سه لب است بوده، زیرا یکی از لبان وی
شکاف داشته که مانند دو لب می نموده است.

سلفی در سال ۵۷۶ در اسکندریه در سن صد سالگی وفات یافت.

۲- **پیران و مرشدان شیخ روزبهان:** در اینجا ذکر این نکته لازم است
که اولاً مرشد با استاد تفاوت دارد چون که مرشد یا پیر چنان که گذشت سالک را
رهبری می کند تا به سر منزل حقیقت برسد و به بیان دیگر می توان گفت که مرشد
استاد عرفانی است، ثانیاً مرشد هم با پیر خرقه فرق می کند یعنی پیر خرقه مرشدی
است که سالک به دست وی خرقه صوفیه را می پوشد. (رجوع شود به پیر خرقه
کتاب حاضر).

الف- چنان که ذکر شد شیخ روزبهان هنگامی که در فسا بود خدمت اولین
مرشد خود «شیخ جمال الدین بن خلیل فسایی» را درک می کند.^۱

ب- **جاگیر کردی:** این شیخ از کردان بود و در نفحات الانس جامی آمده
است که شیخ ابوالوفا درباره وی گفته است که من از خدای متعال خواستم که
جاگیر را از جمله مریدان من گرداند، خدای متعال وی را به من بخشید.^۲

۱- مقدمه عبهر العاشقین هم این قول را از ص ۲۷۶ ماسیون نقل می کند و در شطاح فارس
هم بدون ذکر مأخذ آمده است.

۲- نفحات الانس، مقدمه عبهر العاشقین.

این شیخ در سال ۵۹۰ یا ۵۹۱ در گذشت و قبرش در همان صحرای عراق که مسکن گزیده بود می‌باشد^۱ و ظاهراً روزبهان در همان جا به حضور او رسیده است و جاگیر کردی نخستین مرشد او بود (از مقدمه عبهر العاشقین به نقل از کشف الاسرار روزبهان بنا به گفته ماسینون).

ملاحظه می‌شود که در يك مأخذ واحد جایی نخستین مرشد روزبهان شیخ «جمال‌الدین بن خلیل فسایی» است و جایی دیگر جاگیر کردی مگر این که با اضافه کردن این جمله که روزبهان هنگامی که در فسا بوده شیخ جمال‌الدین را به عنوان نخستین مرشد خدمت وی را درك کرده است.

ج- «شیخ سراج‌الدین محمود ابن خلیفه بن عبدالسلام بن احمد بن سالبه»: که از اعقاب «ابوالحسن احمد بن محمد بن جعفر بیضاوی» معروف به «ابن سالبه» است (به قول شدالازار این کلمه مانند روزبه مورد استفاده قرار نگرفته است و کلمه‌ای مرکب است). این شیخ از پیشوایان صاحب‌دلان بود و عده‌ای زیاد از دستش خرقه به تن کرده‌اند که یکی از آنها چنان که گذشت روزبهان ما بود^۲ و چنان که آمد شجره تصوف روزبهان از این شیخ به شیخ مرشد «ابو اسحاق کازرونی» می‌رسد (رجوع شود به شجره تصوف روزبهان).

د- دیگر از پیران روزبهان «شیخ ابوبکر بن عمر بن محمد» معروف به «برکر» می‌باشد که در حقایق معارف مقامی بس بلند داشته است و در رباط خود در باب الخدش در سال ۵۴۰ وفات یافته است و گویند روزبهان بدایت امر با او مجلس داشته و برخی از کلمات و مصنفات خود را بروی می‌خوانده است^۳.

ه- «ابوالصفاء واسطی»: مؤلف روح‌الجنان آورده است که شیخ پس از این که مدتی در شیراز بماند و به صحبت ائمه کبار رسید باز به پسا مراجعت کرد و بعد از چندی عازم زیارت بیت‌الحرام گردید و چون به شهر واسط رسید «شیخ مقتدا ابوالصفاء» را بدید و از او خرقه پوشید و این شیخ ابوالصفاء واسطی صاحب کرامات

۱- به قول مقدمه عبهر العاشقین در کشف‌الاهرار سال ۵۹۰ و در نفحات‌الاس سال ۵۹۱ ذکر شده است.

۲- شدالازار، نفحات‌الانس، مقدمه عبهر العاشقین، روح‌الجنان، تحفه اهل عرفان، شطاح- فارس.

۳- شدالازار، مقدمه عبهر العاشقین.

و آیات بوده است.^۱

وباز همین مؤلف در ذکر شجره تصوف شیخ روزبهان شجره چندی ذکر می کند که یکی از آنها از همین شیخ ابوالصفاء واسطی شروع می گردد تا به حضرت ختمی مرتبت می رسد.^۲

۳- معاصران شیخ روزبهان: مؤلف تحفة العرفان در باب دوم کتاب خود تحت عنوان «در ذکر اکابر و مشایخ که معاصر او بوده اند» این معاصران را به دو قسمت تقسیم می نماید که عده ای از اینان شیخ را ملاقات نکرده اند لیکن به وسیله مکاتبت و مراسلات و درواقع از یکدیگر با خبر شده اند آنگاه حکایت هایی درباره این اشخاص که مربوط است به اطلاع آنها، از حال شیخ روزبهان، می آورد که در ضمن این حکایتها سه نفر از این افراد که تحت عنوان مزبور آورده شده اند پیدا است که بعضی حتی بیش از چندبار شیخ را ملاقات کرده اند و در مقدمه عبهرالعاشقین هم استاد معین با ذکر مأخذ عیناً همان نه نفر معاصری که در تحفة العرفان آمده است ذکر می کند و در شطاح فارس هم (بدون ذکر مأخذ معلوم است که از مقدمه عبهرالعاشقین گرفته است) از این ۹ نفر بجز يك نفر (شیخ بهاءالدین یزدی) بقیه ذکر گردیده است. در این جا هم ما این معاصران را به دو بخش می نمایم:

- اول مشایخی که شیخ را ملاقات نکرده اند ولی از حال هم با خبر بوده اند:
- ۱- «شیخ شهاب الدین عمر سهروردی» (۵۴۲ - ۶۳۲).
 - ۲- «شیخ نجم الدین کبری خوارزمی» (سرسلسله شجره کبرویه) (۵۴۰ - ۶۱۸).
 - ۳- «تاج الدین محمود اشنهی همدانی».
 - ۴- «صدر الدین محمد اشنهی» (پسر تاج الدین).
 - ۵- امام الاثمه فخر الدین رازی (متوفی ۶۰۶ سال فوت روزبهان).
 - ۶- «فخر الدین فارسی»^۳.

۱- صفحه ۱۷۷ و ۳۱۸ روح الجنان.

۲- صفحه ۱۸۵ و ۱۸۶ همان مأخذ.

۳- در شطاح فارس امامی عراقی (متولد ۶۱۰ بعد از فوت روزبهان) و عطار و سعدی هم آمده است که معلوم است روزبهان از حالات ایشان اطلاعی نداشته زیرا علاوه بر اینکه مثلاً عراقی بعد از فوت روزبهان متولد می شود حندی درباره اطلاع شیخ روزبهان از حالات عطار و سعدی در دست نیست (حتی اگر سعدی در سال ۵۸۵ هم متولد شده باشد این موضوع بعید است).

۱- دربارهٔ شیخ شهاب‌الدین عمر سهروردی هم در روح‌الجنان و هم در تحفة‌العرفان با اختلافاتی داستانی است که سهروردی در ابتدا که از سخنان روزبهان برایش خوانده می‌شد توقف و تأملی کرده و می‌فرمود که این سخنان بس عجیب است روز دیگر فرمود سخنان روزبهان را بر او برخوانند و وی شرح آن می‌داد و بغایت پسندیده می‌داشت، مریدان از علت تعجب و تأملش در روز گذشته و رغبت شرح آن در حالیه سؤال می‌کنند می‌فرماید که دوش چنان دیدم که حضرت احدیت خطاب به چند نفر از اولیاء نمود و چون نوبت به روزبهان رسید خطاب آمد «لیقم العارف العاشق»^۱ روزبهان برخاست. دانستم که روزبهان را که در نزد حضرت عزت این تشریف رسد سزا است که صاحب‌دلان گوش و دل به سخن او دارند.

۲- دربارهٔ شیخ نجم‌الدین خوارزمی معروف به کبری نیز در هر دو کتاب داستانی با تفاوت‌های چندی آمده، که «شیخ علی‌لالا» که در ابتدا حالی عجیب به وی دست می‌دهد در طلب مرشدی بر می‌آید او را حواله به شیخ روزبهان می‌دهند و چون به خدمت شیخ می‌رسد، التماس خرقه می‌نماید. شیخ می‌فرماید حواله تو به برادرم نجم‌الدین خوارزمی است و شیخ علی‌لالا به خدمت شیخ نجم‌الدین کبری در خوارزم می‌رود و ضمن حکایت چنان پیدا است که شیخ نجم‌الدین هم از روی کشف و شهود می‌فهمد که وی از طرف شیخ روزبهان به خوارزم روانه شده است.

۴۹۳- از «شیخ صدرالدین محمد اشنهی» (بسا بقول روح‌الجنان اشنوه) روایت شده که پدرش «تاج‌الدین محمود» سخت مرید شیخ روزبهان بوده و از هر صادر و واردی از حال وی جو یا می‌شد. می‌گوید روزی یکی از مریدان پدرم به خدمت وی رسید و از وی طلب خرقه کرد پدرم (تاج‌الدین محمود) فرمود وقتی که شیخی چون روزبهان باشد شایسته نیست که خرقه از من طلب کنی (این داستان در هر دو مآخذ آمده است) و خود شیخ صدرالدین محمد نیز بسیار به مزار روزبهان می‌آمد و می‌فرمود که شیخ روزبهان سلطان عاشقان است.

۵- چنانکه گذشت، در تحفة‌العرفان آمده است که امام فخرالدین رازی پیوسته مستخبر احوال شیخ روزبهان می‌بود و می‌گفت که در سرزمین فارس قلم-

۱- به صفحات ۲۳ تحفة‌العرفان و ۱۹۵ و ۱۹۶ روح‌الجنان مراجعه شود.

زنی و قدم زنی به غایت کمال هستند فرمود که قدم زن شیخ روزبهان و قلم زن خواجه عمید وزیر است.

۶- فخرالدین فارسی که از وی سؤال کردند آیا شیخ روزبهان را دیده‌ای؟ گفت: بلی من شیخ روزبهان را از سخنان او دیده‌ام و کمال ذات شریف وی از گفتار او معلوم کرده‌ام (تحفة العرفان).

دوم- اکابری که آنها را با شیخ ملاقات بوده است: که تعداد اینها زیاد است اما سه نفر از اینها کسانی هستند که در تحفة العرفان و مقدمه عبهر العاشقین و شطاح فارس آنها را اشتباهاً تحت عنوان اکابری که آنها را با شیخ ملاقات نبوده است آورده‌اند که عبارتند از:

۱- رضی‌الدین علی‌لایا (متوفی ۶۴۳)، (صفحة ۲۴ تحفة العرفان و ۱۹۹ روح الجنان).

۲- «نجیب‌الدین عبد‌الخالق تستری (شوشتری)»، (صفحة ۲۶ تحفة العرفان و ۲۰۳ روح الجنان).

۳- «بهاء‌الدین یزدی» (صفحة ۲۸ و ۵۳ و ۱۴۳ تحفة العرفان و ۲۱۱ روح الجنان).^۱

۱- درباره رضی‌الدین علی‌لایا و ملاقات وی با شیخ روزبهان در ضمن داستان مربوط به شیخ نجم‌الدین کبری گذشت و اشاره شد که هم مؤلف روح الجنان و هم مؤلف تحفة العرفان دیدار وی را با روزبهان تأیید می‌کنند.

۲- نجیب‌الدین عبد‌الخالق تستری، باز در هر دو مأخذ اصلی ما داستانی درباره ملاقات وی با روزبهان آمده که «نجیب‌الدین» در ابتدای حال در کوههای لبنان به جمعی از اولیاء بر می‌خورد و از ایشان طلب ارشاد می‌نماید آنها وی را به روزبهان حواله می‌دهند شیخ نجیب‌الدین تستری با اشتیاق تمام روی به پارس می‌نهد و چون به شیراز می‌رسد روزبهان در مسجد سنقری (مسجد نو فعلی) مشغول وعظ بوده است و در همان جا، چنان سخنان روزبهان در دل «شیخ نجیب‌الدین» اثر می‌کند که به قول وی آنچه مأمول بود محصول می‌شود و از دست روزبهان

۱- علاوه بر این سه نفر افراد دیگری نیز با شیخ ملاقات بوده که شرح آنها بعد از شرح این سه نفر می‌آید.

خرقه می‌پوشد.

۳- بهاء‌الدین یزدی که در روح‌الجنان و تحفة‌العرفان (چندبار) اشاره به ملاقات وی با شیخ روزبهان می‌شود گویا وی اموال خود را صرف فقرا نموده و به‌دستور شیخ روزبهان به‌چله می‌نشیند و از دست شیخ هم خرقه می‌پوشد (برای اطلاع بیشتر از این حکایات به کتابهای روح‌الجنان و تحفة‌العرفان که به‌کوشش آقای محمد تقی دانش پژوه به‌عنوان روزبهان نامه به‌چاپ رسیده است مراجعه بشود).

۴- شیخ ابو نجیب سهروردی که به‌نقل از شد‌الازار با «شیخ ابو عبدالله خبری (خفری)» با روزبهان هم‌درس بوده و در اسکندریه نزد سلفی صحیح بخاری را استماع کرده (درمبحث استادان شیخ اشاره شد) در روح‌الجنان هم آمده که شیخ برای بار دوم که عازم سفر حج بوده با شیخ نجیب‌الدین سهروردی ملاقات و مذاکره کرده و حتی سهروردی در مجلس سماع شیخ هم شرکت کرده است.^۱

۵- «قاضی القضاة محمد بن اسحاق حسینی». (تحفة‌العرفان، مقدمة عبهر- العاشقین، شد‌الازار، شیرازنامه، شطاح فارس).

۶- «قاضی سراج‌الدین فالی». (مقدمة عبهر العاشقین، شطاح فارس).

۷- «شمس‌الدین ترك». (تحفة‌العرفان، روح‌الجنان، مقدمة عبهر العاشقین، شطاح فارس).

۸- «شیخ المشایخ معین‌الملک والدین ابو ذر بن جنید الکسیکی». (شد‌الازار، تحفة‌العرفان، شیرازنامه، مقدمة عبهر العاشقین).

۹- «عزالدین مودود زرکوب» (تحفة‌العرفان، مقدمة عبهر العاشقین، شطاح فارس، شد‌الازار، شیرازنامه).

۱۰- «زاهد ابو القاسم جاوی» (مقدمة عبهر العاشقین، روح‌الجنان، تحفة‌العرفان، شطاح فارس).

۱۱- «شیخ مبارک کمهری» (بابه قول شد‌الازار کمینی) (مقدمة عبهر العاشقین،

۱- از این ردیف به‌بعد چون در مقدمة عبهر العاشقین و شد‌الازار و شطاح فارس و غیره شرح آنها آمده فقط به‌ذکر نام آنها اکتفا می‌کنیم.

شطاح فارس، شدالازار، شیرازنامه).

۱۲- «شیخ شمس‌الدین محمد کرمانی» (تحفة‌العرفان، روح‌الجنان، شدالازار، شیرازنامه).

۱۳- «شیخ ابوالحسن علی» معروف به «کردویه» (تحفة‌العرفان، روح‌الجنان، مقدمة عبهرالعاشقین، شطاح فارس).

۱۴- «شیخ جمال‌الدین ساوجی» (مقدمة عبهرالعاشقین، شطاح فارس، تحفة‌العرفان).

۱۵- «فقیه صائن‌الدین» (شدالازار، مقدمة عبهرالعاشقین، شطاح فارس).

۱۶- «شیخ علی سراج» (شدالازار، شطاح فارس، مقدمة عبهرالعاشقین).

۱۷- «شیخ ابوبکر ابی‌طاهر حافظ» (شدالازار، نفحات‌الانس، شطاح فارس، مقدمة عبهرالعاشقین).

۱۸- «نجیب‌الدین علی بزغش شیرازی» (روح‌الجنان، تحفة‌العرفان).

۱۹- «مجدالدین ابوسعید شرف بغدادی» (روح‌الجنان).

۲۰- «فقید ارشدین نیریزی» (ذکرش در اساتید روزبهان گذشت).

۲۱- «عمادالدین محمد رئیس کرمانی» که نامه‌وی به روزبهان و جواب آن در هر دو کتاب روح‌الجنان و تحفة‌العرفان آمده است.

۲۲- «امیر اصیل‌الدین محمد شیرازی» (شطاح فارس، شدالازار، شیرازنامه).

۲۳- «شیخ جمال‌الدین حسین بن محمد الفسوی» (شدالازار، شطاح فارس).

۲۴- «شیخ حسن الدیلمی فسوی» (شدالازار، شطاح فارس).

(که اگر بخواهیم از حالات همه بیاوریم سخن به درازا می‌انجامد و فقط به ذکر هریک اکتفا کرده و برای اطلاع بیشتر به کتب اشاره شده فوق رجوع گردد).
ضمناً علاوه بر این افراد تعداد دیگری نیز در ضمن داستانهای در کتابهای روح‌الجنان و تحفة‌العرفان نا‌شان ذکر شده است.

۴- **خاندان شیخ روزبهان:** درباره تشکیل خانواده و ازدواج روزبهان اطلاع درستی در دست نیست فقط می‌دانیم که یکی از زنان وی خواهر شیخ علی سراج^۱ (از ملازمان شیخ و متوفی صفر ۶۰۶) بوده است و دیگر چنانکه ذکر شد

در حدود سال (۵۷۰) که از شیراز به فسا رفته یکی از زنان وی فوت می کند. اما درباره فرزندان و نوادگان او اطلاع بیشتری در دست هست، شیخ دارای سه دختر و دو پسر بوده است^۱، پسران یکی «شیخ شهاب الدین محمد» و دیگری «شیخ فخرالدین احمد» بوده اند.

الف- پسران:

۱- شیخ شهاب الدین محمد بن روزبهان بقلی: این شیخ پسر بزرگ روزبهان است که در سال ۶۰۵^۲ یعنی يك سال پیش از پدرش فوت کرد. وی در فسا رباطی داشت، و در آن به خدمت فقیران و بیچارگان مشغول بوده است. مرتب روزه دار و کمتر سخن می گفت. مدرسی محقق بوده در نواحی عراق عجم سفر کرد و مدت بیست سال در شیراز مردم را وعظ می کرد. قبر وی به نقل از شدالازار و هزار مزار در مقبره «منذر بن قیس» برابر رباط ابی دزعه می باشد و صاحب تحفة العرفان آورده است که وی مردی متعهد بود و در حیات شیخ روزبهان به رحمت حق پیوست و در کتاب روح الجنان آمده است که «کان عابداً زاهداً، و او در حیات شیخ از عالم رحلت کرد، فی رجب سنه خمسین و ستمائه و دفن فی مقبره باغ نو». ۲: «شیخ فخرالدین احمد» پسر کوچک روزبهان است. این شیخ در فنون علوم متبحر بود و کتاب دجیز امام محمد غزالی را به نظم در آورده است^۳ و نقل است که شیخ فرمود روزبهان را در احمد پوشیدند. نام وی در چند کتاب از مصنفات روزبهان آمده است. وی در سال عشرين و ۶۲۰ ستمائه وفات یافت (روح الجنان) و در جنب پدرش دفن شده است. برای او تصنیفاتی نیز قایلند ولی نام تصانیف او را نبرده اند. صاحب تحفة العرفان وی را صاحب اشعار عربی و فارسی می داند و آورده است که وی تذکیری بغایت نیکو فرمودی.

ب- نوه های شیخ روزبهان:

از پسر شیخ شهاب الدین محمد فقط «شیخ ابوبکر» یاد شده و از پسران شیخ فخرالدین احمد یکی «جلال الدین محمد» که فقط در تحفة العرفان نامش آمده است و دیگری «شیخ صدرالدین روزبهان ثانی» پدر مؤلفان روح الجنان و تحفة

۱- تحفة العرفان، مقدمة عبهر العاشقین، شطاح فارس.

۲- مقدمة عبهر العاشقین، «مجله فصیحی».

۳- روح الجنان، تحفة العرفان، مقدمة عبهر العاشقین.

العرفان که اینک به ذکر آنها خواهیم پرداخت.

۱- شیخ ابوبکر پسر شهاب الدین محمد بن روزبهان^۱: وی مردی پرهیزگار بود و مدت بیست سال روزها، روزه دار و شبها شب زنده دار بوده و در همه عمر بر کسی خشم نگرفت. وی در سال ۶۴۱ به قول (هزار مزار ۶۴۰) وفات یافت و در کنار قبر پدرش دفن شد (در قبرستان باغ نو).

۲- جلال الدین محمد پسر شیخ فخر الدین احمد بن روزبهان: نام این شیخ در صفحه ۱۳۴ کتاب تحفة العرفان آمده است و آنطور که از پاورقی صفحه ۷۲ روزبهان نامه برمی آید قبر سومی که در آرامگاه شیخ روزبهان است امکان دارد که قبر وی باشد در صورتی که از مقدمه عبهر العاشقین چنان برمی آید که قبر شیخ صدر الدین روزبهان ثانی می باشد.

۳- شیخ صدر الدین روزبهان ثانی: مؤلف تحفة العرفان آورده است که ذکر شیخ الاسلام روشن تر از آن است که حاجت شرح باشد زیرا که وی قریب العهد است و بیشتر اهل زمان به حضور مبارکش رسیده اند و شصت سال خلق را به خدای خواند و چندین هزار مرید در اطراف عالم دارد، و در خدمت استادانی معتبر چون «قاضی الفضاة الاعظم مجده الملة والدین اسماعیل فالی» و «مولانا المعظم صفی الملة والدین ابوالخیر» تحصیل کرده است سپس برای وی کراماتی می آورد. مؤلف روح الجنان نیز اشاره می کند: «همچنان که شیخ فرمود روزبهان را در احمد پوشیدند شیخ فخر الدین گفت احمد را در روزبهان^۲ پوشیدند که خلف صدق او بود و پدر این ضعیف و او را به لقب و اسم و کنیت پدر خود شیخ روزبهان کبیر باز خواند».

مؤلف وی را صاحب اشعاری نیز می داند و شعری (عربی) از وی در کتاب خود آورده است. تاریخ تولد وی در سال ۶۰۳ و مدت عمرش ۸۲ سال بود^۳ تاریخ وفات وی در سال ۶۸۵ می باشد^۴ صاحب شدالازار وی را واعظی ملیح و دارای زبانی فصیح و شیرین می داند که مورد احترام ملوک و سلاطین بوده است، قبر وی

۱- مقدمه عبهر العاشقین، شدالازار، هزارمزار، شطاح فارس.

۲- منظور روزبهان ثانی است.

۳- روح الجنان، اما تحفة العرفان ۸۰ حال آورده است.

۴- روح الجنان، تحفة العرفان، شدالازار (هزارمزار، ششصد و چیزی از هجرت).

در جوار قبر پدر وجدش (روزبهان بزرگ) می باشد و سپس این مؤلف هم اشعاری از وی ذکر می کند (البته عربی).

صاحب تحفة العرفان نیز ذکر می کند که وی از دوستان اهل بیت بود و از جمله روز عاشورا مناقب آل یاسین را بیان می کرد، آنگاه قطعه ای از وی نقل کرده که آخر آن قطعه چنین است:

«گواه باش خدا یا که بنده روزبهان
کمینه چاکرو مولای آل یاسین است»

ج- نبیره ها:

۱- «شیخ شرف الدین ابراهیم»: فرزند صدرالدین روزبهان ثانی، این شیخ که تحفة العرفان را در حدود سال ۷۰۰ هجری تألیف کرده است سرگذشت وی در شدالازار و هزارمزار و مقدمه عبهر العاشقین آمده است و بنا به نوشته آقای دانش پژوه چون لوح سنگ قبر وی فرسوده است تاریخ فوت او دیده نمی شود (قبر وی در همان آرامگاه شیخ روزبهان معروف به در شیخ می باشد) و باز در مقدمه روزبهان- نامه آمده است که گویا جامی برای سرگذشت شیخ روزبهان از تحفة العرفان استفاده کرده باشد در شدالازار و هزارمزار آمده است که وی واعظ و عالمی خوش بیان بوده و در مواضع پدران خویش تذکیر می گفت و دارای رساله های ملیح و تراکیب فصیح است که از آن جمله «الموهبت الربانیه و المکرمة السبحانیه» سپس مؤلف شدالازار برخی از سخنان وی که عربی است نقل می کند و اشاره می نماید که وی سیرت شیخ روزبهان را به نام تحفة العرفان فی ذکرالشیخ «دربیان تألیف کرده است.

تحفة العرفان: این کتاب که ۹۴ سال بعد از فوت روزبهان تألیف شده^۱ به قول خود مؤلف بنا به خواهش عده ای از اکابر شیراز این کار انجام گرفت زیرا که طایفه ای از مریدان حضرت شیخ مشتاق این معنی بوده اند. و نام این کتاب تحفة العرفان فی ذکر سیدالاقطاب و در بیان رحمة الله علیه نهاده شد^۲ سپس کتاب را به هفت باب

۱- در مقدمه عبهر العاشقین عیناً متن شدالازار آمده است.

۲- صفحه ۱۰ تحفة العرفان، ضمناً در مقدمه عبهر العاشقین هم از قول «مرحوم قزوینی» نقل شده است.

۳- در شدالازار تحفة العرفان آمده.

بترتیب زیر تقسیم می‌نماید^۱.

باب اول: در ذکر مولد و منشاء، شیخ: در این باب علاوه بر مولد و منشاء شیخ شجره تصوف و آثار شیخ هم آمده است و در پایان این باب اشعاری در مدح شیخ روزبهان آورده که آغاز آن این شعر است:

سلام بساد ز حق بر روان روزبهان که بود مخزن اسرار، جان روزبهان
و در آخر:

شرف ز راه نسب گرچه هست فرزندش کمینه ایست هم از چاکران روزبهان

باب دوم: در ذکر اکابر و مشایخ که معاصر او بوده‌اند. در این باب معاصران شیخ را چنان که اشاره شد به دو بخش کرده است. و در پایان این باب هم اشعاری از خود آورده که آغاز آن...:

منم که گشته‌ام از جان غلام روزبهان به حق که بود به حق اعتصام روزبهان
و در آخر:

شرف ز حضرت شیخش اجازه‌ای دادند

کسه تما به خلق رساند کلام روزبهان

باب سوم: در ذکر حکایات و کرامات که از او ظاهر شده (و بعد ضمن حکایات، کراماتی را از وی نقل می‌کند).

باب چهارم: در فواید شیخ از تفسیر و حدیث به لسان اهل حقایق و شرح ده کلمه از مشایخ و این باب را به سه بخش تقسیم می‌کند.

بخش اول- در ذکر آیاتی از آیات ربانی که شیخ قدس سره، شرح آن فرموده است (عربی).

بخش دوم- در ذکر ده حدیث از احادیث نبوی که شیخ آن را شرح

۱- نسخه‌ای که مرتب مورد استفاده من قرار گرفته چنان که پیشتر هم اشاره شد همان چاپ آقای دانش پژوه می‌باشد که به اضافه سه کتاب دیگر به نام روح الجنان، تحفة العرفان خود شیخ روزبهان و تفسیری از رساله قدسیه که جمعاً به انضمام مقدمه‌ای به نام روزبهان نامه نامیده شده است.

فرموده است.

بخش سوم- در شرح ده کلمه شطح از شطحیات مشایخ (ازده مشایخ صوفیه)^۱
و در پایان این باب هم اشعاری از خود آورده است.

باب پنجم: در فواید متفرقه: در این باب علاوه بر اشعار شیخ روزبهان
گفتاری از شیخ و نامه‌ای از وی نیز آمده است و خود مصنف هم در پایان اشعاری
از خود نوشته است.

باب ششم: در ذکر اولاد و اسباط شیخ روزبهان: مخصوصاً مربوط به فضایل
پدر مؤلف شیخ الاسلام صدرالدین روزبهان ثانی می‌باشد (شرح آنها گذشت) و
در پایان این باب هم طبق معمول مؤلف اشعاری از خود آورده است.

باب هفتم: در ذکر وفات شیخ و کراماتی که بعد از وی در سر تربت وی
یافته‌اند: که در این باب هم در ضمن داستانهای، کرامات بعد از مرگ شیخ راذکر
می‌کند و در پایان هم اشعاری از خود آورده که ابتدا:
امید هست که لطف خدای یار من است چه جمع کردن احوال شیخ کار من است
و در آخر:

جلال روی تو در حسن لاله زار من است جمال عارض زیبای تو بهار من است
۲- «عبدالمطیف بن صدرالدین ابی محمد روزبهان ثانی»: این شخص هم
فرزند روزبهان ثانی است بنا بر این برادر شرف‌الدین ابراهیم خواهد بود لیکن
هیچ يك از این دو برادر در کتابهای خود از یکدیگر نام نبرده‌اند و تنها شرف‌الدین
ابراهیم در تحفة العرفان می‌نویسد «برادر بزرگوارم «فخر الملة والدین» به امامت
مشغول بود» (ص ۱۴۷) و معلوم نیست آیا اشاره به وی است یا نه. به هر حال در اینکه
لقب برادرش فخرالدین یا شمس‌الدین بوده است جای شك است. باری در دیگر
کتب هم مثل شد الا زار و غیره از وی نامی برده نشده است.^۲ ولی به نظر نگارنده

۱- برای اطلاع بیشتر علاوه بر کتاب تحفة العرفان به شرح شطحیات خود شیخ روزبهان
رجوع شود.

۲- ص ۶۱ مقدمه روزبهان نامه.

علت آن است که شاید وی شیراز را ترك کرده و به لرستان رفته باشد چنان که کتاب خویش را هم به نام «اتابك لرستان نصره الدین احمد» ساخته است (سال ۷۰۵) بنابر این امکان دارد به همین جهت در تذکرهاى مربوط به فارس نامش نیامده باشد. در مقدمه روزبهان نامه ذکر شده است که وی خرقة را از دست پدرش روزبهان ثانی پوشیده است (ایکون در ذکر سلسله روزبهانیه نام وی نیامده است) خلاصه وی شعر هم می گفته و شمس تخلص می کرده است که ما نمونه اشعار او را در روح الجنان مشاهده می کنیم.

روح الجنان: این کتاب چنان که مکرر اشاره شده است یکی از منابع اصلی این کتاب بوده است و در سال ۷۰۵ به نام «نصره الدین احمد لر اتابك لرستان» تألیف شده است و خود مؤلف در دیباچه آن را روح الجنان فی سیره شیخ روزبهان نامیده است و این کتاب علاوه بر دیباچه بر چهار قطب تقسیم کرده است.

۱- القطب الاول فی مولده و بعض احواله و کشفیات و ذکر اسانده و اشیاخه و الاشاره الی مأخذ الخرق و حقیقه و شجره خرقة.

۲- القطب الثانی فی بعض الحکایات من کراماته و حالاته، و نکات فی فائدها.

۳- القطب الثالث فی ذکر مصنفانه و فوائد من مقالانه.

۴- القطب الرابع فی ذکر اولاده و بعض فضائل سبطه الفاضل شیخ الاسلام صدر الملت و الدین روزبهان ثانی و خاتمه.

عبدالمطیف در ضمن کتاب علاوه بر اشعار خود که شمس تخلص می کرده اشعاری هم از روزبهان آورده است و در آخر قطب چهارم هم اشعاری از پدرش ذکر کرده است. در خاتمه هم کتاب خود را در نصیحت به پایان می رساند.^۳

اینک از اشعار وی که در دیباچه روح الجنان در توحید آمده است برای نمونه قسمتی در اینجا ذکر می شود:

«از نیست آفریدی بی جرم خلق را ای هست بی تو [نیست] بیمار ز جرم ما
یا سائر المعایب یا رازق السوری یا عالم السرائر یا سامع الدعا

۱- در حال حاضر طایفه ای در لرستان به نام روزبهان معروفند که به روایت شفاهی بعضی خود را از اولاد شیخ روزبهان می دانند.

۲- ص ۱۶ مقدمه روزبهان نامه.

۳- در این کتاب هم مکتبه شیخ با «عماد الدین کرمانی» آمده است.

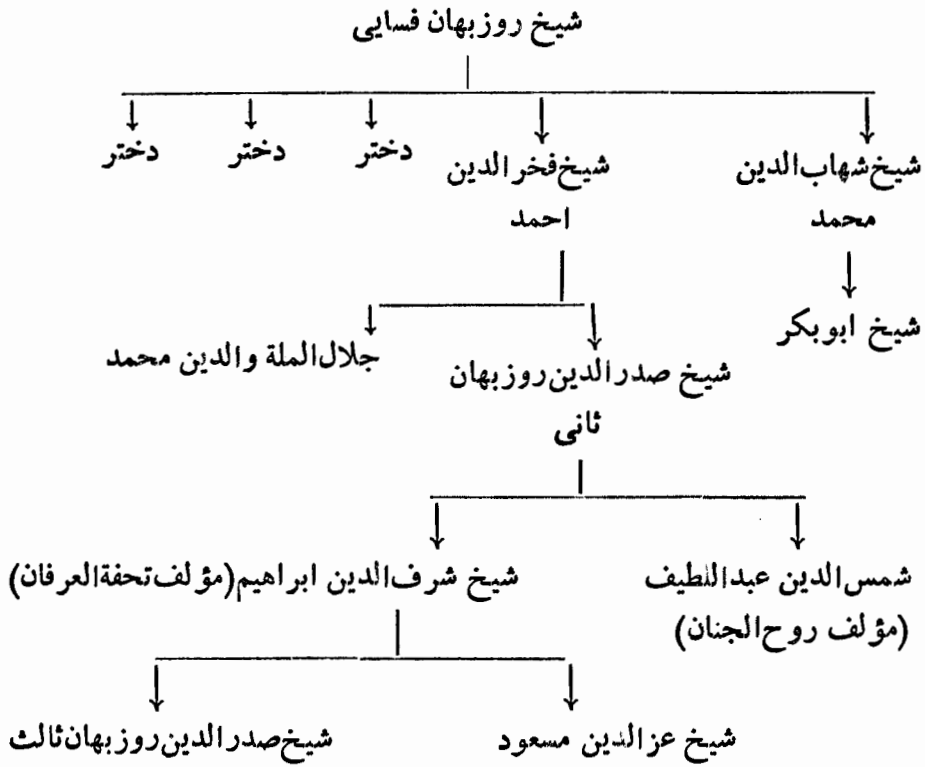
امیدهای شمس و فاکن: به لطف خویش یا رب به شرح سینۀ پر نور مصطفی»

د: نبیرگان دیگر شیخ

۱- شیخ عزالدین مسعود بن شرف الدین ابراهیم بن روزبهان ثانی: به نقل از شدالازار و هزارمزار وی شیخی برده است؛ صوفی و حلیم و خوش بیان، و بسیار مسافرت می کرده است و در رسوم و عادات عارفان در پیش آمده‌ها مجرب بوده است و بقعه‌های شریف را تعمیر می کرده است و بسیاری بر آن افزوده است وی در روز عاشورا تذکیر می گفت و برای طلب باران دوبار دعا کرد. سلاطین و علما با او موافق بودند و خود مؤلف شدالازار وی را ملاقات کرده و از سخنان او بهره برده است. او در سال هفتصد و ... فوت کرده و در رباط عالی دفن شده است.

۲- شیخ صدرالدین روزبهان ثالث بن شرف الدین ابراهیم بن روزبهان ثانی: این شیخ هم که مؤلف شدالازار وی را دیده است در برخی از ایام چون وفات حضرت رسول (ص) و شهادت حضرت امام حسین (ع) و در قوت علما و امرائذ کبر می گفته است. وی صاحب مروت و قنوت و صبر بوده است و حدیث بسیاری از مشایخ ثقه روایت می کرده است. سپس صاحب شدالازار چند شعر عربی را که وی در بسالای منابر هنگام سوگ مشایخ می خوانده است نقل می نماید. (این اشعار در مقدمه عبهر العاشقین هم آمده است).

شجرة خاندان شيخ روزبهان



فصل چهارم (ازبخش دوم) آثار شیخ روزبهان

الف: نثر (در تفسیر، اصول، کلام، صرف و نحو، حدیث و تصوف)
ب: نظم

آثار روزبهان (نثر و نظم)

چنانکه در مقدمه روزبهان نامه آمده است خود شیخ در بیان المقامات می نویسد که آثار وی بیش از یکصد است اما شرف الدین ابراهیم می نویسد که آثار شیخ به بیش از شصت پاره می رسد که در اثر فترت آنها پراکنده شده اند و آنچه به دست اورسیده روی هم بیش از بیست و اندی نمی باشد که در کتاب خود ذکر کرده است (باب اول صفحه ۱۸).

در روح الجنان هم چنان آمده که «و شصت و چند کتاب در علوم ظاهر و باطن تصنیف فرمود در آن ید بیضاء نمود»^۱ و سپس نام چهل کتاب او بر شمرده و از بیست کتاب هم قسمتهایی نقل کرده است علاوه بر اینها اشعاری هم از شیخ ذکر می کند. آقای دانش پژوه هم از یازده کتاب با نسخه های موجود آنها یاد می کند (ص ۳۶ - ۴۶ روزبهان نامه) در مقدمه عبهر العاشقین هم نام بیست و هفت جلد از کتابهای وی آورده شده است که «آقای ندیمی» هم در سطح فارس همانها را آورده است.

در شد الازار، هزار مزار، شیراز نامه، مجله آتشکده (انتشارات دبیرستان حکمت فسا) و مجله دانشکده ادبیات شیراز هم از آثار وی یاد شده که اینک ما هم از آنها جداگانه بحث می کنیم.

الف- نثر:

کتابهای شیخ که ذکر شده بجز دیوان معارف همه نثر می باشد و در موضوعات

۱- ص ۲۴۱ القطب ثالث فی ذکر مصنفاته.

مختلف به رشته نگارش درآمده است.^۱

نخست در تفسیر و تأویل - دو کتاب:

۱- لطائف البیان فی تفسیر القرآن؛ در این کتاب اقوال مفسران را آورده است و سپس در آخر قول خود را آورده است.

۲- عرائس البیان (فی حقائق القرآن)؛ این کتاب تفسیری است صوفیانه که اقوال ائمه مشایخ مثل «جنید»، «شبلی» و دیگران در آن آورده شده و از دیباجة آن هم سطرری در تحفة العرفان آمده است. به نسخه های زیادی از این کتاب که در کتابخانه ها موجود است، در مقدمه عبهر العاشقین اشاره شده است.^۲

دوم- در شرح احادیث، سه کتاب:

۱- کتاب «مکنون الحديث» (تحفة العرفان، روح الجنان کتاب المکنون فی- حقایق الکم نبویه).

۲- کتاب حقایق الاخبار (فقط در شد الازار، شطاح فارس، مقدمه عبهر العاشقین آمده است).

۳- المفاتیح فی المصایح (فقط در تحفة العرفان و روح الجنان دیده شد).

سوم- در فقه، دو کتاب:

۱- کتاب الموضح فی المذاهب الادبیه و ترجیح قول شافعی بالدلیل (در روح- الجنان، المرشح فی علم الفقه ذکر شده است).

۲- کتاب المفتاح فی علم اصول الفقه (فقط در روح الجنان).

چهارم- در اصول دین، چهار کتاب:^۳

۱- العقاید (در تحفة العرفان نیامده، روح الجنان، کتاب الحقائق فی العقائد).

۲- الارشاد، (در تحفة العرفان، الرشاد، در روح الجنان، الارشاد در علم

کلام آمده).

۳- کتاب المناهج (مقدمه عبهر العاشقین، شد الازار).

۱- تحفة العرفان، روح الجنان، مقدمه عبهر العاشقین، شد الازار.

۲- فارصنامه ناصری و آثار عجم هم از این کتاب یاد می کنند.

۳- شد الازار، مقدمه عبهر العاشقین، شطاح فارس.

۲- کتاب الانتقاد فی الاعتقاد (روح الجنان).

پنجم- در علم کلام^۱، دو کتاب:

۱- کتاب الارشاد فی علم الکلام (اگر با کتاب الارشاد که ذکرش گذشت یکی نباشد).

۲- کتاب مسائل التوحید فی علم الکلام (این کتاب در تحفة العرفان و غیره جزء تصوف آمده).

ششم- در صرف و نحو، دو کتاب:

۱- کتاب الهدایه فی علم النحو (روح الجنان).

۲- کتاب فی التصریف (روح الجنان).

هفتم- در تصوف، بیست و یک کتاب:

در تصوف کتابهای زیادی به نام شیخ ثبت شده که چند جلد آنها هم در دسترس است و به طور کلی عبارتند از:

۱- مشرب الادواح (روح الجنان، شد الازار، مقدمة عبهر العاشقین، شطاح فارس).

۲- منطق الاسرار، تبیان الانوار («در روح الجنان، تبیان الانوار آمده» تحفة العرفان، شد الازار).

این کتاب به عربی است و تقریباً شرح شطحیات، ترجمه فاسی آن است از این کتاب نسخه های چندی وجود دارد که در مقدمة روزبهان نامه و مقدمة عبهر العاشقین آمده است.

۳- لوامع التوحید (همه منابع فوق). این کتاب عربی است و در روح الجنان قسمتی از آن آورده شده است.

۴- کتاب کشف الاسرار و مکاشفات الانوار: این کتاب در شد الازار به همین نام ولی در دو مأخذ اصلی ما (روح الجنان، تحفة العرفان) به نام «کشف الاسرار» آمده شاید وجه تسمیه آن بدان علت است که روزبهان از کشفی که برای او شده یاد می کند. در این کتاب که فارسی است روزبهان سرگذشت خود را در آن آورده است و

۱- این تقسیم بندی در مقدمة عبهر العاشقین نیامده فقط از روح الجنان اقتباس شد.

منتخبی از آن نیز در تحفة العرفان و روح الجنان آمده است، از این کتاب نسخه‌هایی در دست است که از آن جمله یکی در آستان قدس رضوی وجود دارد^۱.

۵- الانوار فی کشف الاسرار^۲: این کتاب در روح الجنان و تحفة العرفان و نیز در مقدمه عبهر العاشقین نیامده لکن به این نام در منابع دیگری چون نفحات الانس جامی و فارسنامه میرزا حسن فسوی و دیگران بر می‌خوریم و دکنتر معین تصور کرده است که این کتاب با کتاب کشف الاسرار یکی است در صورتی که دو کتاب مختلف و از هر دو کتاب در مقدمه روزبهان‌نامه جدا گانه یاد شده و مخصوصاً از این کتاب مورد بحث، آقای دانش پژوه به نسخه‌ای در تاشکنه اشاره می‌نماید که در مکاشفات اولیا و مقامات اهل معرفت و سر اسرار صوفیه است. این کتاب دارای چهار رکن است و به زبان فارسی می‌باشد.

رکن اول- مکاشفة الحاملین اهل المقامات (۱۲ فصل).

رکن دوم- مکاشفة الواجدین اهل المحالات (۱۲ فصل).

رکن سوم- مکاشفة العادین (۱۱ فصل).

رکن چهارم- مکاشفة الموحدين (۱۱ فصل)^۳.

۶- کتاب شرح الحجب والاستار فی مقامات اهل الانوار یا کتاب الاغانه: که از این کتاب نسخه‌هایی موجود است^۴ در تحفة العرفان نام این کتاب به نام شرح الحجب والاستار یاد شده ولی در صفحه (۷۸) همان کتاب به نام الاغانه ذکر شده است. در روح الجنان هم به نام شرح الحجب والاستار فی اهل الانوار و الاسرار آمده است. کتاب عربی است و برگزیده‌ای از آن در روح الجنان ذکر شده است.

۷- کتاب سیر الادواح: از این کتاب که سه منبع قدیمی یعنی تحفة العرفان،

۱- مقدمه عبهر العاشقین ص ۷۲ و روزبهان‌نامه ص ۴.

۲- رساله‌ای در حدود بیست صفحه، به زبان عربی همراه با قسمتی از اشعار روزبهان‌چاپ استابول به نام «کشف الاسرار» شیخ ابی محمد روزبهان الهقلی فسوی، نیز به دستم رسید که از آن بهره بردم.

۳- برای اطلاع بیشتر به صفحات ۳۸ و ۴۰ کتاب روزبهان‌نامه مراجعه شود.

۴- عبهر العاشقین، روزبهان‌نامه.

روح الجنان، شدالازار به همین نام ذکر کرده اند آنطور که در صفحه ۷۴ مقدمه عبهر العاشقین آمده، ماسینون آن را کتاب «مصباح» می داند. این کتاب به زبان عربی است و از احوال و ماهیت روح بحث می کند. بر گزیده ای از این کتاب در روح الجنان و بندی از مقدمه آن در شطاح فارس آمده است از این کتاب نسخه هایی وجود دارد (رجوع شود به مقدمه عبهر العاشقین و روزبهان نامه).

۸- کتاب العرفان فی خلق الانسان: (روح الجنان، مقدمه عبهر العاشقین، شطاح فارس).

۹- رسالة الانس فی روح القدس: (شدالازار، هزارمزار، عبهر العاشقین) ولی در روح الجنان به نام «الانس و روح القدس» و در تحفة العرفان «الانس فی روح القدس» آمده است. در مقدمه عبهر العاشقین ضمن این که چند نسخه از این کتاب را بدست می دهد چنان می آورد که ماسینون معتقد است این کتاب همان رسالة قدسیه شیخ روزبهان است^۱، ولی چون تحفة العرفان و روح الجنان نام هر دورا جدا گانه ذکر کرده اند به گمان من دو کتاب می باشند (البته روح الجنان به نظر ماسینون گویا نرسیده است) بخصوص که در روح الجنان بر گزیده ای از آن نیز آمده است.

۱۰- رسالة قدسیه: این کتاب فارسی است و به چاپ هم رسیده است چنانکه اشاره شد در هر دو کتاب روح الجنان^۲ و تحفة العرفان نام آن آمده است و بر این کتاب شرح هایی هم نوشته شده است که از آن جمله منازل القلوب از «عبداله سیمایی الهی» است که در ضمن روزبهان نامه آمده است و این کتاب مشتمل بر دوازده باب است آغاز آن با يك متن شیرین فارسی شروع می شود، و در آخر با جملات عربی که صلوة بر رسول و آل و اصحاب او هست پایان می پذیرد. (منتخبی از این کتاب در روح الجنان، تحفة العرفان و شطاح فارس آمده است).

۱۱- غلطات السالکین: (در تحفة العرفان نیامده ولی در روح الجنان آمده است) و در مقدمه عبهر العاشقین آن را با کتاب النکات برابر دانسته شده و نسخه ای

۱- شاید به غلط نام این کتاب به رسالة قدسیه نهاده شده باشد، با وجودی که در هر دو کتاب تحفة العرفان و روح الجنان نام این دو جدا گانه ذکر شده ولی باز هم آقای دانش پژوه به این موضوع اشاره نکرده اند.

۲- تحفة العرفان، رسالة القدس.

هم از آن یاد شده است.^۱

۱۲- کتاب سلوة العاشقین: (شدالازار، روح الجنان، تحفة العرفان، مقدمة عبهر العاشقین).

۱۳- تحفة المجیبین (روح الجنان، تحفة العرفان).

۱۴- کتاب سلوة القلوب (در تحفة العرفان نیامده است).

۱۵- کتاب صفوة مشارب العشق: (شدالازار، تحفة العرفان، روح الجنان، مقدمة عبهر العاشقین).

۱۶- کتاب منهج السالکین (تحفة العرفان، روح الجنان).

۱۷- عبهر العاشقین: این کتاب که در شدالازار و روح الجنان، و تحفة العرفان هم از آن یاد شده به کوشش مرحوم دکتر معین و «هنری کربین» به اضافه یک مقدمه در سال ۱۳۳۷ به طبع رسیده است.^۲ (ویکی از مأخذ عمده ما بوده است)، این کتاب مشتمل بر ۳۲ فصل می باشد و یکی از متون شیوای فارسی قرن ششم است و چنان که در مقدمه این کتاب آمده است «یکی از نخستین کتابهایی است که در عشق صوفیانه و جمال پرستی به فارسی تألیف شده است».

مطالعه این کتاب که روزبهان در آن افکار عالی خود را بیان کرده است، برای فهم آثار عرفانی عرفای دیگر ضروری است.

۱۸- شرح شطحیات: که مؤلف روح الجنان به آن نام ترجمه منطق الاسرار داده است باز به همت هنری کربین در سال ۱۳۴۴ در قسمت ایران شناسی انستیتو ایران و فرانسه با مقدمه ای به زبان فرانسه به طبع رسیده است. اما آقای دانش پژوه (در صفحه ۴۴ روزبهان نامه) چنین آورده است: «که از سنجیدن این متن عربی با شرح شطحیات فارسی برمی آید که روزبهان با نگریستن به متن، کتاب دیگری به فارسی انشاء کرده است نه اینکه آن را به فارسی برگردانده باشد».

از این کتاب برگزیده هایی نیز در کتابهای تحفة العرفان و روح الجنان آمده است. خود شیخ در سبب تصنیف این کتاب چنین گوید: (ص ۱۲ شرح شطحیات) «... ناگاه به سفر بودم و بی اختیار در بلد «پسا» مدتی بماندم در خاطر م آمد که

۱- این رساله به انضمام رساله قدسیه از طرف خانقاه نوربخش چاپ شده است.

۲- علاوه بر این چاپ، از طریق خانقاه نوربخش هم چاپ دیگری در دست است.

شطحیات مشایخ را جمع کنم. و آن را به الفاظ متصوفه به زبان عربی شرحی بگویم. استعانت از حق خواستم و بر وی توکل کردم در جمع آن، چون در آن علم خوض کردم آن را «منطق الاسرار بیان الانوار» نام نهادم، چرن به شیراز آمدم و آن کتاب تمام کردم از جمله یاران و مریدان، عزیزی قرابتی از من تقاضا کرد که... «این کتاب شطح را به پارسی شرحی بگوی» چون بنگریستم، حق صحبت او بر خود واجب دیدم، اسعاف حق او را در این شرح خوض کردم و از حق تعالی یاری خواستم در اتمام نعمت، تعالی الله جل شانہ به کرم عمیم و لطف قدیم مرا یاری داد تا به زمانی لطیف این کتاب را شرح کردم، و اسماء رجال شطح در آن بگفتم».

شیخ روزبهان در ابتدا از شطح حق شروع می کند و سپس در شطح نبی اکرم و آدم و صحابه و بسیاری از اولیاء و مشایخ سخن می گوید و شرح می کند و از این کتاب نیز قسمتی به شرح الطواسین حلاج اختصاص داده است (ص ۴۵۴ تا ۴۵۶ کتاب مزبور)، در صفحه ۵۶ درباره معنی ظاهر لغت شطح^۱ چنین می گوید: «در عزیت گویند شطح، یشطح، اذاترك، شطح حرکت است، و آن خانه را که آرد در آن خرد کنند یشطاح گویند از بسیاری حرکت که در او باشد. پس در سخن صوفیان شطح مأخوذ است از حرکات اسرار دلشان» و نیز در مقدمه کتاب شرح شطحیات (ص ۶) چنین آمده است که «ذوالجلالی که مست کرد شراب و صلتش عاشقان را، و واله کرد سماع صفتش شایقان را تا از شوریدگی عربده کردند، و اسرار مکنونم پیدا کردند و از غوامض علوم مجهول اشارات و عبارات کردند، و درمستی شطحیات گفتند و جهان علم بر هم کردند. و پای از جاده رسوم بیرون نهادند و صرف ربوبیت بر جهان آشکارا کردند. سخن از عبودیت نگفتند، آغاز از انانیت کردند.....»

باری از اهمیت این کتاب همان بسی که جمله ای از پیش گفتاری را که هنری کرین برای کتاب آورده در اینجا نقل گردد «اثر روزبهان: نه فقط اثر گرانمایه ای است در ادبیات عرفانی به زبان پارسی، بلکه اثری است عظیم الشأن در ادبیات تصوف و عرفان جهانی».

۱۹- الطواسین: این کتاب که در روح الجنان و تحفة العرفان از آن یاد شده

۱- شطح = معنی این لغت به زعم اهل ظاهر کلمات چرندی که مخالف با شرع باشد.

چنان که گذشت بخشی از شرح شطحیات است که روزبهان کتاب الطواسب منسوب به «حسین بن منصور حلاج» را شرح گفته است.

۲۰- البواسین: این کتاب که به زبان عربی است در روح الجنان (ص ۲۷۶ به بعد) قسمتهایی از آن ذکر شده است، کتابی است مشکل و دارای اشکال و دوایر عجیب و غریبی است و چنان که در صفحه ۴۵ مقدمه روزبهان نامه هم به قلم آقای دانش پژوه آمده است شیخ روزبهان این کتاب را در برابر کتاب طواسبین حلاج ساخته است.

۲۱- کتاب مقایس السماع: (روح الجنان، تحفة العرفان).

هشتم- کتابهای متفرقه، هشت کتاب:

علاوه بر کتابهایی که در موضوعات مختلف به آنها اشاره شد به نام چند کتاب دیگر هم در روح الجنان بر می خوریم که در جای دیگر نام آنها را ندیدم، و حتی از روی نام آنها هم به درستی ندانستم در چه موضوعی نوشته شده اند و عبارتند:

۱- دوح الروح.

۲- هدایة الطالبین (شاید در تصوف)

۳- منهاج المریدین (شاید در تصوف).

۴- کنز الفتوح (شاید در تصوف).

۵- کتاب لآلی الحکمه.

۶- کتاب عقود الآلی.

۷- کتاب المرصاد فی الاضداد.

۸- کتاب علم الفرائض. (شاید فقهی باشد).

بنا بر این ملاحظه می شود که در این رساله حاضر، تعداد چهل و چهار جلد کتاب منشور از آثار شیخ روزبهان معین و معلوم گشته است^۱ که به نظر می رسد اکثر آنها در تصوف است.

ب- نظم:

از آثار منظوم شیخ روزبهان به کتابی به نام دیوان المعارف بر می خوریم که از

۱- با کتاب دیوان المعارف چهل و پنج جلد می شود.

خود کتاب اثری در دست نیست، ولی در تذکرها و کتابهای دیگر اشعاری از آن ملاحظه می‌کنیم علاوه بر این در قسمت سوم کتاب روزبهان‌نامه چند صفحه‌ای تحت عنوان تحفة‌العرفان شیخ ابو نصر روزبهان بقلی آمده است (به جز تحفة‌العرفان شیخ شرف‌الدین که ذکرش گذشت) که شامل اشعار روزبهان است ولی باز معلوم نیست که این اشعار هم جزء همان دیوان‌المعارف بوده است و یا خود بخشی جداگانه، بهر حال گردآوری این اشعار در بخش سوم این رساله ملاحظه می‌شود.

نمونه‌ای از مکاتبات شیخ

در پایان لازم دیدم که برای حسن ختام (در قسمت منشور) نامه
شیخ عمادالدین کرمانی به شیخ روزبهان و جواب آن را در اینجا
زینت بخش این دفتر نمایم.

بسم الله الرحمن الرحيم

ایزد، تعالی سلطانه، و تعاضم شانۀ، نفس مقدس فاخر، و شخص مطهر باهر،
آن تاج بخش اقلیم تصوف، و تخت نشین عالم تعفف، سردار سر اندازان طریقت،
سردار سرافرازان حقیقت، امیر احرار فتوت، مشیر اسرار نبوت، ملک اهل طاعت،
سلطان کشور قناعت، یوسف خلوت سرای اعزاز، یعقوب بیت الاحزان شیراز، طبیب
شیفتگان سجود، حبیب خالق واجب الوجود، جمال دین و دولت احدی، کمال
ملت محمدی، سلطان عارفان جهان، و سرور واصلان زمان، خلیفه حق در زمین،
سید اقطاب علی الیقین، صدر الملة والدين، وارث علم الانبياء والمرسلين، مرآة الحق
فی العالمین، حجة الله علی بریته اجمعین، شطاح فارس و رئیس الصدیقین، جلس
الرحمن، «ابو محمد روزبهان بن ابی نصر بن روزبهان»، در عدت پادشاهی، و مدت
نامتناهی، و تواتر الطاف الهی، سالیان بی پایان، به استظهار اولیاء و صدیقان، و
استرحام خاص و عام مستدام دارد، بحق حق.

داعی مخلص، و چسا کر متخصص به غایتی تشنه نوش داروی آن لهجت
جمیل لطیف، و نیازمند آن نعمت محاضرت جلیل شریف است، که مسرعان افهام
به کنه آن نرسند، و منهیان اقلام از شرح آن عاجز آیند. و از پادشاه لم یزل تأخیر
برای اکتحال بدان غره مبارک میمون، و دولت طلعت همایون می خواهد، و سائل الله
لایخیب.

بر رأی انور از هر پوشیده نباشد که در شب يكشنبه سابع ذی الحجة سنة

ثلاث وثمانین [وخمسمائة] بعد از چهل و سه سال که در پای ضلالت دست به دست می گردید، و در بستر جهالت پهلوی به پهلوی می گردید، غلتید، این چاکر را دگر بار از مکمن غیب و مهب لطف نداء «افلا یتوبون الی الله» در دادند. و چون صداء «و یتغفرونه» از دروازه گوش به دریچه صماخ در حجره دماغ آمد؛ باعث «والله غفور رحیم» عنان کامکاری و زمام بردباری از دست دل بر بود، و روی به خلوت خانه «ومن یتق الله» آورد، و به تنگنای «بجعل له مخرجاً» در مطبخ «و یرزقه من حیث لایحتسب» خزید. و مشرف «ومن یعمل سوءاً او یظلم نفسه» خوانچه «ثم یتغفر الله» بر اباهای «تجد الله غفوراً رحیم» در پیش نهاده. چون معدۀ ندامت انباشته شد، علم آمانت افراشته گشت. شراب سالار «وانیبوا الی الله» ساغری از مروق توبه در داد، و به سماع «یحب التوابین» در کشید. اکنون دگر در چمن «لا تقنطوا من رحمة الله» سرمست افتاده، و دوم نوبت دست ارادت در عروۀ عنایت و همت مبارک سلطان العارفین قطب الاولیاء و الصدیقین می زنم، تا در بار گاه «انه هو الغفور الرحیم» این عاجز را امانی خواهد، که از فریب مکاید نفس اماره و شره و حرص طبع بیچاره عظیم تر سناک است. طلال اذیال جلالت بر سر او تاد و ابدال پاینده باد! والحمد لله رب العالمین.

جواب

رساله ای که شیخ نوشته است، رفع الله درجه فی علین مع النبیین الصدیقین.

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس آن خداوندی را که طایر ایمنی به جرس نداء «و نادیناه من جانب الطور الایمن» از قفص امتحان با چمن گلزار صفاء و وفاء آورد، و زاغان طبیعت را از ریاض حقیقت براند، و عندلیب روح مقدس را به خطاب بخواند. عنقاء مغرب جان را که فطرت طور عالم بقاء است، از وراء قاف قهر با کهسار «جاء الله من سیناء واستعلن بساعیر و اشرق من جبال فاران» کشید؛ و از فلق «قل الله، ثم ذرهم» صبح وصال دید، و حسن الاقبال بی انتقال مسافر «ینزل الله» وجه بقاء مران دم روی نمود. در وقت اسحار «هل من تائب، هل من سائل، هل من مستغفر» چون نداء «او القی السمیع و هو شهید» بگوش جان بشنید. آن کان جوهر قدسی، در طبع انسی، روح وار

خود را جلوه کرد، وقهرمانان «یهدی الله لنوره من یسأ» او را به مجلس «الفقراء جلساء الله» آوردند. آن گنج نهان رحمن که تحت مزایل انسانی بود، بی غبار شیطانی در دارالضرب ایمان عیان شد، و آن شمس خاور محبت از غمار غیم فرقت بیان شد. چون سراجۀ جان به نور آن رهو امنور گشت به نفحۀ «تعرضوا لنفحات الرحمن» مجالس دوستان معطر گشت. چون جان غمرده حدیث اقبال آن مقبل یگانه، و شمع زمانه بشنید؛ از مسرت اطناب بیرید، و این قطعه می گفت، شعر:

ای ز چشمم عزیز تر خاکی گرزمین چین دامن توبه رفت
عذر باز آمدن که یارد خواست شکر آن کامدی که یارد گفت

الحمد لله که شهرستان دل باز دست سلطان عشق رسید، و لشکر هوا وهوس رسید، عقل اول که قهرمان جهانست چتردار عصمت شد، شاهروان بارگاه روح قدسی از غبار و ساوس بیفشاند، جان و جسم یک رنگ هم رنگ آدم گشت، از ولایت عقل و علم اهرمن گریخت، و دست به دل به دامن جانان رسید.

ملك سليمان تراست گم مكن انگشتی

رویی که به آب صفاء «صور کم فاحسن صور کم» شستند، و منقوش نقش خاتم «فتبارك الله احسن الخالقین» کردند، آن یوسف زمانه را در چاه هوا و اهل اهواء نگذارند. و چون او را به جبل «واعتصموا بحبل الله» بدان جذبت در میدان الفت آوردند، ندای «یا بشر ای هذا غلام» بما رسید، از شادی مصر جان پر محبت او گشت، بیت:

اینك هلال دلها آمد پدید ناگه هان ای هلال خوبان «ربی وربك الله»

چون یوسف بر تخت «توفنی مسلما والحقنی بالصالحین» بر آی! تا انجم فلک پیمشت فرو ریزد، و فلک پیمایان عالم قدم ترا سجود کنند، «وخرّوا له سجداً». چون آدم ثانی گشتی، و از کشور ملکوت بر گذشتی، هان و هان تا دانه تلۀ شیطان نخوری، که در آن مرکز ذوالجلال کروبیان ترا خدمت کنند «اسجدوا لآدم»! درین محیط سرای ندم چون آدم غم مخور، هر دمی و عهد «ربنا ظلمنا» هر نفسی و هزار «تبت الیک» تا در مجلس «یحب التوابین و یحب المطهرین»، چون آدم و عیسی از فلک روح اول تلقین گیری، و از مطایای کبریاء گهی که مهاده عرایس ملکوت کشد، غبار اقدامشان به جان پذیری. شاهد مشاهد «واسجدوا اقرب» شو، تا هلال جلال را در

مقام مراقبت ترائی کنی. چه کنی این گلخن دیوان را که به هر گوشه‌ای صدهزاران
غول جان گذازند! روی فرا جهان عوالم غیب آر، که در آستان آن جهان انبیاء و
اولیاء مدهوش اند! بیت:

هان که عالم گرفت دیو سپید خیز و تدبیر رخس رستم کن
بر رای آن بزرگوار پوشیده نباشد که در وقت حضور کرمان چون آن سرو
چمن و شمع انجمن را بر طرف میدان سوالات به چشمی خوش بدیدم، آن نهاد
پر نهال را به جان و دل گزیدم. مرغی که صید جان دام ما گشت هم در چمن ما
گریزد، صدهزار قطرات عبرات دماء محبت در آن مجلس از دیده‌ها بریزد بیت:
دانی که چرا زنده این طبلک باز تا گم شده را براه باز آرد باز
دانی که نظر ما اکسیر اعظم است. چو ابریز احمر از آتش محبت بر آوردند،
آن عروس زمانه را در شاهراه ذوالجلال لایزال در آوردند. مبارک باد این قدم و این
دم! «فاستقم كما امرت، ولا تتبع الهوى» «انا فتحنا لك فتحاً مبيناً، ليغفر لك الله ما
تقدم من ذنبك وما تأخر، ويتم نعمته عليك، ويهديك صراطاً مستقيماً، وينصرك الله
نصراً عزيزاً» بدان! تحف «بین یدی نجویکم صدقه» و طرف کلمات منقوش اقلام
میمونه، که نجوم زاهر است، و لآلی بیضاء مشک آگین ممانی مملو اسرار ربانی
مسرتها فزود، و دعاها گفته شد. «احسن الله مثواک، وطیب مأواک، وارشدک الی مقاصد
امناء الطریقه و اولاد الحقیقه، حتی تكون من الشاهدين المشهودين المقربين، بمنه
وجوده! و الحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطیبین-
الطاهرین الاکرمین اجمعین»^۱

۱- این دو نامه از صفحات ۳۲۰، ۳۲۳ روح الجنان اخذ شده است.

بخش سوم- گردآوری اشعار شیخ

(قصاید، مثنویات، غزلیات، قطعات، رباعیات، مفردات)

۱- قصاید

۱- سوگندنامه کبیر از دیوان المعارف شیخ به نقل از روح الجنان (صفحه ۳۲۴)

ز امر ایزد بی چون مقدر است بلا
بدان که داد مر اورا خجستگی ولا
چنین برفت ز علم و کمال و قدرت او
که ره روان محبت کند چو مهر گیا
پس آنکهی نه‌دش چون خلیل در آتش
و یا در افکندش چون کلیم در دریا
چو بر گزید بر آن دولتی نهاد به عشق
کنند^۱ رشک محبت و جود او به عنا
خواص اهل محبت ز دست نسا اهلان
در این مقام ولایت همی کشند جفا
بین که خیر خلیقت چگونه آزدند
همیشه خام درایان^۲ ابله رعنا^۳
یکی بگفت مرورا که ساحر و جادوست
یکی دگر که همی شاعر است و پرسودا

۱- امتثالپول؛ کند ز رشک.

۲- کنایه از بیهوده گویی است.

۳- شاید اشاره به «راعنا» باشد که معنی موهن داشته است (رجوع شود به آیه ۱۰۴ موزة الہقر).

نه انبیای بزرگ اندرین سرای فریب
 شدند کشته چو «یحیی» و «یوشع» و «شعیا»^۱
 بدان سبب که مرا هست از زمانه عتاب
 عجب مدار که این هست سنت خلفا
 چو وارث آمدم از انبیا در این عالم
 به علم و معرفت و عشق و صورت^۲ زیبا
 سزد اگر بکشم من جفای بی هنران
 که هست باطنشان همچو آهن و خارا
 اگر ندارد باور عدو که من هستم
 ز اهل صفوت صافی و سرور بدلا^۳
 بدان خدای که اندر حقیقت وحدت
 منزّه است از اوصاف خلق و چون و چرا
 بذات پاک منزّه که باقیست و قدیم
 مقدس از صفت نقص و علت عمیا^۴
 به نور قدس جلالش که عقل از و خیره است
 خیال فاسد در عین او و وهم خطا
 به پیشی ازل لم یزل که هست ابد
 نظاره گاه جمالش قلوب اهل صفی
 به عین هستی بی مثل و بی شریک و نظیر
 که عقل و جان شده و اله به پیش کشف و لقا
 به عین عین عیانش که در جمال قدم
 عرض نبود نه جوهر نه شبهت ایما^۵

۱- یکی از پیغمبران هبی اسرائیل.

۲- در چاپ استانبول، هیرت.

۳- جمع ابدال.

۴- نابینا.

۵- یعنی چون در صفات و ذات مثل و ماندنی ندارد قابل اشاره نیست.

به بی‌نهایتی ذات او که هست محیط
 نشد محاط خلایق به عز استغنا
 به نعت و وصف و صفات و کلام نامخلوق^۱
 به نور نور حقیقت به عزت اسما
 به عز حیاتش گز و شود زنده
 وجود جمله خلایق در آستان فنا
 به علم حق که محیط آمد از ازل به ابد
 برون نشد ز علومش ز عرش تا به ثری^۲
 به قاف قدرت باری که در شکم دارد
 لطیف های صنایع بد [ا] به های سنا
 به لطف سمع قدیمش که بشنود در چین
 دبیب^۳ مورچه بر روی صخره ملسا^۴
 به بینش^۵ که ببیند میان جهان خموش
 صریر^۶ ستر ضمائر به لیلۀ ظلما^۷
 به حسن وصف ارادت که در جهان حدث
 زند تبیره وحدانیت همی یکتا^۸
 بدان خدای که اندر نگارخانه «کن»
 کند نوادر غیبی حقایق الاشیا

-
- ۱- منظور از کلام نامخلوق قرآن است که به عقیده بعضی از مکاتب کلامی اسلامی قرآن قدیم است و بعضی آن را حادث می‌دانند (رجوع شود به اشاعره و مغزله).
 - ۲- تحت الارض.
 - ۳- نرم راه رفتن.
 - ۴- نرم و هموار.
 - ۵- چاپ استانبول، بهشتی.
 - ۶- چاپ استانبول صمیم؛ و در نسخه اصل صریر، و صریر به معنی صدای قلم در هنگام نوشتن و در اینجا منظور صدای بسیار خفیف است.
 - ۷- شب تاریک.
 - ۸- این بیت از نسخه استانبول برداشته شده.

به کاف و نون^۱ که کُنه قاف در دهن دارد
 دو صد هزار رُکُنه قاف دریکی صحرا
 به نسامه قدر غیب و قساریان ز بور
 کزو گسسته شود چرخ و صخره^۲ صما
 به ترك تاز سحر گاه و صبح خانه^۳ قدس
 به قهرمان قیامت به شه ره اعلی
 به طارم ملکوت^۴ و سراق جبروت^۵
 به مشرق قدم و آفتاب شهر بقا
 به سایه فلك اطلس و سوا کین قسرب
 به میهمان تجلی به میزبان دنا
 به اسم اعظم کاندر سطور لوح آمد
 به نسامهای الهی همی شود طغرا
 بدان قلم که نبشت او غرائب^۶ تقدیر
 بدان سبب که پدید آرد از عدم فردا
 به زبرقان جلالی که هست گوی فلك
 به شمس خاوری^۷ اندر میان صحن و سما
 به چار گوشه عرش و دریچه کرسی
 به کارخانه امر و مسافر اُسری
 به کاروان تجلی که در مراحل انس
 کند خطیره جان را چو جنة المآوی
 به حسن زیور رضوان و سدره و کوثر
 به ارغنون عروسان حجله طوبی

۱- یعنی «کن» امر خداوند.

۲- صفک سخت.

۳- آسمان.

۴- پرده‌های بلند.

۵- استانبول، عزایم.

۶- در اصل خاور، از استانبول برداشته شد.

به بلبلان گلاستان خلد و عین معین
 به عندلیب صفت خوان و غمزه حورا
 به ماههای معظم به شهرهای عزیز
 به عید جمعه و قدر و برات و روز جزا
 به روح علوی و عقل شریف و قلب سلیم
 به طبع روشن و فهم و به وهم و ذهن و ذکا
 به حسن مدرک و روح لطیف حیوانی
 به عقل‌های غریزی و علم جان افزا
 به حسن قامت و تقویم صورت انسی
 به لطف عارض گلرنگ و نرگس شهلا
 به خدوخال و بنا گوش و زلف عنبروی^۱
 به طاق‌های دو ابروی لؤلؤ لالا
 به آن دو خط خطایی و لوح پیشانی
 بدان دو لعل خموش و دو دفتر گویا
 به آن حکیم که اوراست آفرینش کل
 منزهست و مقدس به عز و علا
 [بصدیع نیست چنین قدرتش بدایعها
 بدانچ هست مقدر، بدانچ کرد انشا]^۲
 به علم آدم و آن دم که اوزید از عشق
 بدان ندم^۳ که دمی زد به نیکویی حوا
 به لطف شیث پیمبر به رفعت ادريس
 به آب دیده نوح و به حلم ارمینا^۴
 به سر معجزه صالح اندر آن ناسقه
 به صبر و خوشدلی هود اندر آن غوغا

۱- استانبول؛ «بصدغ گوش و بنا گوش و زلف عنبر شکل».

۲- از نسخه استانبول.

۳- در اصل، ندم، بوده است.

۴- یکی از پیغمبران بنی اسرائیل.

به لوط و سوز وی اندر میان نسا اهلان
 به عشق و آوه^۱ و شور خلیل در زینا^۲
 به راست کاری اسحق و صدق اسمعیل
 به شوق موسی عمران و منزل نجسوی
 به بوی یوسف و حسن وی اندرین عالم
 به آب دیده یعقوب و لذت شکوی
 به خون چشم شعیب و به ناله هرون^۳
 به ساز گاری ایوب در بلا و عنا
 به زهد و حکمت لقمان [به] علم های خضر
 به نور و هیبت الیاس و رفعت^۴ شعیا^۵
 به ناز یونس و بوشع به ذا کری حزقیل
 به راست گفتن ذوالکفل و حکم ایلیا^۶
 به فهم و ملک سلیمان و غیرت داود
 به دعوت زکریا به طاعت یحیی
 به عاشقی زلیخا و همت یوسف
 به ستر ساره^۷ و مریم به پاکی عیسی
 به شهسوار رسالت که گوی دولت عشق
 به صولجان محبت همی برد عذرا^۸
 به آن جمال که از نور اوست مه به دونیم
 بدان جلال^۹ که از عکس اوست شمس هبا^{۱۰}

۱- آه و ناله.

۲- نام کوهی است نزدیک مکه.

۳- برادر موسی.

۴- چاپ استانبول، رأفت.

۵- منظور اشعیا نبی است.

۶- نام بیت المقدس و نام خضر و نیز نام حضرت علی (الندراج).

۷- زن حضرت ابراهیم.

۸- چاپ استانبول؛ عمداً، و «عذرا» اصطلاحی است در بازی ارد.

۹- در اصل جلال بوده است.

۱۰- ذرات گرد و غبار.

بسدان مسافر کز مشرق جلال قدم
 به مغرب ابد آمد به گسام «اودنی»^۱
 به سر سینه صدیق و حشمت فاروق
 به شرم دیده عثمان و علم شیر خدا
 به چار میر شریعت که چار نهر بهشت
 مثال آمد از ایشان به جنة الاعلی
 به سیدان شباب بهشت کایشانند^۲
 دو گوشواره عرش خدای بسی همتا
 به حق عایشه و ام هانی و حقیصه
 به حق سوده و زینب^۳ به حرمت زهرا
 به حق شاه سواران زمهره عشرت^۴
 که هست منزل ایشان به جنة الکبری
 به اهل صفة که اندر خزانه اسرار^۵
 شدست جان خردمندشان چو چین قبا
 به آن نفس که برآورده اند از حسرت^۶
 خجسته روی و مبارک دم اند اهل عبا^۷
 به حق بیعت رضوان و بیعت شجره
 به حق تنگ سواران بدر روز و غنا^۸
 به سوز سینه ایشان که بود مجمرانس
 به حال خامش ایشان که بود عود وفا

-
- ۱- اشاره به آیه شریفه «... قاب قوسین او ادلی».
 - ۲- حضرت امام حسن و امام حسین.
 - ۳- عایشه، ام هانی، حفصه، سوده، زینب از زنان پیغمبر اند.
 - ۴- منظور عشره مبشره است که ایمان ده نفر از اصحاب پیغمبر بوده اند که حضرت آنها را بشارت بهشت داده است.
 - ۵- عده ای از اصحاب که در مسجد زندقه می کرده اند آنها را اهل صفة گفته اند.
 - ۶- چاپ استانبول، حیرت.
 - ۷- اشاره به پنج تن امت که در زیر عبا پیغمبر گرد آمدند (حدیث کما).
 - ۸- جنگ.

به نور و نار تجلی که سوخت جانهایشان
 چو مشک اذفر^۱، اندر میان جمر غضا^۲
 به آه بوذر و سوز بلال و انس معاذ
 به شوق سینه سلمان و عشق بودردا^۳
 به سر طیب نفس‌ها و دردهای اويس^۴
 به قصه‌های صهيب^۵ از مقام انس و رضا
 به شطح گفتن طيفور^۶، سر سبحانی^۷
 به وقت احمد^۸ خضرويه در خلا و ملا
 به کشف‌های جنید و مشاهدات روم^۹
 به سکر شبلی و سمنون^{۱۰} منزل ابن عطا^{۱۱}
 به وجدنوری^{۱۲} و حصري^{۱۳} و پیردینوری^{۱۴}
 به حالت و دم حلاج در صفات و فنا
 به کشف^{۱۵} اعظم و رضوان اکبر^{۱۶} و قربت^{۱۷}
 به طیب و صلت^{۱۸} دایم به احسن الحسنی^{۱۹}
 به این رواق نگارین که هر شبی از نو
 کند حدیقه قدرت چو لعل در مینا

-
- ۱- تند بو.
 - ۲- جمر، ذغال و غضا نوعی درخت است.
 - ۳- یکی از صحابه پیغمبر.
 - ۴- اويس قرنی.
 - ۵- صهيب رومی یکی از اصحاب است.
 - ۶- ابو یزید بسطامی.
 - ۷- اشاره بگفته ابی‌یزید بسطامی است که صهبا ما اعظم شانی.
 - ۸- یکی از عرفای خراسان.
 - ۹ و ۱۰- این دو نیز از عرفای بزرگ هستند.
 - ۱۱- یکی از عرفای بزرگ معاصر حلاج در قرن سوم (دائرة المعارف فارسی).
 - ۱۲ و ۱۳- دو نفر از عرفا.
 - ۱۴- ممشاد علودینوری.
 - ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹- مقامات عرفانی است.

به اختران فلک مرکب صفوف ملک
 که شمع نور فروزند در شب یلسدا
 به هفت حجره پیروزه^۱ و دوازده برج
 به پنج^۲ خنّس و خورشید و ماه روح افزا
 به فرق فرق^۳ کزدست اوست شربت زهر
 از آن که هست به هگام قهر میر بلا
 به روی خرم^۴ و نیکوی مشتری کوراست
 خزانة داری ملک سعادت سعدا
 به ترك تند که از بسام پنجمین مرکز
 ازو بود به خطاه در هزار گونه خطا
 به رنگ زهره زهرا که از کمال طرب
 جهان پیر کهن را همی کند برنسا
 به خط منشی ملک و خربطه دارفلک^۵
 کزو شوند به فرهنگ کامل و دانا
 به حسن و جاه و جمال قمر درین عالم
 که هست غالیه آمیز طره رعنا
 به بندش جهت و پنج حس و چار ارکان
 به هفت جوهر قدسی^۶ میان هفت سما
 به هفت لنگر کشتی به زیر هفت اختر
 به هفت هیکل علوی کزوست نشوونما

۱- اشاره به هفت آسمان.

۲- پنج خمس، عبارتند از زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد.

۳- نام ستاره ای است که ظهورش موجب بلا گفته اند.

۴- اعتباربول؛ به حق روشنی روی مشتری کوراست.

۵- اعتباربول، خطر؛ منظور از این بیت ستاره مریخ است.

۶- اشاره به عطارد است.

۷- هفت منظومه.

به قاف و اخضر و قلزم به گاو هفت زمین
 [به نون و صخره و پروردگان در دریا]^۱
 به روح قدس^۲ و جلال کشان روحانی
 به سه صور^۳ ساز صفی در صفایح اعلا
 به لطف خازن^۴ امطار و قابض ارواح^۵
 به سائبان^۶ مقرب^۷ ز حسانت مبدا
 به خشم مالک دوزخ به خوش دلی رضوان^۸
 به کاتبان دواوین^۹ در صباح و مسا
 به ساز گاری عنصر به دستکاری کن
 به سر فطرت انسی که هست دایه مسا
 به جرم تخته خاک و به نقش بندی آب
 که باد و آتش نگارند و صورت زیبا
 به بانگ بابل و صلصل به ناله قمری
 به لحن و زمزمه طوطی و هزار آوا
 به طوق فاخته و تساج دهد و قنبر^{۱۰}
 به جلوه های طاووس^{۱۱} و عزلات عتقا
 به نامداری باز و پسریدن شاهین
 به حسن کبک و کبوتر به خرقه رقا^{۱۲}

۱- در اصل مفید بوده است از نسخه استانبول برداشته شد.

۲- اشاره به جهرایل است.

۳- مقصود امرایل است.

۴- میکائیل.

۵- عزرائیل.

۶- ارشتگان لکیر و مفکر.

۷- دربان بهشت منظور است.

۸- دو فرشته که مأمور نوشتن اعمال انسان هستند.

۹- منظور قنبر است و آن پرهای زایدی است که بر سر ماکیان باشد.

۱۰- جمع طاووس.

۱۱- نوعی کبوتر و فاخته.

به فرخی همای و به چابکی عقاب
 به لطف سنقر^۱ و ساری به نغمه سقا^۲
 به قهر^۳ کرکس و پیل و نهنگ درصوالت
 به کبر و سلطنت شیر و عقد اژدها^۴
 به تیرهای حواصل بناز کی قاقم
 به گاو^۵ عنبر و آهوی و مشک درصحر^۶
 به طبع نحل^۷ که اندر دهن عسل دارد
 خدای عز وجل گفته است «فیه شفعا»^۸
 به کرم پیل^۹ که بر خود همی تند شب و روز
 حریر و اطلس و اکسون و رومی و دیبا^{۱۰}
 به چار فصل که هستند دایه عالم
 به چار باد^{۱۱} که دارند این جهان به نوا
 به جلوه‌های گل سرخ در میان چمن
 به ضیمران و بنفشه به نرگس و رعنا
 به لطف باد و به آوردن سحاب مطر
 به حر و حرقت صیف^{۱۲} و به غایت سرما
 به راست رفتن کشتی و تیز گامی نهر
 به بارنامه دریا و خوش روی صبا

-
- ۱- پرده‌ای است.
 - ۲- مرغ سقا.
 - ۳- چاپ امتانول؛ عمر.
 - ۴- منظور از حلقه‌های پیچ و تاب اژدها می‌باشد.
 - ۵- خجوانی امت دریاها.
 - ۶- زنبور عسل.
 - ۷- اشاره به قرآن ۱۶/۶۹.
 - ۸- چاپ امتانول «حریر و اطلس رومی و شستری دیبا».
 - ۹- چهار باد عبارتند از باد شمال، صبا، جنوب و داور.
 - ۱۰- گرمی و سوزندگی تابستان.

به کوه طور و قدم گساح موسی عمران
 به نامور جبل رحمت ثبیر و حرا^۱
 به رنگ سد سکندر به وادی ایمن^۲
 بدان شجر^۳ که ازو کرد حق ظهور و ندا
 به حق جودی و لبنان و بوقییس و لیکام^۴
 به بام خانه معمور و مسجد اقصی^۵
 به چار گوشه کعبه به چار رکن حرم
 به آب زمزم و مروه به سنگ های صفا
 به شهر مکه و یثرب به عرصه عرفات
 بدان حرم که درو خفته است سید ما^۶
 به رکن و ملتزم و حجر و ناودان زرین^۷
 به حق شاه ره ابطح^۸ و حری و منا
 به سالکان معارف به عاشقان طریق
 که در مقام حقایق شدند پشت^۹ دوتا
 به والهسان محبت که در شهود جلال
 شدند بی خبر از رفتن صبا و مسا
 به آتش دل مردان عشق حق امروز
 به آب دیده زهاد از غم فردا
 به تیرهای سحرگاه من که خون بارد
 به عون ایزد از خلق صد هزار اعدا

-
- ۱- لام دوکوه الد درحوالی مکه.
 - ۲- وادی ایمن مقصود وادی صفا است.
 - ۳- درختی که در مرزمن صفا از آن شرری بر موسی پدیدار گشت.
 - ۴- جودی، بوقییس، لیکام، نام کوهی است.
 - ۵- بیت المعمور خانه ای است در آسمان برابر کعبه، و مسجد اقصی در بیت المقدس است.
 - ۶- حضرت محمد.
 - ۷- منظور به حجر الاود و ناودان خانه کعبه است.
 - ۸- ابطح، صحراهی است نزدیک مکه.
 - ۹- خمیده.

به جان من که همی بگذرد به نور احد
 ز آستان حوادث به ماورای ورا
 به فقه شافعی و بوحنیفه و مالک
 که دین حق شد از ایشان مبرهن و والا
 به مدعان سخن ساز و مفتیان خرد^۱
 به ره روان حقیقت به ره بران بقا
 به سر آیت توریت و آیت انجیل
 به حرف‌های زبور و به رمز «ماووحی»^۲
 به عشرهای طواسین^۳ و آیت یاسین
 به سرحای حوامیم و آیت^۴ طاهها
 بدان قدیم که اندر ثناء عزت او
 منزله او به حقیقت ز مدحت فصحا
 به حق این همه سو گندها که خوردم من
 به حق، که حق را دیدم به وصف عزوبها
 به گوش جان بشنیدم کلام حق از حق
 به صد هزار معانی حقیقت و نجوی
 نموده است دلم را جمال بی مثلش
 ببری ز شکل حوادث منزله از ایما
 ز بحر علم لدنی شراب‌ها خوردم
 به کاس‌های شریعت به جام‌های صفا
 درین زمانه منم طوطسی سرای قدم
 که داده‌اند مرا خانه ز آستان بقا

۱- استانبول؛ به مدعان سخن ساز و مفتیان علوم.

۲- منظور قرآن است.

۳- نام کتابی است از حلاج که شیخ روزبهان آن را شرح کرده است.

۴- چاپ استانبول؛ سوره.

چو میهمان دل من بود عسا کر قدس
 بود به مطبخ جسام هـ زار گونه ابا^۱
 چه داده اند مرا خالص حقیقت عشق
 بوم به حضرت عزت خلاصه عرفا
 چو گردن از کمر عرش بگذرانیدم
 روا بود که مرا باشد این کلاه و قبا
 مرا چو مرغ ازل خواند از نشیمن غیب
 به صبح بام «انالحق» ز من تبیره «لا»^۲
 همی کنم به حقیقت درین جهان دعوی
 بدان که يك نفس را دو کون هست بها
 ازان بگفته ام این رمز اگر نکو دانی
 که من زدم نفس از عشق و عشق داشت روا
 درین زمانه منم هادی صراط الله
 ز حد خاور تا آستانه اقصی
 و گر نداند ما را کسی ز بی علمی
 همی نبیند خورشید چشم نابینا

۲- (قصیده زیر نیز از روح الجنان ص ۲۴۷ نقل گردیده است)
 سپید^۳ مهرة صبح ازل زدند مرا
 ندا از کله قدسم رسد که خیز و در
 نوای زنگله طبل عشق بشنودم
 صدای کوس نزول قدم در آن صحرا
 صراخ^۴ مرغ جلالی مرا ز من بستد
 نگارخانه قدسم شد آنکهی ماوی

۱- آش و طعام.

۲- تبیره یعنی طبل، منظور این است که هر بامداد و صبح با بانگ «انالحق» و با صدای بلند «لااله الا الله» می گویم.

۳- نوعی شیپور.

۴- فریاد.

ز تخته^۱ صمدی حرف عشق بر خوانم
 که اولش «الف» است آن و آخرش همه «لا»
 به گوش جانم در گفت قهرمان جنان
 که ای ببرده ترا مرکب «دنا» به «دنا»^۲
 نوازش دلم آمد هوائف غیبی
 سکون جان من آمد نسیم بباد صبا
 هزار مژده رضوان ز روضه ملکوت
 شنیده‌ام به حقیقت به منزل نجوی
 گواه نامه عشق من است حرف زبور
 گواه وحدت جانم همیشه حرف دو تا
 اگر به کوه درآید حقیقت دردم
 شود گداخته در کوه صخره صبا^۳
 طلب مکن تو مرا من که من چو اکسیرم
 ز خلق جمله نهانم چو سایه عنقا
 ز مشرق دل من تابد آفتاب فلک
 از آن همی بنماید دو صد هزار ضیا
 به مدح خود بسرایم بیان کنم حکمت
 مقام خویش نمایم به شیوه شعرا
 چو دام عشق به صحرای جان نهم یک دم
 چهار مرغ خلیل آورم بدم ز هوا^۴
 روند گان حقایق مرا کجا بینند
 چو منزلم بود آن سوی مساوراء ورا

۱- منظور لوح است.

۲- نزدك به نزدكتر.

۳- سنگ هفت.

۴- اشاره به آیه ۲۲۶ «وَرَبِّهِمْ أَشَدُّ قَهْرًا» که حضرت ابراهیم به دستور خداوند چهار مرغ را کشته و آنها را تکه‌پاره کرده و بعد به امر خداوند زنده شدند.

به صحو و محو^۱ چو قافم میانه عالم
 چو بحر اخضر در آتش فنا و بقا
 بیان سحر حقایق بکردم اندر نظم
 به لطف طبع بخوان این قصیده غترا
 کنون به عرصه عالم منم ز حق برهان
 نتیجه فلک عشقم و سپهر رضا
 هزار شه ره علوی به زیر گام منست
 که يك بود هم از آن جمله گنبد خضرا
 سخنوران جهان پیش این حدیث شدند
 چو گرد نزد صبا و چو قطره در دریا
 سخن همی که ز اسرار عشق حق گویند
 دبیر عقل کجا باشد آن سخن ز کجا
 مراست کون چو آئینه در منازل کشف
 معاینه است در آن دم حقایق اشیاء
 بحار مرکب عرش اندر آورم به نهیب
 جهان بوقلمون گشت زیر بام هیا
 هزار بحر جلالی بدم در آوردم
 شدم میانه عشاق همچو مهر گیا
 قدم مرا ز بقا بستد و بقا ز قدم
 برون شدم ز وجود و عدم ز شهر بقا
 چو باز گشتم از محو محو و سر عدم
 به صحو صحو شدم در طریقت مبدا
 مرا شراب و سماع وصال جان دادند
 مکاشفات علوم قدم جدا به جدا
 به بام عرش ز نندم تبیره ازلی
 خبر رسید به ماهی و گاو تحت ثری

۱- صحو و محو دو حالت عرفانی است.

میان کرسی و عرش خدای بنمودم
 هر آنچه بود ز ستر سرای قرب بها
 چو باز عرصه خاکی رسیدم از بالا
 هزار دفتر گویا شدم من از آنجا
 همیشه تا که بود ذات لؤلؤ شهوار
 همیشه تا که دهد بحر عنبر سارا
 کمال و مجد مرا بباد نزد حق افزون
 زبان خلق مرا بباد پر ز مدح و ثنا

۳- قصیده زیر از کتاب روزبهان بقلی، چاپ استانبول نقل می شود و معلوم است که شیخ قصیده معروف سنایی به مطلع:
 «مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا
 قدم زین هر دو بر تو نه، نه اینجا باش و نه آنجا»
 در نظر داشته است:
 «هذا قصيدة من كلام سلطان العارفين وقبلة العاشقين فطر الزمان أبو محمد
 روزبهان قدس الله سره»

(هزج)

بدارالضرب ایمان زن، زر وحدت ز کان لا
 که تا مقبول عشق آبی شوی در معرفت بالا
 ز جسم و جان فراتر شو، مکن منزل درین هردو
 قدم بر فرق فرقد، نه گذر از گنبد خضرا
 تو از فانوس عندلا به شرط عشق بیرون آی!
 که تا با ستر محو و صحو به الله آبی از الا
 سفر در لاله کردن، به مرکبهای الا الله
 توان گر عین، عین الله ببینی اندر آن عمیا
 به بحر لم یزل در شو، بدم در کش دو عالم را
 اگر در جان جان داری تو آن خوف نهنگ آسا
 نماند در ره توحید و وحدت از حدت گردی
 چو در راه ازل فرّاش عشق آمد دهان لا

اگر گنج نهان بینی، برازِ سَر از آن عالم
بدانی سَر عین الله ز علمِ عِلْم الاسماء^۱
اگر در جان عیان گردد جمال حق درین عالم
بدانی در حقیقت تسو عیان سَر او ادنی
دل از هر دو جهان بر کن به عشق اندر ملازم شو
پس آنگاهی ندادرده، که سبحانه الذی اُسر^۲
مَلِک را بر فلک بگذار در میدان ربّانی
قدم بر نه و برتر شو، به سوی عالم اعلا
به بحر لاوهو، در شو، که تا نور قدم بینی
پس آنگاهی که باز آبی بدانی سَر ما اوحی^۳
به خلوتهای انس اندر، حریف درد جانان باش
که تا ازدام نااهلان شوی آسوده چون عنقا
ز بسالای حوادث گر ببری اندرین میدان
خوری صد کاس بی علت ببری صد داوا از آن عذر^۴
برای آن اشارتها که در توحید نتوان رفت
به مر کبهای عقل و علم و رمز و صورت و ایما
خیال نفس اهریمن کند تزویر به کشف الغیب
بجز دستان نفسانی که آن وهم است و یار افسا
مگیر از عقل و جان و دل حسابی در ره وحدت
که هر سه [در] فرو ماند بهر شبی و هر بالا
یکی قطره از آن عالم، دو عالم را کند غرقه
از آنگه آن یکی قطره همی گردد دو صد دریا

۱- (قرآن ۲/۳۲).

۲- (قرآن ۱۷/۱).

۳- (قرآن ۵۳/۱۰).

۴- عذرا به معنی دوشهزه آمده است و نیز به معنی منتهای غلبه بازی نردکه در این جا مراد همین است.

برآوریک نفس از جان بسوزان جمله عالم را
 که تا عرصه نهی گردد ز جابلقا به جابلسا^۱
 جلال عزت باری نیابی در حدت هر گز ،
 مگو ارنی درین میدان مکن صفرا مبر سودا
 جمال حق عیانست ارهمی بینی درین عالم
 ولیکن می نبیند هیچ از خورشید نایبنا
 بری در عشق روحانی ز جسمانی قدم برزن
 که چون ادريس پیغمبر شوی در خلد حق برنا
 بکش خود را به تیغ عشق که تا باشی شهید حق
 شوی ایمن ز قهر موت و باشی برتر از احیا
 برین سقف مقرنس برنگر هر ساعتی از نو
 که تا بینی جمال خود درین خورشید چون سیما
 ز جسمانی تبرا کن برآی از قالب انسان
 وزین دام زبون گیران یکی بر پر، برین بالا
 به دریای طلب [پانه] قدم درزن [به] بحر حق
 که جان هر دم تورا گوید که بسم الله مجراها^۲
 به سوز این پرده اُنسی به آیت های عشق حق
 که تاتن را کنی چون جان تو هم والی و هم والا
 ز فقر ار لذتی داری، ز علم ار دولتی داری
 طلب کن عشق آن عالم که اینت ذروه علیا^۳
 مکن دعوی عشق و دل که عشقت نیست اندر دل
 بکن دعوی چه عشقت هست کان زشت است و این زیبا
 چو موسی مست شود رطورو ارنی گوی اندر عشق
 و یا چون احمد مرسل مشاهد باش در بطحا^۴

۱- جابلقا در عالم مثال نام شهری در سرحد مشرق و جابلسا، نام شهری در سرحد مغرب.

۲- (ترآ ۵۱/۲۱).

۳- ذروه علیا، یعنی بالاترین حد عالی.

۴- وادی مکه.

جنود نفس را بشکن به ضربت‌های روحانی
 که تا چون غازی^۱، بد دل نباشی خسته در هیجا^۲
 به مر کبهای عقل و جان تو جولان کن درین عالم
 که تا هر لحظه بینی صد هزاران کشته در صحرا
 منم عاشق بجان من که جانم هر زمان آرد
 هزاران صوت ربانی میان بلبل گویا
 چو نای ناله بنوازم شود بلبل چو مستان مست
 چو زیروبم کشم برهم شود خامش هزار آوا
 اگر در چین بینندم خجل گردند مهر و بیان
 اگر در خلد بخرامم برنگ آید دل حورا
 اگر گریم ز شوق حق بگرید ابر طوفان وار
 اگر نالم ز جان و دل بنالد آهن و خسار
 ز کاس من خورد ناهید رعنا در فلک هر شب
 بدیوان علوم من عطارد می کشد طغرا
 ز عشقم در فلک بازد سهیل و مهر و مه آنجا
 ز صوتم در طرب آید همیشه زهره زهرا
 فلک بنهد مرا صد جان ز حکمت هر دمی از نو
 شود شمس فرو چاکر کمر بند دهمی جوزا^۳
 زمن یک نکته در حکمت هزاران رمز ربّانی
 کجا دارد قدم آنجا هزاران بوعلی سینا
 بدعوت‌های من بگرو که از حکمت گوا دارم
 شوی در خلد اگر گویی که آمتا و صدقنا
 ز بحر من کشد بر دلو سیمین چرخ ارزق فام^۴
 از آن آبی که خورده خضر و دارد جان جان افزا

۱- جنگجو.

۲- جنگ.

۳- نام برجی از بروج للکی و نیز نام ماه سوم بهار که مطابق با خرداد فارسی است.

۴- در اصل بام بوده است.

ز بهر من کشد مریخ قوس اندر فلک هر شب
 بیندازد ز شست قهر حاسد را دو صد برخا^۱
 بیند گلۀ گلرنک هر شامی شفق ما را
 برون آیم چو بگشاید نقاب گل شب یلدا
 سه چیزم هست نقد وقت و عاشق را بکار آید
 دلی پر عشق و لفظی خوب و رویی تازه غرا
 سه چیزم در کمال عشق صافی تر همی دارد
 رخی چون گل لبی چون لعل و دیگر نر گس رعنا
 حریفم عاشقی خوش دل ندیمم عارفی صادق
 بسدین وقتی همی سازم ندارم همت فردا
 منم عاشق بحمد اله چه در خوردم بود دنیا
 ز عشقم يك نفس بهتر که صد ساسان و صد دارا
 عنان مرکب همت بیچم در ره حیرت
 بیک لحظه شوم واصل بر آرام ناله و غوغا
 دلم قندیل نور حق فتیله عقل و روغن روح
 منور گشتم از نورش ببینم نور در هر جا
 جهانانی پر ز قترایتان ملازم بر در ترکان
 یکی گوید جنیدم من یکی گوید که بودردا
 بخون عاشقان کوشند آن گبران اهریمن
 اگر بینی دل ایشان بر آن شحنا^۲ بر آن بغضا
 همین غولان ناخوش روی شدند در خون آن عاشق
 انا الحق گفت و کشتندش میان زمرة اعدا
 من از شوق جمال حق شدم در عشق او پنهان
 هوا گیرم درین عالم و یا چون سایه عنقا

۱- برخ به معنی غلبه و قهر و شکستن پشت و زدن شمشیر آمده است.

۲- دشمنی.

اگر دردم گذر کردی بکوه اندر یکی لحظه
 بکندی کوه را از بن بسفتی صخره صما
 شبانگاهم قرین باشد بدین دولا بسیمین رنگ
 ببینم نور ربانی میان لیلۃ الظلما
 قمار عشق اگر بازی بر اندازی دو عالم را
 شوی در عشق بی علت شوی درد او^۱ او یکتا
 مشاهد باش تا بینی به مرآت صنایع در
 هزاران شاهد قدسی بزیر پرده اشیا
 مراورا باش و بگسل دل ازین جان خزان یکسر
 که تا بینی وجود خود میان جنۃ المأوی
 الا ای رهبر عالم که عالم پر ز دیو آمد
 بزین درو صل دستی خوش بزیر حجله طوبی
 شدند منتظر شاهین شدند در هوس ماهان
 بیادت می خورند باده بدار أحسنوا الحسنی^۲
 کرمان^۳ در فلك داری زهاو هو، سمر داری
 عروسان مصاف آنجا بزیر چادر مینا
 بعلم تازه روشن کن بحکمت های چون جوشن
 بکردی اندرین عالم جهان پیر را برنا
 چو در عشق آمدی استاد و در دیری احد سالار
 بکردی از جوانمردان هزاران دیو را دانا
 درین آخر زمان رفتی بدریای جلال حق
 بر آوردی در تحقیق و بنهادی تو در مبدا
 سراندر کاری کن که او را رخ بود چون گل
 دل اندر بند لعلی کن که ریزد لؤلؤ لالا

۱- نوبت بازی شطرنج و نرد گویند.

۲- (قرآن ۲۶/۱۰).

۳- کرام جمع عربی کریم امت و شیخ با الف و نون فارسی مجدداً آن را جمع بسته است.

بران یکدم بطور اندر چو موسی مسه شود در عشق
 بگو آرنی که تا بینی سناه قدس در سینا
 اگر خلات^۱ همی خواهی خلیلی شو خلیلان را
 که تا بینی مقام خلد در تینا و در زیتنا^۲
 دو نعل کون بیرون کن ز پای اندر مقام انس
 که تا چون موسی عمران، بیابی منزل نجوی
 اگر گم کرده ای یوسف برو در تیه^۳ احزان شو
 پس آنگاهی تورا باشد مستلم گفتن شکوا
 اگر در رنگ بی رنگی بر آری صدهزاران رنگ
 ز رنگ خنب^۴ و حدانی شوی صباغ چون عیسی
 الهی در ره وحدت مرا کامی ده از صفوت
 بدار الملك عزت کن مرا چون یوشع و شعبا^۵
 ۴- قصیده زیر هم از نسخه استانبول است.

«من مقالات شمس العارفین و قمر العاشقین با کوره! جنان العرفان شیخ
 ابو محمد روزبهان قدس سره»

(و مل)

تا قرام^۶ ذوالجلالی پرده ایوان ماست
 در ممالکهای او فرمان همه فرمان ماست
 در میسادین قدم چون گوی عشق او زنم
 گوی هر دو کون جانا در خم چو گان ماست

۱- دوستی.

۲- تیه لغتی است ایرانی و عربی آن طین به معنی گل و خاک می باشد، و زیئا نام گوهی است نزدیک مکه.

۳- تیه، ایابانی که بنی اسرائیل در آن سرگردان شد.

۴- خمره.

۵- اشعیا یکی از پیغمبران بنی اسرائیل.

۶- پرده سرخ هاشمین.

قصاب قوسین از کمال آنبیا شد در فلک
 تیر آن هر دو کمان در تر کش و قربان ماست
 میزبان سر^۱ او ادنی و رای هفت چرخ
 در سرای جان جانم هر سحر مهمان ماست
 مرغهای طارم عرشی برای قوت جان
 در ضیافتهای قربت هر شبی بر خوان ماست
 گر همی خواهی که بینی جوهر عشق ازل
 در مقام معرفت اصلی وی اندر کان ماست
 طالبان سر^۲ حق اندر طلب فانی شدند
 خیز و در ده الصلاکان سر^۳ اندر کان ماست
 حامل عرش معلا گر چه عالی آمده است
 در مقامات حقایق عاشق دربان ماست
 در طریقت گر براهین طلب خواهید کرد
 در خرابات فنا عشق ازل برهان ماست
 در مقامات دنا روح القدس بنگر که چون
 در مصایدهای وحدت خسته پیکان ماست
 دور عصر آدم اندر علم، ما را حاصل است
 دور بی دور قدم در عاشقی دوران ماست
 صورشان در روز حشر اندر بیابان قدم
 چون زند ناغوس وحدت کشته قربان ماست
 هر گدایی در طریقت گردم از ارنی زند
 در جهان معرفت او خواجه و سلطان ماست
 در نکتههای^۴ معارف وقت انهاء خورد
 جان عشاق ملایک غرقه حیران ماست

۱- قربان اینجا به معنی گمان است.

۲- کان، اینجا به معنی جای بودن و پیدا شدن چیزهایی که به محض صبح الهی بوجود آمده است.

۳- نکت، به فتح نون، به معنی برجستن و نشانه است.

رنگ گلزار ربیعی در بساتین هر صباح
 نیک بنگرکان جمال از چهره رخشان ماست
 ابر نیسانی چو بسارد بر گلستان هر دمی
 قطره‌های آب او از دیده گریان ماست
 هر نسیمی کایسد اندر مجلس عشاق حق
 بوی او در صبحدم از گلبن بستان ماست
 هر کمالی کاندرد اقلیم ملایک یافتنند
 در حقیقت آن نوا در خرده انبان ماست
 در فضای لم یزل چون مرکب جان تیر گشت
 تنگ میدانی کون از صولت جولان ماست
 هر چه سَلَاک^۱ طریقت یافتنند از عشق او
 آن همه تأثیر عشق و دولت عرفان ماست
 سر^۲ هَدّ^۳ در طریق خلت و ادراک حرف
 در مسالکهای غیبی سَمَلَة^۴ اتیان^۵ ماست
 مهمه آزال و آباد اندر آن راه درشت
 وقت شوق جان بجانان یک نک یکران ماست
 مشرب اسرار سبحان و انا الحق ژرف بوده شد
 لیکن اندر مجلس یک شربت مستان ماست
 صوت مزمار محبت در دم املاس^۶ و نی
 زیر و بام^۷ او ببین کان پرده دستان ماست

۱- سَلَاک صیغه مهالغه است یعنی بسیار رولده.

۲- (قرآن ۱۹/۹۰).

۳- سَمَلَة، اندک از هر چیزی.

۴- آمدن و مجامعت.

۵- ایمان.

۶- لرم.

۷- مقصود زهر و هم است.

کوثر جان گر چه بو آب‌اند، اندر عاشقی
 جوی او در معرفت از سینهٔ ریّان^۱ ماست
 هر سواقی کاندراقلیم معارف می‌رود
 چشمهٔ صافیش را از بحر بی پایان ماست
 سرّ اسرار خطاب لم یزل پنهان شدست
 سرّ آن پنهان پیدا نکته پنهان ماست
 آن فرائدها^۲ که عیسی خورد از هفتم فلک
 در اشارات آیتی هر روز و شب بر خوان ماست
 میوه‌های مریم اندر خلوت معراج جان
 آن لطایفه‌های غیبی جمله در اتیان ماست
 نان عشاق قدم از گندم آدم برنند
 زانکه آن گندم غذای این دل‌غربان^۳ ماست
 آب جوی ذوالجلالی در سراب معرفت
 چون شوم فانی برای خاطر عطشان ماست
 در مدارج‌های غیبی چون شود روح القدس
 هر غذا کورا بود آن لقمه‌ای از نان ماست
 آنچه کس را بر نیامد در ره اسرار عشق
 بی‌صفات آب و گل در عشق او آن‌زان ماست
 خاک پای عاشقان اندر ره تسو حید او
 هر دمی در مجلس جان دستهٔ ریحان ماست
 گوهر کان ازل اندر ازل پنهان شدست
 از برای معرفت آن گوهر اندر کان ماست
 کان کان کسانی ندیده هیچ دیده در رهش
 آن نگارستان همه يك ذره از ما کان ماست

۱- میر آب و تر و تاز.

۲- جمع لریده به معنی تنهایی.

۳- تشبیه غرب که در اینجا به معنی اشک چشم می‌باشد.

خون عشاق جمالش در معارکهای^۱ عشق
 وقت صولتهای دل بر دامن خفقان^۲ ماست
 صولات ضرغام عزت در تجلی صفت
 گرچه صعب آمد به موسی صعب او آسان ماست
 چشمه خضر اندرین صحرا که مردان می روند
 آب جویش بی گمان از چشمه حیوان ماست
 گریه چشم سحاب اندر زمستان و بهار
 در جلال کشف اعظم از لب خندان ماست
 طفل مهدخل^۳ صباح اندر طریق تربیت
 چون غذا جانش بیابد شیرش از پستان ماست
 از گلستان ازل هر گل که در گل بشکفت
 از کمال لطف او پیوسته در دامن ماست
 در خرابات بقاء هر عاشقی کردم زند
 در ره اسرار حق او موسی عمران ماست
 آنچه شاهان می خورند اندر مالکهای دین
 در حقایقهای فقر آن جمله از احسان ماست
 هر عروسی کاندین حجلت به حسن آراستست
 صد هزاران [همچنو] خاک در جانان ماست
 در حقیقت کان ز عالم جمله پنهان می شود
 جوهر اسرار آن در حلقه کتمان ماست
 در اقالیم زمین شاه همه کشور منم
 قیصر روم اندرین ره چاکر چوپان ماست
 صحو و محو اندر طریقت بودن اندر هجرو وصل
 عین صحو و محو در ست^۴ طاعت و عصیان ماست

۱- جمع معرکه، میدان کارزار.

۲- چنیدن علم.

۳- شتر بچه.

۴- در اصل چنین است.

از کمال معرفت صد پیرهن پوشیده‌ام
 لاجرم شمس منور کو کب تیجان^۱ ماست
 در مواجید و کواشف چون سخن گویم ز فضل
 در نکته‌های غرایب عقل سرگردان ماست
 چون ز چشم سبل ماء خون همی پیدا شود
 قطره‌های او درین دم لؤلؤ مرجان ماست

۵- ایضاً له قدس الله سزه

(منسرح)

نامه روحانیان نقش دل و جان ماست
 آنچه بدان درج شد صورت عنوان ماست
 در لب روح القدس لعل لب حور بین
 لعل همه نیکوان لعل پدید آن ماست
 علم لدنی خضر حکمت لقمان همه
 دفتر یونیان^۲ نکته دیوان ماست
 آنکه در اقلیم دین اهل کرامات شد
 در صف می‌خوارگان عابد و رهبان ماست
 صحن خرابات شد صومعه عاشقان
 میر خرابانیان بنده دهقان ماست
 شد درت کاف کفر عین شد و قفاف عشق
 بتکده آتشین سینه سوزان ماست
 جان سلیم ز عشق ناوک چشمش بدوخت
 عارض رنگین او مرهم و درمان ماست
 شاهد و شمع و سماع در دم صبح وصال
 زیر و بم و چنگ و نای کار بسامان ماست

۱- جمع، تاج.

۲- مقصود؛ فلسفه یونانیان است.

مسجد روحانیان در ملکوت ملک
 کار میاهوی وجد روی درفشان ماست
 چشمه نوش خضر آب حیوة ازل
 در گه آخر زمان لعل درخشان ماست
 رونق روح الامین در صف کروبیان
 آینه ذوالجلال جان خروشان ماست
 بحر زلال بقا در ره آباد وصل
 چون دل و جان خون شود اشک چو باران ماست
 قرصه خورشید و مه رنگ سهیل یمن
 مشتری و زهره بین چهره تابان ماست
 گوشه عرش مجید وقت سماع طرب
 زمرة روحانیان حلقه اقران ماست
 مطلع خورشید جان شمس هبا کرده است
 مشرح نور فلک دیده کیوان ماست
 مجلس ابدال هست خوان کرامتینان
 آنکه فرشته شدست خوانچه کش جان ماست
 طاعت بی وجد و حال در ره عشاق حق
 چون به حقایق رسد علت طغیان ماست
 روح امین زیر عرش چون دم از آن دم زند
 در ره شه راه عشق هم سر و سامان ماست
 رنگ رخ دلبران در مه دی چون بود
 پیش دل عاشقان لاله نعمان ماست
 آنکه سحر دم، ز عشق گشته سوار از ملک
 در ملکوت قدم هم تک و هم ران ماست

۱- نوعی لاله که بغایت سرخ باشد گویند آن را «نعمان» پادشاه از کوهستان به شهر آورده
 تراثت کرده است.

جمله مخایل^۱ کون پیش دل عاشقم
چون بد بیضا نمود لقمه^۲ ثعبان^۳ ماست

۹- قصیده زیو هم در صفحه ۳۴۳ روح الجنان آمده است

جلال روی تو در حسن لاله زار منست
جمال عارض زیبات نو بهار منست
چو روی خوب تو بینم ز عالم ملکوت
هزار چشمه خورشید یار گار منست
از آن نگر دم از دست جزع^۴ توفانی
که در غم تو دو لعل تو غمگسار منست
خمار درد تو دارد ز دل رهی در عشق
مفرح^۵ دو لب داروی خمار منست
شکار جان من آمد شکار روح القدس
چو بوسه ای زد و یاقوت تو شکار منست
جمال تو چو مرا در حریم وصل آورد
زنم تبیره دولت که کار، کار منست
ز لشکر غم هجرت نباشدم خوفی
جو بار نرگس مست تو یار غار منست
مهی که در چمن گل ندید هیچ کسی
به جان تو که در ایام و روزگار منست
جمال و حسن و جلالت که باد بی آفت
ز کون و هر چه در آنست اختیار منست
بیار مشک و گل و لاله در مجالس انس
چو با تو باشم جاننا همه شمار منست

۱- شاید مقصود از مخایل به معنی آثار و علائم باشد.

۲- ازدها، اشاره به معجزه حضرت موسی است.

۳- دراهجا مراد چشم است.

۴- لام معجونی بوده برای تقویت روح.

چو در جوار من آید نگار من ناگاه
 بهار و سرو و گل و لاله در جوار منست
 کمال کان بدخشان و مدد یاقوت
 ز حسن لعل شکر بار آبدار منست
 هر آنچه جستم از وصل او بدیدم من
 از آن که در سخن وصل یار یار منست
 هر آنگی که دو زلفش حریف من باشد
 هزار توده عنبر به زینهار منست
 چو دیدم آن گل گلزار و نرگس شهلا
 درخت طوبی و سدره به مرغزار منست
 هزار قیصر و کسری که باشد اندر عشق
 چو کج کلاه در آید که شهریار منست
 هر آن دمی که ز من دما^۱ عشقش
 صفای آه سحر گاه ذوالفقار منست
 جلال قرصه خورشید گر نبینی تو
 بدان که آینه حسن آن نگار منست
 سحر گهان چو دهم عرض لشکر غم او
 عساکر ملکوتی کارزار منست
 ز شور و کشی^۲ و مستی که دارم اندر عشق
 هزار روضه رضوان در انتظار منست
 هر آن که دعوی عشقی کند درین عالم
 چو خاک در گه من بوسد از شمار منست
 لهیب^۳ آتش سوزنده در ائیر فلک
 ز تاب آتش جان پر از شرار منست

۱- نوعی طبل.

۲- خوشی.

۳- شعله.

جمال جمله جهان، در شمایل نوروز
 ز روی چون مه خورشید آشکار منست
 تهرز^۱ ملکوت و صفایح جبروت
 ز شور و مستی و شوق بزرگوار منست
 قوام حضرت عزت گرفته‌اند از پیش
 ز بهر آمدن من که روز دیار منست
 درین زمانه نهانم چو ماه اندر میخ
 ندیده چشم جهان آنچه در دیار منست
 هر آنچه سفته شد از لؤلؤ معارف عشق
 به جان من که همه قطره بهار منست

۷- قصیده زیو نیز از روح الجنان ص ۱۸۹ نقل می‌شود، (با تغییری در
 تحفة العرفان ص ۱۲۲ هم آمده)

منم که مطلع صبح ازل جنان^۲ منست
 منم که خازن سر قدم روان منست
 هوای عالم علوی مطار^۳ روح منست
 نشان خانم ملک ابد به جان منست
 جهان عالم قدسی درین جهان حدث
 به صد هزار صفت قبله عیان منست
 زبان عقل کل اندر مراتب جبروت
 هر آن چه گوید يك نکته از بیان منست
 خمیرمایه اسرار در خزانه عشق
 از آن جهان سراسیمه در جنان منست^۴

۱- اهتزاز و جهرش.

۲- دل.

۳- جولانگاه.

۴- این بیت در روح الجنان نیامده و از تحفة العرفان نقل شده است.

درین زمانه منم هم قران قطب و خضر
 از آن که خضر^۱ درین علم هم قران منست
 ز بحر علم لدنی و رمزهای خضر
 هزار چشمه از آن بحر در دهان منست
 نهان خانه غیب از سرادق^۲ اعلی
 بیانههای معانی در زبان منست
 مقام و منزل مرغان عرش در ملکوت
 به جان من که همیشه در آشیان منست
 لباب معرفت اندر حقیقت تسوید
 ز بحر علم من و خاطر و روان منست
 نوالهای ملک در لطایف تقدیس
 یکی لقمه^۳ ز سرکاسه و زخوان منست
 مرا ز مرکب گردون چه آید اندر سر
 چو بار گیر حقایق به زیر ران منست
 سر سران جهان در حسیقه معنی
 به نعت مهر و ارادت بر آستان منست
 کمر که دهر ندارد ز ملک جاویدان
 درین جهان فریبده در میان منست^۴
 ز صنع گلشن قدس و نگارخانه انس
 هزار گونه گل عشق در جنان منست
 همه بهار سعادت به باغ من روید
 خجسته با همه آیین در خزان منست

۱- تحفة العرفان چاپ خاتقاه؛ قطب.

۲- پرده‌ها.

۳- لقمه کوچک.

۴- این بیت نیز در روح البیان نیامده و از تحفة العرفان نقل شده است.

در آن هوا که جناح ملك فرو بندد
 هزار شه ره^۱ علوی ز کهکشان منست
 ز لاله‌زار تجلی هزار رنگ بسدیع
 به روی چون گل و گلزار وارغوان منست
 به جان من که در اقلیم هفتمین مرکز
 عروس روح مقدس ز عاشقان منست
 ز نامور دل من در عوالم اسرار
 جواهر ملکوتی ز بحر و کان منست
 هزار جعبه پر تیر ناله سحری
 ز غیرت ازلی جمله در کمان منست

۸- قصیده زیر نیز از نسخه استانبول است «وله ایضاً قدس سره» (رمل)

همچو چشم دلبر من نو کسان رعنا شدند
 همچو روشن لاله‌زاران شاهد و زیبا شدند
 عاشقان ذوالجلالی پیش روی و چهر او
 همچو بلبل پیش گل واله‌تر و شیدا شدند
 از پی حسن نگارم رهروان معرفت
 پیش دیبا بساف رومی بنده دیبا شدند
 تا گل اندر بوستان چون روی معشوقم شکفت
 خیل عشقم در گلستان همچو گل پیدا شدند
 تا گل رخسار آن مه ناگهان آمد پدید
 گلبنان پیش نگارم همچو گل رعنا شدند
 نو عروسان بهاری ناگهان دیدند دوش
 چون سمن سیمای او جمله سمرسیما شدند
 بادهای مشک‌بار و باغهای مشک‌بوی
 پیش زلف یسار عنبر یسار من رسوا شدند

۱- تحفة العرفان چاپ خالقاہ، رشته علوی.

دیده‌های عاشقان از حسن آن شیرین نگار
 پر ز اؤلؤ بسار همچون بچه دریا شدند
 تا پدید آید خط و خال خطایی وار او
 جان و دل در غارت از خط خوش بغما شدند
 چشم من چون چشم و امق خون فشان شد در چمن
 تا چو چشمش همچو چشم ساحر عذرا شدند
 تا به صحرا سبزه‌ها چون خط آن مه شد همی
 عاشقان لایزال‌ی عاشق صحرا شدند
 در فتاد از پای جان و دل ز دست زلف او
 لیکن از قد بلندش واله و والا شدند
 دل ز سودای جمالش مست جاویدان شد دست
 چشمهای خون فشانم مست این سودا شدند
 چون قدم در رفرف^۱ قدسی نهادم نیم شب
 چرا کران عشرت من زمره حورا شدند
 چون مرا دیدند شاهان مشاهده در قدم
 در مشاهده‌های ربانی همه بینا شدند
 باز پیران معارف در مجالسه‌ای غیب
 چون شراب از دست من خوردند همه برنا شدند
 در مقامات بذایت چون بر من آمدند
 در یکی ساعت همه بر گنبد اعلی شدند
 صاحبان حضرت انسم در آن شب کمترین
 در میان عاشقانم خسرو و دارا شدند
 از اشارات خرابیه‌ای من در ماجرری
 عارفان حضرت حق جمله اندر و^۲ا شدند

۱- لام مقام اسرائیل.

۲- واشدن، شگفته و بی تکلف شدن و از عجب بر آمدن.

چون مرا دیدند عشاق جهان غیب غیب
 از حیای روی من در عزت عنقا شدند
 طالبان معرفت در راه عشق ذوالجلال
 از فروغ نور علم کامل و دانا شدند
 چون برآمد آوه و غوغا زمن در وقت صبح
 عاشقان مست و واله در سر غوغا شدند
 در زمان من عزیزان ممالک در جهان
 از نهیب وجد حالم در جهان تنها شدند
 سروران دور عشقم چون زمن گشتند مست
 پیش رخسار چو ماهم بنده و مولی شدند
 چون معارجهای من اندر شب یلدا بود
 شب روان معرفت اندر شب یلدا شدند
 کعبه آزال و آباد از در من پیش گیر
 ز آنکه زهاد زمان در بسادی بطحا شدند
 آفتاب شرق عشقی بگذر اندر برج دین
 چون مه و خورشید تو در خانه جوزا شدند
 در جهان عاشقان حق جوی بی همتا شدی
 نیک نامان حقایق ، از تو بی همتا شدند
 زلفهای چون چلیپا^۱ جان نماید مرتورا
 زان دو چشمم در حقیقت کافرو ترس^۲ا شدند
 چون تو را باشد به نقد امروز وصل ذوالجلال
 منکران دولتت در غصه فردا شدند
 چون تو را دیدند شاهان دو عالم در جهان
 از حسدهای کمالات کافرو ترس^۳ا شدند

۱- صلیب.

۲- عیسوی.

۳- در اینجا به معنی صفت فاعلی فارسی (از بن مضارع ترس + الف) می باشد و منظور این است که پادشاهان از کمال تو ترسیدند.

در ربایند دوزخ آن نازک فر اجان بی درنگ
ماجرا جان جهان را از خری اعدا شدند

۹- قصیده زیر از روح الجنان می باشد (ص ۱۶۱)

منم آینه سپهر جمال	گشت پید از من شמוש شلال ^۱
راسخ علمم اندرین عالم	شاهد شه نهاد صاحب حال
گیتی آباد عشق جان منست	یافتم در شباب عشق وصال
از شراب دتو ^۲ سر مستم	خورده ام صدهزار بحر زلال
شاهد شاهد ^۳ قدم چو منم	دارم از هر چه دون اوست ملال
چو بگریم بگرید ابر دژم	چون بنالم بنالد ارض و جبال
شاه عشاق و شاهند قدمم	بنده خاسامند ^۴ رستم و زال
در ره عاشقی چنان گشتم	که ندارم درین زمانه مثال
ارنی گویم اندرین میدان	لاولن ^۵ نیست در طریق سئوال
نکته معرفت چو گویم من	نبود در زبان دهر مقال
روز و شب باشم اندرین ره مرد	شیر بساید براه من به قتال
در عزب خسانه وصال منم	بی خبر از غدو ^۶ از آصال ^۷
نزد من سجده می برند عقول	گشته خم چرخ پیش من چون دال ^۸
از شراب حلال حق مستم	می خورم کاسهای مسالامال
عارفان جهان به من شادند	عاشق من بود دل ابدال
کشف اعظم که دید در عالم؟	جز من اندر مبادی احوال

۱- شلال: پراکنده

۲- شراب قرب خداوندی.

۳- منظور از شاهد قدم خداوند است.

۴- گمغام.

۵- لا یعنی نه و لن به معنی هرگز است.

۶- صبحگاه

۷- شام.

۸- یعنی همچو شکل دال خمیده است.

در علوم خدای ، بحر منم	علما نزد من شده چو قلال ^۱
کوه قاف سعادت در عشق	ره روان پیشمند ^۲ همچو تلال
نور عزت لباس جان منست	زانک هستم ز نور در اجلال ^۳
پادشاه جهان عشق منم	ملك عشقم مباد هیچ زوال

۱۰- قصیده زیر از تحفة العرفان است (ص ۱۲۳)

هر شب که سر به طارم^۴ خضرا بر آورم
گرد از قسام^۵ عرش به غوغا بر آورم
در گاه صبح زمزمه ای چون کنم ز شوق
فریادها ز گلشن جوزا بر آورم
چون ارغوان صبح بر آید ز شاخ شرق
خوناب دل ز دیده چو صهبا بر آورم
گلپانگهای^۶ عشق ز نم هر شبی به چرخ
شور از کنسار قلعه مینا^۷ بر آورم
آمد زمان آنکه از این خانه دژم
آرامگاه جهان سوی بسالا بر آورم
گر عندلیب جان خموش آورم به بانگ
آواز درد بلبل گویا بر آورم
جان از قرار کون بر آورده ام به عشق
پای نهاد از گل دنیا بر آورم

۱- الدك.

۲- مذهب پیش مذهب.

۳- جمع جل به معنی پوشاك و لباس.

۴- مغلور آسمان است.

۵- جمع قمه یعنی بلندی.

۶- نسخه خانقاه گلپانهای.

۷- در روح الجنان صها آمده است.

در خواب کشف رفته‌ام اصحاب کهف وار
 نساگه سر از خماری مناجا^۱ بر آورم
 از عشق، شور و فتنه بر انگیزم از جهان
 وانگه در انبساط محاکا^۲ بر آورم
 اندر عالم معرفتم صد زبان بود
 وانگه به سر جمله معما بر آورم^۳
 چون مست عشق او شدم اندر جهان عشق
 رخس کیسان بدامن هیجا بر آورم
 غرقه شدم به بحر جلال ازل چنان
 کز دم هزار لؤلؤ لالا بر آورم
 با رستمان عشق به صحراء ذوالجلال
 نعره زنان نفس به محاببا^۴ بر آورم
 در حلقه مجاورت عشق اگر شوم
 هر لحظه سر به سر^۵ مجساراه بر آورم
 هر شب که سوی عالم معنی شوم نهان
 اول قدم بتارک جیوزا بر آورم
 چون سیل‌های دیده فشانم ز خون دل^۶
 دریای خون ز صخره صمّا بر آورم
 چون از شراب قرب «دنا» مست گشته‌ام
 اقدام جان به سوی «تدلی» بر آورم
 گردم ز نیم ز نفحت روح وصال حق
 بسوی هزار گلبن بویا بر آورم

۱- شاید مخفف معاجات باشد.

۲- یعنی حکایت، لیکن در نسخه دانش‌پژوه: مکاحا.

۳- نسخه دانش‌پژوه «وانگه به رمز جمله بغما بر آورم».

۴- معارضه.

۵- همگامی، در نسخه خاتقاه «محاراه آمده است».

۶- نسخه دانش‌پژوه: جان.

جلباب^۱ چرخ کهنه شود هر شبی ز نو
 من از صفای آه مطر^۲ را بر آورم
 ساغر کشان شوم سوی صحرای لم یزل
 پس لشکر قدم سوی صحرا بر آورم
 پیدا شود هلال جلالش بناگهان
 چون نوخواهان^۳ (؟) همیشه من اورا بر آورم
 از خم «صبغة الله»^۴ جان را کنم برنگت
 وانگه برنگت جامه مصفا بر آورم
 خنیاگران عرش بگریانم آن شبی
 کز شوق ناله های سویداه بر آورم
 بس پرده ها بسوزم اندر حجاب غیب
 چون از نهاد آتش سودا بر آورم
 آن صبح دم که آدم از آن دم بر آورد
 آن دم ز سر^۵ نکته اسماء^۶ بر آورم
 چون شربت شراب وصالش مرا بود
 آشوب چین و خلخ^۷ ز یغما بر آورم
 دامن کشان ز شوق به قاف اندرون شوم
 وز تاب درد عزلت عنقا بر آورم
 چون روح قدس هم نفسم شد در آسمان
 شاید که بانگ رمز مسیح^۸ بر آورم

۱- لباس رو.

۲- تازہ.

۳- خواهان، در فرهنگها بمعنی آرزو آمده است و شاید [چون نوگهان] درست تر باشد.

۴- (قرآن ۲/۱۳۸).

۵- نقطه صیاهی مرکز و ته دل.

۶- (قرآن ۲/۴۱).

۷- شهری در ترکستان.

چون در سثوال «أرنی» مست آمدم ز شوق
 پس آه گرم از آتش موسی بر آورم
 در خانه قلندر یکتا ز نغمه قمار
 وانگه هزار داو [بسه عذرا] بر آورم
 غواص بحر علم لدنی شدم ز لطف
 لؤلؤی معرفت خضر آسا بر آورم^۲
 رخت خزانہ ملکوتی ز خاک کدان
 سوی سرای عالم اسرا بر آورم
 چون در قدم سفر کنم از «لا» به «هو» روم
 از «لا» هزار منزل عمیا بر آورم
 چون در بحار و صفش صد غوطه خورده ام
 درها ز ستر «هو» به تنها بر آورم
 چون جان به نور قدرت او متصف شدست
 نبود عجب که صد ید بیضا بر آورم
 چون روح را جناح ز عشق آمد و ز شوق^۳
 هر لحظه جان به عرش معلا بر آورم
 گر طفل دینه عسدم غم مخور بمن
 من طفل دینه در ره فردا بر آورم^۴
 از منتها زنند دم آنسان که عارفند
 من وصل در طریقه مبدا بر آورم
 حسن و جمال آینه جان ما شدست
 بس آینه ز صورت زیبا بر آورم

۱- (لرآن ۷/۱۴۳).

۲- این بیت در نسخه دالرشهزه نیامده است.

۳- نسخه خالقاہ عشق.

۴- این بیت نیز در نسخه دالرشهزه نیامده است.

آمد زمان آنکه مطایای^۱ معرفت
 پر بار شوق و عشق به عقبای بر آورم
 دامن کشان شوم سوی حضرت بر اقدس
 دست طرب به سایه طوبای بر آورم
 چون دیده گشت پر ز جمال و جلال دوست
 آنکه ز هر دو کون تبرای بر آورم

۱۱- ایضاً قصیده زیر نیز از تحفة العرفان نقل می شود (ص ۱۲۷)

بیا تا پای دل از گل بر آریم	بیا تا دست از این عالم بداریم
بیا تا کار دنیاسها بر آریم	بیا تا بند گردون بگسلانیم
بیا تا تخم نیکوئی بکاریم	بیا تا بردباری پیشه گیریم
چو ابر نوبهاری خون بیاریم	بیا تا از دل و جان در غم یار
ز هر چه آن کثرت خود را کم آریم	بیا تا در بساط حسن جانان
چو شیران شکاری پای داریم	بیا تا در بسلا و امتحانش
به عشق اندر، کم از ذره شماریم	بیا تا هر دو عالم پیش عشقش
گزینیم و بهانه در نیاریم	بیا تا در مرادش بی مرادی
سر اندازی کنیم و سر نخازیم	بیا تا پیش امرش همچو مردان
دم اندر دم هنوز اندر خم داریم	شراب الفت دردش کشیدیم
عیار هر عیاری را عیاریم	به دار الضرب عشق او چو اکسیر
بیا تا در غمانش جان سپاریم	چو دل غارت شد اندر شوق عشقش
بیا تا ما دل پر غم بیاریم	در آن مجلس که گوهرها فشانند
برای نورهی جان نو آریم	بیا تا در ره آورد وصالش
که ما هر شب به لیل اندر نهاریم	شبهانگ فلك خود نیک داند
بدان ای جان که ما مرغان پاریم ^۲	همه مرغان عالم نو پرانند ^۳

۱- نسخه دالش پژوه، جلاء، و مطایا حیوان سواری است.

۲- در ماخذ «لوهرالد» می باشد.

۳- نسخه دالش پژوه باریم.

همه بیکار می گردند از این کار
 در این میدان سفلی گاه ناورد^۱
 در اقلیم معارف مرکب عشق
 در آن مجلس که مردان و صالحند
 ز مقطعه‌های کون و آفرینش
 چو طوفان وحدتم سیلاب راند
 میان لشکر عشاق حضرت
 بهارستان مشتاق ازل را^۲

به جان جان که ما خود عین کاریم
 به مر کبه‌های ربانی سواریم
 بگرد نقطه وحدت مداریم
 و رای دست مجلس از کباریم
 در آن میدان چو، بینی بر کناریم
 در آن طوفان وحدت پایداریم
 ز اختیار همه عالم خیاریم
 چو بینی از نگارستان نگاریم

۱۲- قصیده زیر از کتاب روزبهان بقلی چاپ استانبول است **دوله ایضاً**
قدس الله سره العزیزه

(سریع)

از نفسم تازه شود ملك دین
 گر بنماید رخ در زنگبار
 رنگد هم لعل ز رخسار خویش
 آنکه ندیدست دو چشم زمان
 در گل ما رنگ نمودست آن
 پای نهم بر فلک و بگذرم
 ملك مرا باشد در معرفت
 خاتم عشق است در انگشت من
 از گل و دل پای بر آورده‌ام
 گوهر دل دارم در غیب غیب
 خالص زمینم ز زمین بهشت
 پای نهادم به قمام فلک

پیش رخم سجده کند حور عین
 از رخ من رنگ شود همچو چین
 از رخ من جمله جهان لاله بین
 و آنکه نه بشنید دو گوش زمین
 خیز و بیا در گل ما این بین^۳
 سر بفرازم ز مکان و مکن
 مرکب چرخ است مرا زیروزین
 نکته دردم شده نقش نگین
 رخت نهادم بر چرخ برین
 لشکر جان دارم اندر کمین
 دور زمانم نه ز دور سنین
 رفتم تا عرش به جبل المتین

۱- یعنی جنگ.

۲- نسخه خالقاه: نگارستان بستان.

۳- این بیت و بیت ماقبل آن در اکثر مآخذ ذکر شده است و ما هم در قسمت قطعات همین کتاب بدان اشاره کرده‌ایم.

بسر در غیب است سرای دلم
 گنج معارف دل پردرد ماست
 يك سخن از ما [و] جهانی حکیم
 عقل نو آموز علوم منست
 در سخنم سحر سریان همد
 همدم عیسی منم اندر جهان
 زاده آدم زدم اولم
 ملك دو عالم بر من وزن نی
 گرچه حسودم بغرض گفته است
 من چو گل سرخ دهان پر ز زر
 چشمه حیوان منم و دیگران
 پای کجا دارد [و] روباه پیر
 در ملکوت از پی اسرار عشق
 زانکه منم نزد جهان آفرین
 نور تجلی بودم در دو چشم
 نیست درین نکته مرا شاهدان
 روح منست از دم آن صبحدم
 از رخ من نور برد مه به شب
 خلق من از خلق رسول خدای
 داده حق دان نه ز دست زمان
 جان گرانمایه پر از درد اوست
 از دم ما شد ملکوت قدم

خانه جانم ز جهان یقین
 گوهر عشق است درو دردین^۱
 هر نفس از دردم [و] درّی ثمین^۲
 نکته سحرست بنظم مبین
 سجده کنند از دل بی کبر و کین
 زاده آن دم زدم آستین
 اینکسم ای جان خبر راستین
 زانکه ز دل رفت ثمان و ثمین
 گاه چنانی تو و گاهی چنین
 تازه رخم همچو گل یاسمین
 مهر ندارند و غم بار کین
 پیش دو صد پنجه شیر عرین^۳
 بسر دل فریاد کند حق یمین^۴
 چون الف و لام و سربی و سین
 زانکه منم در ره او طور و تین
 آنکه نشینند یسار و یمین^۵
 آنکه بدان زاد [د] و روح الامین
 نور تجلی بودم در جبین
 زانکه نبینی تسو بر ابروم چین
 بوده عشقست نه کفر و نه دین
 سینه بد از عشق و دلم شد حزین
 پر ز هیاهوی و صدا و این^۶

۱- دلیده و جای نگهداری گنج.

۲- گرا بیاها.

۳- بیشه و صحرا.

۴- مو کند.

۵- چپ و راست.

۶- ناله.

شَهَقَه^۱ ما هر سحری بر فلک
 گسر شناسی سخنم در علوم
 جمله حقایق بود اندر صفات
 جان من از جوهر عشق آمدست
 در دم عشقم نبود همدمی
 هر چه بگویم همه بر جان نیوش
 هیچ مخر زرق و فوس و هوس
 وانکه در افتد به تنگ چاه در
 وانکه شود دشمن جان ولی
 جان مرا مست شراب قدم

چرخ بر آرد بسماع و طنین
 غَض^۲ بود نص^۳ نه غَث^۴ و سبین^۵
 آنچه ندانند کهن^۶ و مهین^۷
 گر چه تنم مست ز ماء مهین^۸
 در ره عشاق ندارم قرین
 هر چه بیارم همه بر دل گزین
 زانکه نباشد ره ابله جزین
 باد دل و جاننش، همیشه غمین
 نساب ابلیس شود^۹ آن لعین
 شرب دلم هست ز کاس معین^{۱۰}

۱- لهره زدن.

۲- تازه و خندان.

۳- لهایت هر چه زی.

۴- لاغر و کم گوشت.

۵- لربه و چاق.

۶- کوچکتر.

۷- بزرگتر.

۸- (قرآن ۵۳/۸).

۹- در اصل: شواد، وشوات، ثبت شده بود.

۱۰- (قرآن ۴۵/۳۷).

۲- مثنویات

مثنویات شیخ روزبهان

این اشعار در کتاب روزبهان نامه به عنوان «تحفة العرفان، شیخ
ابونصر روزبهان بقلی است»

۱- مثنویات^۱ [فی الصفات ذات باری تعالی]

ای قدیمی که در جلال قدم	نبود ذات تو قرین عدم
قدس ذات تو را بدایت نه	عز وصف تو را نه‌ایت نه
ای مهیمن به عزت و جبروت	وی مقدس به قدرت و ملکوت
ای عیان عیان به وصف صفات	وی نهان نهان به عزت ذات
۵- قدرتت بی علاج در افعال	صنعت بی مزاج در احوال
عالم و قادر و سمیع و بصیر	حی و قیوم و ذوالجلال و خبیر
وصف نعتت مبین اسماء	عین ذاتت مقدس از ایما
نه حیات تو منبع انفاس	نه ترا وحشت و نه استیناس
نه به ذات تو تفرقه ره یافت	نه تعدد صفات تو بر تافت
۱۰- نه جلال تو را عدیلی هست	نه به عزت ترا بدیلی هست
ای منزّه ز خفاطر و افکار	وی مقدس ز ظلمت و انوار
علما عاجز اندرین معنی	حکما واله اندرین دعوی
صد هزاران هزار دل خون شد	دیدگان صدهزار جیحون شد
هیچ کس را نهاد و نیرو نه	نیز کس را دو قطره در جو نه
۱۵- همه در «لا» و «لم» شده عاجز	همه را نقد وقت شد حاجز
عقل راه عبودیت رفته	«وحده لا شریک له» گفته
«لا» چو دروازه عدم بر بست	«هو» حصار است در رهش پیوست
نبود عقل را درین ره گام	نه در اقلیم عشق او را نام
کفر و دین در جناب حق رفته	هر دو حمد و ثنای حق گفته
۲۰- هر دو رفتند تا سرای ازل	نور می آوریده نزد اجل

۱- بعضی از اشعار این قسمت با تغییراتی در تحفة العرفان لوه شیخ روزبهان آمده است و چنانکه مشاهده می‌شود باز شیخ روزبهان در هرودن این اشعار از حکیم سنای بهر وی کرده است (نگاه به مثنویهای حکیم سنای تصحیح مدرس رضوی).

خاطر عقل در رهش و سواس
 نشده عقل مدرك ذاتش
 روح گوینده اندرو حیران
 وهم گشته تراب منهاجش
 ۲۵- مصدر عقل نور برهانش
 عقل از شرع نكته آموزد
 عز ذاتش ز وهم بیرونست
 نفس تزویر بند نقش خیال
 عقل در کوی عشق متواری
 ۳۰- عقل و علم و خیال و اندیشه
 خاطر رهنمای در وی پست
 بی نشان را نشان نبتوان کرد
 قدس ذاتش چو روی بنماید
 هست عقل اندرین سرای غرور
 ۳۵- خورده در راه معرفت تشویر
 عقل کل، خانه زاد اودانش
 عقل از وسر آن جهان گیرد
 آن دلی کز جلال حق گیرد
 عقل را عقل ازو و ایمان زو
 ۴۰- او بسیار است صورت آدم
 روی خوبان چین بیارایند
 بی خرد را خرد ببخشد او
 پر ز امرش همه زمان و زمین
 دفتر علم در جنسان کرده
 ۴۵- واهب عقل و معرفت او دان

ای منزله ز عقل و فهم و قیاس
 نشده دل محیط آیاتش
 جان جوینده خون دل و گریان
 فهم گشته اسیر معراجش
 عقل گشته است خاك میدانش
 وانگه اندر کمال حق سوزد
 نتوان گفت عین او چو نیست
 نرسد در جلیل جل جلال
 که رسد در جلالیت باری
 شده اندر وصال بی پیشه
 جان گوینده در جلالش مست
 سم افعی گزاف نتوان خورد
 عقل و جان را وجود بر باید
 جان جان را به اذن حق دستور
 تا که کشف قدم کند تزویر
 نفس کل حرف چین او خوانش
 جان از او عمر جاودان گیرد
 جز جمال و جلال نپذیرد
 روح را روح ازو و عرفان زو
 بر رخس اوفتاد صبح قدم
 تا به عشاق خویش بنمایند
 زیرکان را وقار پوشد او
 پر ز حکمش همه مکان و مکین
 منبع حرف در زبان کرده
 بودن کون و معرفت زو دان

۲- فی المعرفة

عارفان سرای هفت اقلیم همه از عجز کرده جان تسلیم

عجز در راه او بود ادراك
 نبود ذات^۱ او محاط عقول
 حدثان با قدم بیامیزد
 ۵۰- عقل اگر چند رهبری داند
 در ثنایش بود زبان اخرس
 آفرینش دلیل و برهانش
 جانها واله اندرین میدان
 سبحات جلال او دیدند
 ۵۵- مدرك او نگشت سر قدم
 قدس ذاتش خیال نپذیرد
 تا نبینی به جان جان ذاتش
 انبیاء واله اند بر در او
 در قدم واجب الوجود آمد
 ۶۰- گر نه کشف جمال وی بودی^۲
 رهنما گر نه او بدو بودی
 کرده تعریف خویش در آهات
 هر که را خلق رهنما باشد
 عارفان در مقام صدق و صفا
 ۶۵- در بیابان او همه شیران
 هر که در راه معرفت دم زد
 همه در وصف او مقال محال
 در جلال تو روح پروانه

ور تو دعوی کنی بود اشراك
 نه شهودش بود به وصف حلول
 بل ز قهر قدیم بگریزد
 چون به ذاتش رسد فرو ماند
 ورنه ندانی ز جان جان بررس
 وصف او کرده ستر قرآنش
 در جناب جلال سرگردان
 طمع از عین ذات بهریدند
 زانکه نبود قدم به وصف عدم
 وانکه جان آفرید کی میرد
 کی شناسی به ستر آیاتش
 اولیاء خاک راه و چاکر او
 و از مراد دو کون جود آمد
 عشق در جان خلق کی بودی
 به حقیقت خدا نه او بودی
 وانگهی داد، ره به وصف صفات
 کی به در گاهش آشنا باشد
 نقدشان هست محض محو و فنا
 روبه معرفت شده ذیبان
 عالم عقل را به هم زد خود
 ای منزله ز وهم و فهم و خیال
 در جمال تو عقل دیوانه

۳- فی الوجدانية

احدیت صفات بی عددش
 ۷۰- ذات او انقسام نپذیرد
 صمدیت جلال بی مددش
 عقد وحدت شمار کی گیرد

۱- در اصل «داد» از روح الجنان برداشته شد.

۲- در اصل؟ «گر نه کشف جلال او بودی» از روح الجنان برداشته شد.

آنچه در عُدو حصر ما آید
 قدمش وصف لایزالی دان
 قلت و کثرت از خدایی دور
 آنچه در عقل و علم نپسندند
 ۷۵- انتظام جهان ز وحدت دان
 واحد است و منزّه از اشراق
 نبود در جلال او چونی
 گر نه وصف جلال او بودی
 همه در عشق مدح او گویند
 ۸۰- ازل اندر ابد زمان گیرش
 عارفان در جلال او مستند
 گر وصالش جمال بنماید
 سبحاتش اگر شود پیدا
 يك تجلی از او و صد که طور
 ۸۵- عارفان جلال بباکند
 نفسی کز میان جان باشد
 شاهدان جمال در صحوند
 چون به بطنان غیب حق جویند

در حقیقت به حق کجا شاید
 ابدش نعت ذوالجلالی دان
 برترست او ز خاطر مهجور
 [کی] ^۱ به ذات قدیم بر بندند
 گردو بودی نبودی این اتقان
 نشده مدرک دل دراک
 برتر از جسم و جان وافزونی
 کی دل خسته خاک او سودی
 همه از جان وجود او جویند
 ذات او از ازل نهان گیرش
 همه در تحت عز او پستند
 جان عشاق غرقه برباید
 دل خلق جهان شود شیدا
 يك تدلی و صد هزاران جور ^۲
 وز دو عالم به يك دمی پا کند
 مشک صفوت به عرش برپا شد
 حاضران جلال در محوند
 «وحده لا شریک له» گویند

۴- فی التقدیس

شبه در عز ذات او نبود
 ۹۰- چونی از قدس ذات او منفیست
 سبحات جلال او جان را
 نه نظیرش بود به عز صفات
 نقش گرما به دان خیول و خیال
 قدمش در حدود نامیزد

ذات او بی صفات او نبود
 صفتش از صفات خلق بریست
 کرده بسی مثل سر انسان را
 نه عدیلش بود به وحدت ذات
 او منزّه بود به قدس جلال
 وین سخن از حلول برخیزد

۱- در ماخذ [که] بوده است.

۲- شاید «نور» درست تر باشد.

۹۵- هرچه در عقل و فهم و وهم آید
 متشابه جلال تفرید است
 متحیز مگسوی ذاتش را
 آنچه بر ترز خاطر و افکار
 عین ذاتش منزله از چه و چون
 ۱۰۰- کسی بسود خلق مثل و مانندش
 جان جانها بسوخت سرقدم
 در میسایین وحدت ذاتش
 قاصر مدح روح گوینده
 به تلفف گرفته روح امین

آن تو باشی وان ترا شاید
 استوا و نزول توحید است
 متمکن مخوان صفاتش را
 حق بود آن نه پرتو انوار
 نعت او کرده جان و دلها خون
 وانکه او را خدای خوانندش
 تا بیان کرد در دل آدم
 کون يك خردلی ز آیاتش
 عاجز امر نفس روینده
 نکته علم او ز رمز مبین

۵- فی التنزیه

۱۰۵- کنه ذاتش به وهم درناید
 نه بدایت به ذات او معروف
 چرخ و اجرام و دهر سرگردان
 باعث طبع عنصر پرکار
 نه زمان قالب وجود و عدم
 ۱۱۰- واهب جان جان و صورت ماست
 گشت پیدا به عز لاهوتی
 خون دل ریخته ز دیده روح
 آینه کرد روی آدم را
 نامه مهربان جان خوانی
 ۱۱۵- گربه دریای ذات غوطه خوری
 عقل در راه بندگی ماند
 نام او رهبر صفت باشد
 اسم در راه حق مسمادان
 نام او گنج نامه صفت است

قدس او فهم و عقل بر باید
 نه نهایت به نعت او موصوف
 همچو گوی اند، در خم چوگان
 خالق کون و دهر و لیل و نهار
 نه مکان گشته است ظرف قدم
 کرد با ما هر آنچه خود می خواست
 بی حلاولی ز سر ناسوتی
 عقل را داده صد هزار فتوح
 وانگهی در دمید آن دم را
 گر تویی پس ز اهل قرآنی
 گوهر و لؤلؤی فنا ببری
 به همه نامهاش بر خواند
 دُر و یاقوت معرفت باشد
 وان همه در یکی، یکی را خوان
 به همه نامهاش معرفت است

۱- در اصل «کون يك خردل دست از آیاتش».

۱۲۰- هر چه در حیّز وجود آید
حرکات و سکون ز عالم نیست
سرعت کاف و نون نفاذ قدر
خشم و خشنودیش ملال مدان
از تغیر جلال او پیا کست

۱۲۵- اندر افعال دوری و زودی
کفر و دین در ره از ل رنگست
چون ره دین و کفر در بستی
عرق جان بیار و کام بشوی
عارفان راه او به جان رفتند

۱۳۰- او منزله ز نقش و افزونی
ذات او در طهارت تنزیه
در ثنا گر همه زبان باشی
به حقیقت چو معرفت گویی
هر چه آری ز علم و عقل و دلیل

۱۳۵- به ارادت مخصص اشیاء
نقش بند عدم به علم قدم
صنع او را مقدر قدرت
عقل را داده صنع خود اجرا
مرکب صنع، عقل بی آلت

۱۴۰- صورت ملک در تو بنگارید
عین جمع است از حقیقت کل
نور آدم چرخ حسن قدم
نقش آینه صفت دانش
آفتاب اندر آب می نگری

۱۴۵- نور مصباح مشرق آزال
قسمتش کرده حسن را تقسیم

همه امرست آنچنان باید
جز به امر قدم مسلم نیست
چو مشیت بود چه سود حذر
قهر و لطفش به هم نوال مخوان
لطف و قهرش چو زهر و تریا کست

نه ز عجز است و خشم و خشنودی
زان سبب در نهاد تو جنگست
تا ابد از نهاد خود، رستی
وانگه او را به مهر نام بگوی
وانگهی مدح بی زبان گفتند

وز حد و کیف و چندی و چونی
پاک ازین گفته‌های با تشبیه
کاذبی چون تو در میان باشی
وز نهان نهان تو حق جوئی
در حقیقت بود همه تعطیل

به عنایت مصور احیاء
مبدع نفس و صورت آدم
آوردست فعل در صورت
تا بدانند حقیقت اسرا
قبله جان صفات بی علت

همچو اصداف پر زمروارید
زود بگذر مایست بر سر پل
نقش او کرده در سرای عدم
نامه گنج معرفت خوانش
نقش تزویر عقل می نخری

در دمدست روح بی آجال
کرده پیدا به احسن التّویم

عرش و کرسی و جنت و عالم
 رنگت طاووس صبغة الله دان
 عقل را کرده منبع معنی
 ۱۵۰- آتش و باد و خاک تحت فلک
 بارگاه زبرجدی برداشت
 حجر دای نه ز زر و پیروزه
 چرخ را کرد همچو دولابی
 بست در یکدیگر طبایع را
 ۱۵۵- همه از معرفت و سیلت را
 نردبان پ سایه دان همه آیات

کرده پیدا ز صورت آدم
 خاک رنگین ز صبغة الله خوان
 نفس را کرده قسابل دعوی
 کرده یکرنگ چون طباع ملک
 اندرون و برون بهم بنگاشت
 قبله ها ساخت بهر دریوزه
 آسیایی میان گردابی
 تابود جسم و جان شرایع را
 مدرک کس نگشت ذات اله
 منتهای نگشت کشف صفات

۶- فی تقدیس الباطن

شاه راه ازل بپیمایی
 نامه گنج رنج دان در راه
 صیقل جان شواندرین پرگار
 ۱۶۰- گرچو آینه دل کنی صافی
 گر ز او باش طبع باز رهی
 پرده برگیر تا در آید جان
 هرچه جز جان [بنه] از عرصه جان
 نقطه و دایره روان و دلست
 ۱۶۵- روح در پرده بقا بینی
 دیده جان به نور روشن کن
 ملکوتست خانه جانانت
 آینه جان پاک پر نورست
 هرچه جز حق فنا کن اندر گل
 ۱۷۰- هرچه در دیده محض ادراکست
 تا نسوزی نهاد خود پیشش

گر تو یکدم ز خود بیاسایی
 چون بیایی ز حق امان درخواه
 وانگاه از نفس و دل دمار بر آر
 پیش مردان عشق کم لافی
 در ره عاشقان تو مسرد رهی
 پس بدانی حلاوت ایمان
 تا ببینی جلال جساویدان
 زحمت دل ز خیل آب و گل است
 گر تو مسرد حقیقت دینی
 وز کلام قدیم جوشن کن
 جبروت است محض ایمانت
 و اندر آینه نقش صد حورست
 تا ببینی جمالش اندر دل
 در ره حق بدان که اشراکست
 کی شوی شاه دور و درویشش

بی زبان بساش در دم اذکار
 آدم دیگری نمیدانی
 شش در، کفر راه ایمانست
 ۱۷۵- نفس آدم بگیر و گل بگذار
 صیغه الله نشان تسو حیدست
 عشق از کشف کشف می خیزد
 نردبان پایه علوم و عمل
 سست پیمان مباش در ره دین
 ۱۸۰- جهدمقرون [به] سر توفیقست
 کاهلی جز طریق خذلان نیست
 دم صادق یکی هزار بود

بی مکان بساش در ره افکار
 بلبل مستی و نمی خوانی
 نفس اماره محض برهانست
 وز همه کون جان و دل بردار
 قبله الله جمال تفریدست
 چون بدیدش ز دیده خون ریزد
 برساند ترا پیام ازل
 تا بیابی ز حق صفات امین
 و بیابی نشان تحقیقست
 مرد کاهل ز اهل عرفان نیست
 وان نفسها ز حق شکار بود

۷- فی خلق الانسان

کرده تقویم صورت آدم
 نقطه و دایره به هم در بست
 ۱۸۵- صورت کون داد نقشت را
 ساخت دل را خزانه اسرار
 آن سبب که به اصل فطرت کرد
 خلعت سرخ را از آن پوشید
 منعقد کرد در سرای قسار
 ۱۹۰- طور چارم چو در نهان خانه
 طور پنجم چو جسم گشت تمام
 پس بیار است صنع ربانی
 شهر صورت به عقل [و جان] بسپرد
 چون بیار است صورت انسی
 ۱۹۵- جان در آینه گلش پیدا
 روح مصباح آبگینه او

نقش بنسب عدم بعلم قدم
 فطرت از فیض اولی پیوست
 کرد از خون ناب فرشت را
 همچو آینه [از] پر از انوار
 و اندر وقوت طبیعت کسرد
 و اندر آثار طور برجوشید
 فیض قدسی ز ایزد جبار
 مضمحل شد چو در زمین دانه
 بست در هم خدای لحم و عظام
 نفس آدم به روح روحانی
 جان ز جان راه آن جهان بسپرد
 زنده کردش به قوت قدسی
 گشته روح القدس بدوشید
 پر ز نور صفات سینه او

بیکی دم دو کون ببریده
این همه لطف ایزدی دانش
به دو دیده خدا [ی] را دیده
پسر آدم صفی خوانش

۸- فی الرضا والتسلیم

در مقادیر خانه آزال
۲۰۰- زشت و نیکوز قالب تقدیر
در عزب خانه قضا بنوشت
عنصر عالم است چار اضداد
فصل دو آمد اندرین پرگار
او به قدرت محرك اشیاست
۲۰۵- گر به حکم ازل شدی راضی
هم حیات آمدست و هم آجال
از یکی مصدر آمدش تصویر
کار اهل کنشت و اهل بهشت
امر او کرده جمله را اوتاد
دایه مهر بان لیل و نهار
به حقیقت حیات هر احیاست
رو که در شهر دل شدی قاضی

۹- فی صفت آدم

جان آدم ز قوت قدسیست
فلق صبحدم ز سر قدم
سرناسوت بود [ه] در باغش
رفته در آشیانه ملکوت
۲۱۰- لوح اسرار آن جهانی شد
خلف آمد نهاد آدم را
فطرتش از سلاله انسیست
در دمیده به آدم و مریم
مرغ لاهوت بوده در داغش
دیده حق را به دیده لاهوت
شاهد ملک جاودانی شد
هر که دریافت سر آن دم را

۱۰- فی الترغیب

در دروازه ازل بازست
بن و بنیاد جان ز تن بر کن
غافلان در خیال و در وهمند
۲۱۵- خیل کوران خیال اندیشند
سر این نکته عاشقان دانند
به همه گفته هاش ایمان آر
نص قرآن و نکته اخبار
در جهان ازل اجل بازست
فقل آن در تویی بدم بشکن
واز طریق عقول بی فهمند
زان ز کشف صفات درویشند
حرف این رمز عارفان خوانند
وز خیال محال دست بدار
جان جان کرده بر همه ایثار

۱- در اصل: این هم «آدم» بوده است که قایم درست است.

قدرتش کرده فعل آبتن
 ۲۲۰- بسته دریکدگر معاش و معاد
 متکلم به عین قرآنست
 آنچنان کامدست می خوانش
 ظاهر و باطنش همه قرآن
 ستر تنزیه عین تنزیلست
 ۲۲۵- عارفان غرقه اندرین دریا

از برای عقول دانستن
 همه از بهر کار کون و فساد
 متعظم به ستر برهانست
 وصف ذات قدیم می دانش
 جان ارواح اندرو قربان
 هر یکی را هزار تساویست
 عاشقان واله اندرین صحرا

۱۱- فی الصمت

آن زبانی که شد زبده خاموش
 صمت شد حکمت اربدانی تو
 ورنجات از بلاهی خواهی
 چون زبان تو دفتر گویاست
 ۲۳۰- در دوازه سخن بستم
 ۲۳۱- چون خموشی نجات روزبه است^۱

تلخیش نزد عقل و جان شدنوش
 حرف عشقست اگر بخوانی تو
 روها کن ز ماه تا ماهی
 جان جان تو گلبن بویاست
 وز خیال دو کون وارستم
 هر که خاموش گشت روزبه است

تم المختصر الموسوم بتحفة العرفان

من کلام العاشق المحقق الشطاح ابی محمد روزبهان بن ابی نصر البقلی-
 الفسوی، قدس الله روحه، بحمد الله وعونه.

۱- در اصل چنین بوده است «روزبهانست».

۳- غزلیات

چون فروشد زورق از دریای اخضر نیم شب
شد جهان مانده^۱، چون دریای عنبر نیم شب
سر نهادند از تحیر خلق بر بالین خواب
من ز خواب غافلان برداشتم سر نیم شب
بارگاه عشق را چون دیدم از اغیار پساك
حجره خاص فلك را كوفتم در نیم شب
در گشادندم که تنها^۲ بودم و دل سوخته
طالب و عاشق چو ابراهیم آزر نیم شب
چون درون اندر شدم دیدم جهانی را چو خود
چشمها پر اشك و رخ پر گوهر و زر نیم شب
صد هزاران عیسی و موسی و ابراهیم و نوح
بر سر از خاك تحیر کرده افسر نیم شب
ای بسا سر قدم کاندر سحر که میزنند
ارغنون عاشقان در سر آزر نیم شب^۳
(تحفة العرفان ص ۱۲۹)

در من نگر که نر گس خون خوارم آرزوست
با من بگو که لعل گهر بارم آرزوست
سنبل ز گلستان تو بر گیر يك زمان
کز شور عشق طره طرازم آرزوست

۱- نسخه دانش پژوه؛ مانده.

۲- نسخه دانش پژوه؛ در گشادندم تنها.

۳- نسخه خالقا؛ از عیون عاشقان در سر آن مر....

پنهان مکن بسه زیر کله زلف عنبرین
 زیرا که مشک خالص تا نام آرزوست
 برگیر پرده از رخ چون ماه آسمان
 کان عارض چو سیم و سمن دارم آرزوست
 صد مساجرا ز درد تو دارم بسیار گوش
 کز تباب درد، گفتن اسرارم آرزوست
 خونم بسوخت چون دل لاله ز فرقت
 باز آی کان رخاں چو گلزارم آرزوست
 آن قد همچو سرو تو اندر میان گل
 در برگرفته مست دگر بارم آرزوست
 رخسار رومیانه بسیار و صلیب زلف
 کز نو حدیث گبری و زنتارم آرزوست
 حلاج^۱ وار دست بر آرم به کوی دوست
 زیرا که قتل و ضرب و سر دارم آرزوست
 با یار کج کلاه شراب و سماع و چنگ
 آشفته وار بر سر بازارم آرزوست
 در مجلس وصال دمام به وقت صبح
 رطل گران ز دست تو عیارم آرزوست
 دراعه چاک کرده و در دست جام می
 افتاده مست بر در خمارم آرزوست
 مستم چو عندلیب ز درد فراق تو
 بنمای رخ که دیدن گلزارم آرزوست
 (روح الجنان ص ۳۳۶)

دلم از آفرینش برتر افتاد
 چو اقدام قدم والان افتاد

بیا که^۲ جان جانم در بر افتاد
 معین گشت کار عشق تو وحید

۱- در اصل؛ عیاروار بوده است.

۲- در تحفة العرفان؛ (بناگه).

من از بحر قدم ساغر کشیدم	ندانم مرترا این باور افتاد
به صحو اندر حقیقت راه میرو	چو دل از شور و مستی برد افتاد
به قاموس قدم صد غوطه خوردم	به دستم این صدف از گوهر افتاد
سپاه صبح چون در تاخت ناگاه	جهان اندر جهان پر زیور افتاد
بسر در بحر وحدت غوص کردم	به دستم زان صدف این گوهر افتاد
چو تیغ آفتاب از شرق برجست	همه روی زمین بر خنجر افتاد
هزاران بیضه کافور در صبح	ز شادروان شب در اختر افتاد
ز هر دو کون دامن در کشیدم	مرا در «فقر فخری» خوشتر افتاد
هزاران مهتران اندر ولایت	بر من این زمان بر کیهنتر افتاد

(از تحفة العرفان ص ۱۲۸)

یوسف مصری، که دست از عشق تو ببریده اند
 شاهد عصری که عشقت را به جان بخریده اند
 نرگس رعنائات جاننا در بساتین قدم
 شاهدان ذوالجلالی در ازل ورزیده اند
 چو [ن] رخ زیبای تو دیدند عشاق جهان
 از برای وصلت از هر دو جهان ببریده اند
 عاشقان خورشید عزت در رخ تو یافتند
 الحق آن خورشید در روی تو شاهد دیده اند
 مفلسان دهر پیمای برای روی تو
 هر زمان دریای خون از دیده ها پیمیده اند
 سالکان انس و خلوت در مجالسهای وصل
 از فراق رویت ای جان دم بدم پرسیده اند
 بالغان عقل در بازار اسرار بقاء
 از کمال شوق رویت همچو من شوریده اند

۱- این بیت در تحفة العرفان نیامده و از روح الجفان ص ۲۴۲ نقل شده.

صد هزاران خلعت حسن و جلال از وصف او

هر زمان از دست رضوان ازل پوشیده اند

(تحفة العرفان ص ۱۲۸)

دوش بسا یار در سفر بودم	برش از شام تا سحر بودم
در وصال جلال خلوت او	از گل سرخ تازه تر بودم
از فروغ جمال او همه شب	بارخی همچو ماه و خور بودم
بوسه باران شده در آن مجلس	زانکه من با سماع و زر بودم
لب او بود نقل مجلس من	زان لب لعل باده خور بودم
همچو پروانه سوختم صد بار	چون شدم نیست زنده تر بودم
ناوک تر کشش پیسای پی بود	من در آن بزم پر خطر بودم
شکری داد از لب لعلش	من که بودم که با شکر بودم
داستان غمش نگفتم دوش	گویی آنجا همه سمر بودم
عاشقان پیش او ستاره بدند	من در آن کوکبه قمر بودم
همه شب وصل بود و فصل نبود	گرچه آن شب بهر هگذر بودم

(از روزبهان بقلی نسخه استانبول ص ۱۲۶)

۲- قطعات

صد هزاران همچو موسی بیش بوده در رهش
زانك هر سنگی به راهش بر مثال طور بود
هر که را توقیع دادند از جمالی بر کمال
«لن ترانی» بر سر توقیعه‌ها منشور بود
(ص ۴۲۰ شرح شطحیات)^۱

گه جان نشان تست و گهی تو نشان جان
جان خاك توست و خاك ره توست جان جان
گر هیچ دیده صورت جانرا اثر ندید
اینك به لعلهای تو پیدا نشان جان
(ص ۶۵ عبهر العاشقین)

بایزید ار بگفت سبحانی نه ز جهلی بگفت و ویلانی
آن زبانی که راز مطلق گفت راست جنبید کو انا الحق گفت
(ص ۱۴۷ عبهر العاشقین اقتباس از حدیقه سنایی ص ۱۱۳)

عاشقان را روی چون گل باشد اندر بوستان
زاهدان را روی از خشیت مزعفر کرده اند
من شراب از کاس قربت می خورم در بزم وصل
لاجرم روی مبارک چون گل تر کرده اند
(ص ۱۸۱ روح الجنان)

از جذبه جلال جمالش چو یافتم
سر در سر وصال و جمال و بها کنم

۱- غالب اشعاری که در شرح شطحیات و عبهر العاشقین آمده است با از صفای است وها از خود شیخ می باشد که ما در اینجا آنچه از صفای نیست و بطن قوی از خود روزبهان است نقل می کنیم.

چون در عیان کشف ازل دم نمی زنم ز وصل

صد عرش در بساط ازل چون هبا کنم
(ص ۱۹۶ روح الجنان)

در شهبه های وجد سحر که چو دم زنم

عالم پر از این و طنین و صدا کنم
از طیبهای لطف تر نرم به وقت صبح
دیوانگان عشق قدم را دوا کنم
(ص ۲۰۹ روح الجنان)

مر کب عشق از و رای چرخ اخفی می بزم

واز بحار لایزال ساجر از سر می خورم
کسوف شده آینه حق، حق شده پیدا ازو

من به چشم جان [در آن آینه جان بنگرم]

(ص ۲۲۳ روح الجنان، تصحیح شده داخل کروش از استاد بدیع الزمانی است)
آنچه ندیدست دو چشم زمان و آنچه نشنید دو گوش زمین
در گل ما رنگ نموده است آن خیز و بیا در گل ما آن بین
(روح الجنان - تحفة العرفان - شدالازار - هزار مزار - فارسنامه ناصری - مقدمه
عبر العاشقین - نفحات الانس و نیز از قصیده چاپ ترکیه)

در این زمانه منم قاند صراط الله ز حد خاور تا آستانه اقصی
روندگان معارف مرا کجا بینند که هست منزل جانم به ماورای ورا
(تحفة العرفان - شدالازار - هزار مزار - نفحات الانس - مقدمه عبر العاشقین و
(بیت اول آن ضمن قصیده ای در روح الجنان آمده است)

ای ترا با هر دلی رازی دگر هر گدا را بر درت نازی دگر
صد هزاران پرده دارد عشق دوست می کند هر پرده آوازی دگر
(از روزبهان نامه ص ۴۸ به نقل از جنگ خطی)

لشکر رعد مواجید دلم نزدیکند

که ز صولات همه آفاق بهم در گیرند

۱- اصل: من به چشم جان، جان در آینه می بگرم.

چون شود زنده جهان از دم علم دل من
 عاقلان بسادم عیسیش برابر گیرند
 چون زمن یادکنان در ره افلاس آیند
 شاه و خاقان بر من چاکر و کهنتر گیرند
 لفظ خوب خوش من در سخن نغز بدیع
 خوشتر از کار گر عسکر شکر گیرند
 عاشقان نامه عشقم همه بر دیده نهند
 عارفان غاشیه من همه بر سر گیرند
 چون به اجلال جلال رخ من در نگرند

ز آفتاب صفت منزلت و فر گیرند
 (ص ۲۲۹ روح الجنان)

به حقیقت که من نگفتم شرك	گر همی راست داریم سو گند
هر که [از خالق] ^۱ گریخت شد و اصل	رسته باشد ز هر نشیب و بلند
در میان اصطلام ^۲ و صحو ^۳ نور است	منزل عاشقی است هفتصد و اند
گر ببودی منازل اندر حال	رو که رستی ز سخره و تروند ^۴

(از روزبهان بقلی چاپ استانبول ص ۱۲۸)

وله ایضاً

لطافت کلمات برند در اشعار	زبان سید مروی و نطق اعشی ^۵ را
هر آنکسی که مقام تو را شود منکر	مقیم خواهد بود او جحیم و مأوی را
دو چشم روشن بادش هر آنکه روی تو دید	از آنکه یافت مقام لقا و بشری را ^۶

۱- در اصل، [دو حق].

۲- اصطلام، در اصطلاح صوفیانه غلبه حق بود که بنده را مقهور خود می گرداند.

۳- صحو حالت صوفیانه بمعنی هوشیاری.

۴- تروند بمعنی لوهر و لوهاوه است.

۵- نام دو نفر از شعرای معروف عرب.

۶- مؤده و لوید.

خورد بمقعد صدق^۱ او شراب عین یقین بگاه کشف معظم جمال مولی را

(از چاپ استانبول)

بیا تادست از این عالم بداریم	بیانا پای دل از گل بر آریم ^۲
بیا تا بردباری پیشه سازیم	بیا تا تخم نیکوئی بکاریم
بیا تا از غم دوران از آن در	چو ابر نوبهاری خون بباریم
بیانا همچو مردان در ره دوست	سر اندازی کنیم و سر نخاریم

(از جنگگ خطی کرکی به نقل از روزبهان نامه ص ۴۷)

در دولت معارف صاحب قرآن تویی

در ملک کواشف صدر زمان تویی

هستند همچو انجم، ابدال و اولیاء

واندر میان کوكب، شان زبرقان^۳ تویی

اندر جنان قدس که خوانها نهاده اند

برنه قدم که در دو جهان میهمان تویی

گر چه به اند دولتیان سرای عشق

لکن در آفرینش روزبهان تویی

(روح الجنان ص ۱۶۱ به نقل از دیوان المعادف)

وله ایضاً (مزارع)

در عنصر دو کون زخاک تو جوهر است

زیرا چو اصل عنصر در هر مکان تویی

اندر مزارع ملکوت و جهان قدس

ای سایه حقیقت حق، قهرمان تویی

هستند عاشقان حق اندر نهان نهاد

از غیب حق عیان و عیان عیان تویی

۱- (قرآن ۵۴/۵۵).

۲- در ضمن تصدیقه ای در تحفة العرفان آمده است.

۳- زبرقان، ماه تمام.

گر چه نبوت آمد خاص اندرین جهان
 با انبیاء در آن دو جهان هم عنان تویی
 گر صد هزار کواکب عشاق حضرتند
 اندر میان جمله بدو داستان تویی
 مرغان عرش در ملکوت قدم برند
 لیکن در آن جهان همه را آشیان تویی
 در گنج احسن صور کم^۱ نفس جان تست
 ای تازه روی نقش صفت در جهان تویی
 در عالم جلال ازل روح اولی
 بنمای رخ که قبله کر و بیان تویی
 اندر شهود غیب گلستان وصل تست
 احسنت وزه که بلبل آن گلستان تویی
 هستند نامه گویان چون شاخ زعفران
 در باغهای حکمت حق ارغوان تویی
 اهریمنان مسلک دعوی چو روبه اند
 در بیشه های عشق چو شیر زبان تویی
 در رمز مشکل ملکوتی و سیر و سر^۲
 ای عقل، عقل و جان و جهان ترجمان تویی
 در راه حق قوافل اسرار می روند
 بنمای رخ که رهبر این کاروان تویی
 قطبی که در جهان معارف کسی ندید
 گر هست ای نگار جهان بی شک آن تویی^۳
 از روح ذوالجلالی اندر جهان علم
 بنگر در آینه که مرآن را نشان تویی

۱- (قرآن ۲۰/۶۳).

۲- مصرع اول این بیت در روح الجنان آمده لیکن مصرع دوم در آنجا چنین است: «چون هست، بی گمان به یقین این زمان تویی» رجوع شود به مفردات همین کتاب.

از عقل عقل بنگر، روح الامین ز عشق
 دانند عاشقان که از آن سرمان تویی
 بی مرکب اند اهل دعاوی در آن جهان
 الحق به اسب و افتر و برگستوان^۱ تویی
 جسمیست عالم و همه بی جان زعف تو^۲
 قوتی بده به جسم که خوشتر ز جان تویی^۳
 (از روزبهان بقلی چاپ استانبول)

۱- برگستوان، پوششی که روز جنگ بر اسب می نهادند.

۲- زعف، بر جای کشتن کسی را.

۳- به نظر می رسد که ابیات قطعه اخیر بالضم ام ابیات قطعه ماقبل که از روح الجفان نقل کرده ایم قصتی از لک قصیده شیخ بوده باشد.

۵- دوبیتی‌ها و رباعیات

من دوش بخانه قلندر بودم نادان ترا از آن شاه سکندر بودم
تا روزه شرط خلوت اندر بودم بیدار شدم، چو حلقه بر در بودم
(ص ۴۰۴ شرح شطحیات)

اشعار زیر از عبهر العاشقین نقل شده است.^۱
مجنون روزی سگی بدید اندر دشت
نانش می‌داد و گرد آن سگ می‌گشت
گفتند که مهر سگت از بهر چه خاست؟
گفتا روزی به کوی لیلی بگذشت
(ص ۲۱)

* *

من خود صنما سوخته خرم بودم
وز عشق تو من کشیده دامن بودم
تو نیز بیامدی به آزدن من^۲
در شهر مگر دست خوشت من بودم؟
(ص ۲۶) ونیز شطاح فارس

* *

در عشق تو خفته همچو ابروی توام
زیرا که نه مرد دست و بازوی توام

۱- به نظر می‌رسد اشعاری که در نسخه عبهر العاشقین چاپ خالقاء تحت عنوان «رباعیه» آمده است از خود روزبهان باشد.

۲- نسخه خالقاء: تو از چو دامم کشیدی درهای.

در خشم شدی که گفتنت ترك منی
بیزارم^۱ ازین حسدیت، هندوی توام
(ص ۳۷ و ۳۸) ونیز شطاح فارس

* *

بوسی ز لبث بمن ده و جان بستان
ور زلف تو کافر است، ایمان بستان
ور در غم تو ز دل شده تقصیری
از جان به لب رسیده تساوان بستان
(ص ۴۴) ونیز شطاح فارس

* *

در جستن جام جم جهان پیمودم
روزی ننشستم و شبی نغمودم
ز استاد چو وصف جام جم بشنودم
خود جام جهان نمای جم من بودم
(ص ۴۹) و شطاح فارس

* *

حل غم روزگار در مشکل ماست
و آن در که کسی یافت در جنگل ماست
کافاه محنت زدگان منزل ماست
از کشتن قصاص فلک هر ساعت
که گردن و گه جگر نصیب دل ماست
(ص ۲۸ و ۵۱)

* *

قومی که به آفل نگراید دلشان
جز کوی حقیقت نبود منزلشان

۱- چاپ خانقاه: یکذاشتم این.

و فتی که شود کار بر ایشان مشکل
جزز بساده گشاده نکند مشکیشان
(ص ۵۵)

* *

این آن سخنست که بنده دوشست گفته است
پنهان ز همه خلق بگوشت گفته است
امروز همه شهر حدیث من و توسست
این راز مگر حلقه گوشت گفته است
(ص ۶۳)

* *

خود را به حیل درفکنم مست آنجا
تا بنگرم آن جان جهان هست آنجا
یا پای رساندم^۱ به مقصود و مراد
یا سر بنهم همچو دل از دست آنجا
(ص ۸۶)

* *

گاهی چو شکر مباح و گاهی چو شر ننگ
گه جفت کمان مباح و گه تیر خد ننگ
چون بوقلمون مگرد از رنگ بر ننگ
یا بر سر صلح باش یا بر سر جنگ
(ص ۱۰۹)

* *

از هر چه کشد می نخورد: چتوان کرد
وز هر چه فروشد نخرد، چتوان کرد؟
گوید مگری و می زند، چتوان گفت
بازد، بدغا و می برد، چتوان کرد؟
(ص ۱۱۱)

* *

۱- به نظر می رسد که: «رساله» بهتر باشد.

یکسو کشم آن زلف ستیغ از رخ تو
تا باز که دارم بتیغ از رخ تو
این دیده گرینده چو میغ از رخ تو
گر نیست شود نیست دریغ از رخ تو
(ص ۱۱۴)

* *

با دل گفتم دلا، ز سوداش هنوز
وه، می نخری^۱ عشوه فرداش هنوز
خود سیر نگشتی ز جفاهاش هنوز
دل گفت: مرا چه دیده‌ای، باش هنوز
(ص ۱۱۸)

* *

ای دل: قدح بلاش چون نوش بکش
صد بد ز برای روی نیکوش بکش
تا حلقه بند گیش داری در گوش
او کم نکند، تو پنبه از گوش بکش
(ص ۱۲۷)

* *

ای ترک، ترا شمع جهان خوانم من
وصل تو حیات جاودان خوانم من
چال ز نسج ترا و زلفین ترا
از مشک رسن، ز سیم کان خوانم من
(ص ۱۳۱)

* *

کی بو که سر زلف تو در چنگ زخم
صد بوسه بر آن رخسان گلرنگ زخم

۱- چاپ خاتقاه: می بهری.

در شیشه زنم مهر و هوای دگران
در پیش تو ای نگار، بر سنگ زنم
(ص ۱۳۵) و شطاح فارس

* *

گر با تو وفا کنم نمی‌دارد سود
ور با تو جفا کنم بی‌آزاری زود
مانند لبان تو همی باید بود
باریک و نزار و خامش و خون‌آلود
(ص ۱۳۷)

اشعار زیر از روح‌الجنان است
بی عارض خوب یار، سرور مباحش
بی چهره آن شاهد مشهور مباحش
در حجره وصل اگر نباشد راحت
بسیاری ز در سرای او دور مباحش
(ص ۱۷۶) روح‌الجنان

* *

گر از لب گل‌نگ تو می نوش کنم
علم و خرد و هوش فراموش کنم
فارغ ز دو کون گردم ای زیبا یار
گر با تو دمی دست در آغوش کنم
(ص ۱۹۲) روح‌الجنان

* *

رباعیات زیر هم از مأخذ مختلف نقل شده است.^۱
عشق آمد و جان و دل فرا جانسان داد
معشوقه به جان خویش ما را جان داد

۱- درهاورقی مقدمه عهده‌العاشقین نقل شده است که چند رباعی از زوزبهان درضمن اشعار منتسب به داوود سعید ابوالخیر آمده است، (ابوسعید ابوالخیر مقدمه نفیسی صفحه ۵۹).

زین گونه پیام‌ها که او پنهان داد

يك ذره به صد هزار^۱ جان نتوان داد

(نقل از شرح رساله قدسیه «الهی سیمایی» ص ۴۲۰ که این رباعی را از

روزبهان نقل کرده)

گر تاب بر آن زلف نگون اندازی

زه‌باد ز صومعه بسرون اندازی

ور عکس جمال خود بروم اندازی

بتها به سجود سر نگون اندازی

(تحفة العرفان - مقدمة عبهر العاشقین - ریاض العادین، مجمع الفصحاء،

روح الجنان، طرایق الحقایق)

دل داغ تو دارد ارنه بفروختمی

در دیده تویی اگر نه بر دوختمی

جان منزل تو ست، ورنه روزی صد بار

در پیش تو چون سپند بر سوختمی

(فارسانه ناصری، آثار العجم، مقدمة عبهر العاشقین، ریاض العارفین،

مجمع الفصحاء، و در روزبهان نامه فقط بیت دوم آمده است).

تا چند سخن تراشی و رننده زنی

تا کی به هدف تیر پراکنده زنی

گر يك سبق از علم خموشی دانی

بسیار بدین گفت و شنونده زنی

(فارسانه ناصری، آثار العجم، مقدمة عبهر العاشقین، ریاض العارفین،

مجمع الفصحاء)

اشعار زیر به نقل از مقدمة روزبهان نامه ص ۴۶ از هفت اقلیم و تذکره

واله است.

تا در پی لذات هوی خواهی شد

انصاف بده که بینوا خواهی شد

۱- در اصل: جهان.

دیدی که چه کردی از کجا می آیی
بنگر که چه می کنی کجا خواهی شد

* *

زنهار در آن کوش که باشی پیوست
مقبول کسان گرت بر آید از دست
مگذار که افتی از نظر مردان را
هر چیز که از طاق دل افتاد شکست

* *

تمثال رخ ترا بچین بردستند
آنجا که مصوران چابک دستند
در پیش مثال روی تو بنشستند
انگشت گزیدند و قلم بشکستند

* *

برخیز که عاشقان به شب راز کنند
گرد در بام دوست پرواز کنند
هر جا دری بود به شب در بندند
الا در دوست کان به شب باز کنند
(از آتشکده آذر بیگدلی)

* *

ای دل به سحر بخیز و آهی می کن
استغفاری ز هر گناهی می کن
تا چند به عیب دیگران می نگری
در تو بره خویش نگاهی می کن
(از جنگ خطی به نقل از روزبهان نامه)
ای دل سرکوی دوست ز افغان خالیست

بام و در و روزن از نگهبان خالیست

۱- عجیب است این رباعی تا سی سال پیش که من طفل بودم، بیشتر روستاییان لمبای، از حفظ در مزارع می خواندند.

گر زانکه به جان باختنت میلی هست
برخیز و کنون در ا که میدان خالی است^۱

* *

ای تازه جوان بشنو از این پیر کهن
یک نکته که هست مایه و مغز سخن
یاری که در او معرفتی نیست مگیر
کاری که در او منفعتی نیست مکن^۲

* *

هر رند که در مصطبه مسکن دارد
بسویی ز من سوخته خرمن دارد
هر جا که سیه گلیم آشفته دلی است
شاگرد منست و خرقه از من دارد

* *

گر بـا خود و بیخود نفسی بنشینی
وز هر چه جز اوست دامن اندر چینی
در هر چه کنی تعقل او را یابی
در هر چه کنی تفکر او را بینی
(روزبهان نامه ص ۴۶ - ۴۸)

دی آینه خویش به صیقل دادم
روشن کردم به پیش خود بنهادم
در آینه عیب خویش چندان دیدم
کز عیب کسان هیچ نیامد یادم
(آثار و احوال روزبهان، دکتر میر)

رباعیات زیر از روح الجنان است
تا سایه مشک بر گل انداخته ای
بس دل که ز درد عشق بگداخته ای

۱- این دوبیت در روح الجنان هم آمده ولی از قول مطربان نقل شده است (ص ۲۱۳).

۲- در اصل: نکن.

تا غالیه بر گل و سمن ساخته‌ای
از جان و دلم صبر بپرداخته‌ای
(ونیز تحفة العرفان)

* *

در کوی قلندر بگذشتم شب دوش
ناگاه گرفتم آن صنم در آغوش
سری که نهان بود گرفتم در گوش
تا روز همی گفت مرا نوشانوش

* *

دل خسته نرگسان رعناى تو شد
جان بسته زلفین چلیپای تو شد
قدم چو الف بود همیشه صنما
چون نون خمیده پیش بالای تو شد

* *

تا دولت وصل بر نظام است مرا
کار همه آفاق به کامست مرا
تا می ز لب یار به جامست مرا
راه ازل و ابد دو گامست مرا
(ونیز تحفة العرفان)

* *

گل گشت خجل ز روی تو در بستان
وز نرگس خون خوار تو مسکین مستان
زلفین تو در دست رهی افتاده ست
زنهار سر زلف ز مستان مستان

* *

گل را همه ساله یاد روی تو بود
مشک تبتی ز بوی موی تو بود

۱- روح الجمان: جان رهی.

در راه قدمهای تو ای سرو سهی
عنبر که بود، که خساك کوی تو بود

* *

با لشکر عشاق سواری چه خوشست
با معشوقان سست، مهاری چه خوشست
در وقت معاشرت شراب و گل سرخ
با نر گس مست جو بیاری چه خوشست

* *

دوشم همه شب کلاله بر گوش تو بود
قوت دو لبم ز لعل خاموش تو بود
خونابه که می چکید از چشم رهی
آن عارض گلرنگ و بنا گوش تو بود

* *

شب هست و شراب و حجره خالیست مخسب
عطارد فلک بباد شمالیست مخسب
در بزم شهنشی نواهای طرب
از پرده شهرود جلالیست مخسب

* *

رباعیات زیر از تحفة العرفان نقل شده است:
چشم از رخ خوبت آفتابی دارد
حسن از قبل روی تو تابی دارد
مسکین دل شوریده سرگشته من
کز تاب سر زلف تو تابی دارد

* *

سودای تو بگیرفت سر آستیم^۱
گژ کرد به جملگی همه راستیم

۱- یعنی آستینم، آلتدراج.

دیوانه همی خواستی ای دوست مرا
دیوانه شدم چنانکه می خواستیم

* *

ای بر سر بازار تو جانها همه لاش
وز دست سر زلف تو سرها همه فاش
لعل لبست آورد ز عشاق دمار
تا خود چه کند عارض گلرنگ تو باش

* *

و رباعی زیر فقط در تحفة العرفان ص ۱۴۳، چاپ خانقاه آمده است.
دل در هوس رخ چو باغ ارم
خون گشت زبسکه خورد خوناب غمت
جانی دارم فدای خاک قدمت
از پای درآمده زدست سمت

دوبیتی‌ها

رخ معشوق خواهی جان بر افشان
غبار مستی از دامان بر افشان
سرو سامان نگنجد در ره عشق
قلم بر کش سرو سامان بر افشان

(از کتاب نجم الدین کبری تألیف منوچهر محسنی ص ۴۹)

اگر آهی کشم صحرا بسوزم جهان را جمله سر تا پا بسوزم
بسوزم عالم را کارم نسازی چه فرمایی بسازم یا بسوزم
(فارسی نامه ناصری، مقدمه عبهر العاشقین، ریاض العارفین، مجمع الفصحاء،
طرايق الحقایق)

وش روی تو گل جوشد دست وقایش و بوشد دست
روی گلشن دوست مسو شخن بس کس گوشد دست
دو بیتى فوق که به لهجه نیریزی است از صفحه ۱۱۳ تحفة العرفان
نقل شده است.

(شاید معنی این دوبیت که به زبان نیریزی است چنین باشد)
به به روی تو همچو گل شده است گلی که بسوی آن بقا دارد
روی گلرنگ دوست من گفتگوی بسیاری شده است)

* *

گفتم ای ایزدت سرشته ز نور وی ز عکس رخ تو دیر چو حور
ای زمان از تو عید و آدینه وی زمین از رخ تو آئینه
(تنها در عبهرالعاشقین چاپ خانقاه ص ۵)

۶- مفردات

ابیات زیر از کتاب عبهر العاشقین است.^۱

سریست نهان ز همت آدمیان آن را که نمودند بریدند زبان
(ص ۷۸)

بنمای به زیرکان دیوانه در مصحف باطل آیت حق را
(ص ۸۳ و ۱۲۳)

حلقه بر در نتوانم زدن از دست رقیبان
این توانم که بیایم به محلت به گدایی
(ص ۸۵)

این شعر در غزل بسیار معروفی از سعدی به مطلع:
«من ندانستم از اول که تو بی مهر و وفایی
عهد نابستن از آن به که ببندی و نپسائی»
در قسمت طبیات سعدی آمده است.

(در بعضی نسخه‌ها بجای، از دست رقیبان، از بیم رقیبان است)، اما چون سعدی بعد از شیخ روزبهان می‌زیسته است. سعدی یا این شعر از روزبهان گرفته است. (بقول جناب آقاسی «استاد بدیع الزمانی» این شعر آنقدر معروف و مشهور بوده است که سعدی اشاره‌ای به گوینده اصلی آن نکرده است) و یا بعدها نویسندگان اشتبهاً این شعر را در کتاب عبهر العاشقین ذکر کرده‌اند.

۱- روزبهان در کتاب عبهر العاشقین علاوه بر این که به عنوان شاهد و مثال اشعاری از دیوان سنایی و حدیقه وی نقل می‌کند ابیاتی هم، از صفای با تغییراتی، از خودش آورده است. اصولاً شیخ در اشعار خود از صفای بهره‌وری کرده و این موضوع می‌رسد که شیخ با عقاید سنایی موافق بوده و با آثار وی کاملاً انس داشته است و ما در میان اشعاری که در عبهر العاشقین آمده است آنچه که تشهیر دادیم که از صفای نیست در اینجا ذکر می‌کنیم.

سر بر آر از گلشن تحقیق تا در کوی دوست
کشتگان زنده بینی انجمن در انجمن
(ص ۹۹)

چون نمودی جمال، عشق بتان شد هوس
رو که ازین دلبران کار تو داری و بس
(ص ۱۰۳)

بد دلی شرط نباشد چو ره عشق روی
من و زلف تو، تو کائنات علی الله حکیم
(ص ۱۱۴)

با من بساز، دانم بر تو سبک نشیند
جانم مسوز، دانی بر من گرانتر آید
(ص ۱۲۳ و نیز ص ۹۹ شرح شطحیات)

پرده دار عشق دان اسم ملامت بر فقیر
پاسبان در شناس آن آب تلخ اندر بحار
(ص ۱۲۶)

آن کس دانند حال دل مسکینم
کو را هم ازین نمد کلاهی باشد
(ص ۱۴۷ و ص ۵۶ شرح شطحیات)

تک بیتی های زیر از شرح شطحیات می باشد:
حل غم روز گار در مشکل ماست
و آن در که کسی نیافت در جنگل ماست
(ص ۵۶)

دل نیست به جای دل غمش می بینم
جان هست ولیک در همش می بینم
(ص ۱۲۲)

در ره پوشیدگی هرگز مشو
بر سر کویی که باشی فاش باش
(ص ۱۷۷)

۱- درعبر العاشقین و شرح شطحیات: «هاما» از چاپ خانقاه برداشته شد.

جای طواف گاه نیابی ازو نشان^۱
 بسا زحمتی که جای نیاید درو قدم
 (ص ۱۷۸ و عبهرالعاشقین ص ۴۰۱)
 زان چشم و دو ابروی کش دلبر من
 سیری کسی داند این دل کافر من
 (ص ۲۵۳ و نیز روح الجنان)
 جایی که تو بگذری و برگیری پی
 گل روید و لاله روید اندر مه دی
 (ص ۲۵۵)
 من ندیدم سلامتی ز خسان گر تو دیدی سلام ما برسان
 (ص ۳۹۴)
 زاد این راه عجز و خاموشیست
 قوت و قوت مرد کم کوشیست
 (ص ۳۹۷)
 صف اول که پرده عین اند در خرابات قاب قوسین اند
 (ص ۴۵۲)
 اگر خلوت همی خواهی ز نااهلان ببر صحبت
 که از دام زبون گیران به عزلت رسته شد عنقا^۲
 (ص ۵۹۹)
 ابیات زیر بطور متفرقه از منابع مختلف جمع آوری شده است.
 چو نال ناله بنوازم، شود بلبل چو مستان مست
 چو زبر و بم کشم درهم، شود خامش هزار آوا^۳

۱- تصحیح از استاد محترم آقای بدیع الزمائی است و در اصل مصرع اول این طور بوده است «جایی طواف گاهی از غیر بی نشان».
 ۲- این بیت است از یکی قصاید سنایی با این تفاوت که در قصیده سنایی مصرع اول این طور است: «وگر از رحمت همی ترسی، ز نااهلان ببر صحبت».
 ۳- آثار و احوال روزبهان دکتر میر ص ۸۸، به نقل از «آلند راج»، و نیز در قصیده چاپ ترکیه.

رخ معشوق خـواهی جان برافشان
 غبار هستی از دامن برافشان
 (هفت اقلیم و تذکره واله)^۱
 گر طپد دل به سر کوی تو، معذورش دار
 چه کند عادت مرغان گرفتار است این
 (جُنُگ خطی کرکی)^۲
 قطبی که در جهان معارف کسی ندید
 چون هست، بی گمان به یقین این زمان تویی^۳
 (روح الجنان)
 بامن سخن ار گویی از شعر سنایی گو
 رو نظم نظامی را بر فرق فرزدق زن
 (آثار عجم و مجله دانشکده ادبیات شیراز بدون ذکر مأخذ)

۱، ۲- به نقل از مقدمه روزبهان نامه.

۳- این است با تغییراتی در بخش قطعات چاپ استانبول هم ذکر شده است.

فهرست نام اشخاص (اعلام)

- آدم (ع): ۱۲۱، ۱۰۳، ۱۰۱، ۸۲، ۷۶، ۷۱، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲
- آزر: ۱۳۴
- آلبارسلان سلجوقی: ۱۷
- ایاتراب نخشی: رجوع شود به ایوتراب
- ایاعمر اصطخری: رجوع شود به ابوعمر
- ابراهیم ادهم: ۳۷، ۳۶، ۱۳، ۹
- ابراهیم خلیل (ع): ۹۲، ۸۳، ۴۴، ۳۸، ۱۳۴، ۱۰۰
- ابراهیم سلفی: ۵۰
- ابلیس: ۱۲۲
- ابن سالبه: ۳۵
- ابن سینا = ابوعلی سینا
- ابن عربی: ۴۲، ۲۵
- ابن عطا: ۸۵
- ابن مریم = فخرالدین
- ابو اسحاق ابراهیم شهریار کازرونی: ۳۵، ۵۱، ۳۶
- ابوبکر (صدیق): ۸۴
- شیخ ابوبکر شهاب الدین محمدرزبهان: ۵۷، ۶۴، ۵۸
- شیخ ابوبکر ابی طاهر: ۵۶
- ابوبکر شبلی: ۸۵، ۶۶، ۹
- ابوبکر عمر بن محمد: ۵۱
- ابوبکر محمد بن خطیب: ۳۶، ۳۵
- ایوتراب نخشی: ۳۷، ۳۶، ۳۵
- ابوجعفر حداد: ۳۷، ۳۵
- ابوالحسن احمد بن محمد بن جعفر بیضاوی: ۵۱
- شیخ ابوالحسن خرقانی: ۴۸، ۱۴
- شیخ ابوالحسن کردویه: ۲۸
- ابوحنیفه: ۹۰
- ابو حیان توحیدی: ۱۰
- ابوالخیر (صفی الملة والدین): ۵۸
- ابوذر: ۸۵، ۹
- ابوذر بن جنید الکسیکی: ۵۵
- ابوریحان بیرونی: ۱۴
- شیخ ابوسعید ابوالخیر: ۱۴، ۴۸، ۱۴۸
- ابوالصفاء واسطی: ۵۲، ۵۱
- ابوطاهر سلفه: رجوع شود به صدرالدین
- شیخ ابو عبدالله خبری (خفری): ۵۵
- شیخ ابو عبدالله: ۲۶
- ابو عبدالله محمد بن خفیف شیرازی: ۳۶، ۳۵، ۳۷
- ابوعلی شتیق بلخی: ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۹
- ابوعلی نحوی فسوی: ۱۶
- شیخ ابوعمر اصطخری: ۳۷، ۳۶، ۳۵
- ابوالقاسم جاوی (زاهد): ۵۵
- ابوالقاسم قشیری: ۱۴
- ابوالقاسم محمود بن عبدالکریم (خطیب): ۳۶، ۳۵
- ابولهیب: ۴۶
- ابو محمد الجوزک: ۲۳
- ابو محمد: رجوع شود به روزبهان
- ابو منصور بن ابوالعباس المسترشد بالله: ۱۷
- شیخ ابونجیب سهروردی: ۵۵، ۴۰، ۲۵
- ابونصر = روزبهان
- ابی محمد بن روزبهان: ۳۱

ابی نصر = روز بهان
 شیخ ابوالوفاء: ۵۰
 ابویزد = بایزد = بایزد بسطامی
 اتابک بن سعد: ۴۳
 احمد = حضرت محمد (ص)
 احمد خسرویه: ۸۵
 احمد بابا سودایی: ۳۸
 احمد بن محمد نهروالی: ۳۸
 احمد = فخرالدین
 اخوان الصفا: ۱۰
 ادريس: ۹۶، ۸۲
 ادوارد براون: ۱۶
 ارشدالدین نیریزی (فقیه): ۲۲، ۴۰، ۴۹، ۵۶
 ارمینا (نبی): ۸۲
 اسحاق (نبی): ۸۳
 اسرافیل: ۸۷
 اسماعیل: ۸۳
 اسماعیل قالی (قاضی القضاة): ۵۸
 اشعیا (نبی): ۷۹، ۸۳، ۱۰۰
 اصحاب کهف: ۱۱۶
 اصیل الدین محمد شیرازی: ۵۶
 اعشى (شاعر عرب): ۱۴۰
 ام هانی: ۸۴
 الهی سیمایی = عبدالله
 الیاس: ۸۳
 امیر المؤمنین = علی (ع)
 اویس قرنی: ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۸۵
 اهریمن: ۹۵، ۹۸
 ایلیا = الیاس
 ایوب (نبی): ۸۳
 باباطاهر همدانی: ۱۴
 بایزد بسطامی: ۹، ۸۵، ۱۳۸
 بدیع الزماني (عبد الحمید): ۱۳۹، ۱۵۶، ۱۵۸

بسایی = فسایی
 بلال: ۸۵
 بودردا: ۸۵، ۹۸
 بوعلی سینا: ۱۰، ۱۴، ۹۷
 شیخ بهاء الدین یزدی: ۵۲، ۵۴، ۵۵
 پیغمبر اکرم = محمد (ص)
 تاج الدین محمود اشتهی: ۵۲، ۵۳
 تکلة بن زنگی: ۲۴، ۲۷
 جاگیر کردی: ۲۵، ۲۷، ۵۰، ۵۱
 جامی: ۲۹، ۴۲، ۴۵، ۶۸
 جبرئیل: ۸۷، ۱۰۶، ۱۲۱، ۱۴۳
 حضرت جعفر بن محمد (ع): ۳۷
 جعفر الخدای: ۳۶
 جعفر حداد: ابو جعفر
 جلال الدین محمد: ۵۷، ۵۸، ۶۴
 شیخ جمال الدین ساوجی: ۵۶
 شیخ جمال الدین خلیل فسایی: ۲۲، ۵۰، ۵۱
 شیخ جمال الدین حسین بن محمد الفسوی: ۵۶
 جنید نهاوندی: ۹، ۳۶، ۳۷، ۶۶، ۸۵، ۹۸
 حاتم اصم: ۹، ۳۶، ۳۷
 حافظ: ۱۱، ۱۲، ۴۲
 حافظ سلفی: ۲۲
 حبیب عجمی: ۹، ۳۶، ۳۷
 حزقیل (نبی): ۸۳
 حسن امداد: ۳۰
 حسن بصری: ۳۶، ۳۷
 شیخ حسن الدیلمی فسوی: ۵۶
 حسن صباح: ۱۳
 حسین اکار فیروز آبادی: ۳۵، ۳۶
 حسین ابن منصور حلاج: ۱۸، ۷۲، ۸۵، ۹۰
 ۱۳۵
 حسین بن علی (ع): ۳۶، ۳۷، ۸۴
 حصری (عارف): ۸۵
 حفصه: ۸۴
 حلاج = حسین بن منصور حلاج

رویم ابن احمد: ۳۶، ۳۷، ۸۵
 زال: ۱۱۴
 زبیدی (سید مرتضی): ۳۷، ۳۸
 زرادشت خورگان: ۱۶
 زرین کوب: ۹
 زکریا: ۸۳
 زلیخا: ۸۳
 حضرت زهرا (ع): ۸۴
 زینب: ۸۴
 زین الدین علی بن روزبهان: ۱۹
 شیخ زین الدین مظفر بن روزبهان: ۱۹
 ساره: ۸۳
 ساسان: ۹۸
 سراج الدین فالی: ۵۵
 شیخ سراج الدین محمود خلیفه: ۳۵، ۳۶، ۵۰
 سراج الدین مکرم: ۴۹
 سری سقطی: ۳۶، ۳۷
 سعد بن زنگی: ۲۴، ۲۷، ۴۴
 سعدی: ۴۱، ۴۵، ۵۲، ۱۵۶
 سکندر: ۱۴۴
 سلفی = ابوطاهر صدرالدین
 سلمان فارسی: ۹، ۲۵، ۸۵
 سلطان سنجر سلجوقی: ۱۷
 سلیمان (نبی): ۴۷، ۷۶، ۸۳
 سحنون: ۸۵
 سیمایی الهی = عبدالله
 سنایی غزنوی: ۱۴، ۹۶، ۱۲۴، ۱۳۸، ۱۵۶
 ۱۵۹، ۱۵۸
 سوده: ۸۴
 سهروردی = شیخ شهاب الدین
 سید حیدر آملی: ۱۰
 سید قاضی شرف الدین: ۲۸
 سیدمرتضی = زبیدی
 سید مروی (شاعر عرب): ۱۴۱

حمدالله مستوفی: ۲۹
 حوا: ۸۲
 خداش بن منصور یا مقصود: ۲۳، ۳۸
 خسرو: ۱۱۲
 خضر (نبی): ۲۰، ۴۵، ۸۳، ۹۷، ۱۰۵
 ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۸
 خلفای راشدین: ۹
 خلیل = ابراهیم (نبی)
 دارا: ۹۸، ۱۱۲
 دانش پژوه (محمدتقی): ۱۸، ۳۰، ۳۲، ۵۵
 ۵۹، ۶۰، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۱۱۶
 ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۳۴
 داوود (نبی): ۸۳
 داوود طایی: ۳۶، ۳۷
 ذوالکفل (نبی): ۸۳
 رستم: ۷۷، ۱۱۴، ۱۱۶
 رسول خدا = حضرت محمد (ص)
 رضی الدین علی لالا: ۵۳، ۵۴
 روح الامین = جبرئیل
 روزبهان فسایی (= بسایی، ابومحمد، بقلی)
 ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹
 ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰
 ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹
 ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷
 ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶
 ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴
 ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴
 ۹۰، ۹۴، ۱۰۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۳
 ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۶
 روزبهان بن طاهر عمری: ۱۹
 روزبهان ثالث = صدرالدین
 روزبهان ثانی = صدرالدین
 روزبهان بن محمد خنجی: ۱۹
 روزبهان مصری کازرونی: ۱۹، ۲۰، ۲۵
 ۴۳

عبدالله سيمابى الهى: ١٤٩، ٦٩
عبدالله محمد بن خفيف = ابو عبدالله
عثمان: ٨٤
عذرا: ١١١
عراقى (فخر الدين): ٢٤، ٢٣، ٤٥، ٥٢
شيخ عز الدين مسعود بن شرف الدين: ٦٣، ٦٤
عزالدين مودود زر كوب: ٥٥
عزرائيل: ٨٧
عزيز نسفى: ١٠
عضد الدوله: ١٧
عطار نيشابورى: ١٤، ٤٢، ٥٢
حضرت على (ع): ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٨٣، ٨٤
على بن حسين (ع): ٣٧
على بن موسى الرضا (ع): ٣٦، ٣٧
على سامى: ٢٩
شيخ على مراح: ٥٦
شيخ على لالا = رضى الدين
عماد الدين محمد كرماني: ٥٦، ٦٢، ٧٤
عمار: ٩
عمر (خليفه دوم): ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٨٤
شيخ عمر سهروردى = شهاب الدين
عميد الدين ابزرى: ٤٩
خواجه عميد وزير: ٤٦، ٥٤
حضرت عيسى (ع): ٧٦، ٨٣، ١٠٠، ١٠٣
١٢١، ١٣٤
عين القضاة همدانى: ١٠
غزالى (احمد): ١٤
غزالى (محمد): ١٠، ١٤، ٥٧
دكتور غنى (قاسم): ٩، ٤٥، ٤٧
غياث الدين كازرونى: ٣٨
فاروق = عمر بن خطاب
فخر الدين ابو عبدالله (ابن مريم): ٤٩، ٥٠
فخر الدين (احمد): ٢٧، ٣١، ٣٨، ٥٧، ٥٨
٦٤

شاذلى: ٣٨
شافعى: ٩٠
شبلى = ابوبكر
شرف الدين ابراهيم: ٣١، ٥٩، ٦١، ٦٤
٦٥، ٧٣
شعيا = اشعيا
شعيب: ٨٣
شقيق بلخى = ابو على
شمس تبريزى: ٤١
شمس الدين؟: ٣٨
شمس الدين ترك: ٥٥
شمس الدين عبداللطيف: ٦١، ٦٢، ٦٤
شيخ شمس الدين محمد كرماني: ٥٦
شيخ شهاب الدين عمر سهروردى: ١٤، ٤١
٥٢، ٥٣
شيخ شهاب الدين محمد: ٥٧، ٦٤
شيث (نبي): ٨٢
شيخ شطاح = روزبهان
شير خدا = على (ع)
صالح (نبي): ٨٢
صدر الدين ابوطاهر احمد بن ... سلفى: ٢٥
٤٩، ٥٠، ٥٥
صدر الدين اشنهى: ٥٢، ٥٣
صدر الدين روزبهان ثالث: ٣٨، ٦٣، ٦٤
صدر الدين روزبهان ثانى: ٣٨، ٥٧، ٥٨
٥٩، ٦١، ٦٢، ٦٤
صدر الدين محلاتى: ٣٠
صهيب: ٨٥
طغرل: ١٤
عائشه: ٨٤
عبد القادر طاووسى: ٣٨
عبد القادر غسانى: ٣٨
عبد القادر فهرى فاسى: ٣٨
عبدالودود خالوى فريد الدين: ٣٨
عبد اللطيف = شمس الدين

فخر رازی (امام فخرالدین): ۴۶، ۵۲، ۵۳
 فخرالدین = عراقی
 فخرالدین فارسی: ۵۴، ۵۲، ۲۵
 فرصت شیرازی: ۱۸، ۲۸، ۲۹
 فروزانفر: ۴۱
 فروغی: ۴۵
 فریدالدین روزبهان نسوی: ۱۹
 فرزاق: ۱۵۸
 فسایی (نسوی) = روزبهان
 قاضی معروف تمبوکتو: ۳۸
 قزوینی (محمد): ۵۹
 قیصر روم: ۱۰۴، ۱۰۸
 دکتر کامرون: ۱۶
 کرین (پرفسور هنری کرین): ۱۸، ۱۹، ۲۶
 ۴۲، ۷۰، ۷۱
 کسری: ۱۰۸
 کیان: ۱۱۶
 لقمان: ۸۳
 لوط: ۸۳
 لیلی: ۱۴۴
 ماسینون: ۱۷، ۲۰، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۷
 ۳۵، ۳۷، ۴۳، ۵۰، ۵۱، ۶۹
 مالک: ۹۰
 شیخ مبارک کمهری: ۵۵
 مجدالدین ابوسعید شرف بغدادی: ۵۶
 مجنون: ۱۴۴
 حضرت محمد (ص): ۹، ۲۸، ۳۳، ۳۵، ۳۶
 ۴۲، ۴۵، ۵۲، ۶۳، ۷۱، ۷۷، ۸۴، ۸۹
 ۹۶، ۱۲۱
 حضرت محمد باقر (ع): ۳۷
 محمد بن احمد بن محمد نهروالی: ۳۸
 محمد بن اسحاق حسینی: ۵۵
 محمد بن خلیفه: ۳۵
 محمد بن عبدا لله ابن ایوب تلمسانی: ۳۸
 دکتر محمد تقی میر: ۴۷، ۱۵۱، ۱۵۸

محمد صغیر: ۳۸
 سلطان محمود سلجوقی: ۱۷
 مدرس رضوی: ۱۲۴
 حضرت مریم (ع): ۸۳، ۱۰۳، ۱۳۲
 مسیحای فسایی: ۱۶
 مشهدی محمد نعمت اللهی: ۳۰
 مصطفوی: ۳۰
 مظفر بن روزبهان: ۴۹
 معاذ (یحی رازی): ۸۵
 معروف کرخی: ۳۶، ۳۷
 معصوم علی شاه: ۴۵
 معین (دکتر محمد معین): ۱۶، ۲۷، ۲۹
 ۴۲، ۴۳، ۵۲، ۶۸، ۷۰
 مقداد: ۹
 ممشاد علودینوری: ۸۵
 موسی (ع): ۸۳، ۸۹، ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۴
 ۱۰۷، ۱۱۸، ۱۳۴، ۱۳۸
 موسی بن جعفر (ع): ۳۷
 موسی بن زید راعی: ۳۵، ۳۶، ۳۷
 مولانا جلال الدین محمد بلخی: ۱۲، ۱۴، ۴۱
 منذر بن قیس: ۵۷
 منوچهر محسنی: ۱۵۴
 مهرین (پرفسور عباس مهرین): ۱۰، ۱۱
 میرزا حسن فسایی: ۱۸، ۲۹
 میکائیل: ۸۷
 شیخ نجم الدین کبری: ۱۴، ۵۲، ۵۳، ۵۴
 نجیب الدین عبدالخالق شوشتی: ۵۴
 نجیب الدین علی بزغش شیرازی: ۵۶
 ندیمی (غلامحسین): ۱۷، ۶۵
 نصره الدین احمد (اتابک لرستان): ۶۲
 نظام الدین محمود حسینی (داعی الله): ۴۶
 نظامی (گنجوی): ۱۵۹
 نعمان: ۱۰۶
 نفیسی: ۴۳، ۱۴۸
 نوح (نبی): ۸۲، ۱۳۴

نوری (عارف): ۸۵
وامق: ۱۱۲
هارون: ۸۳
یحی (نبی): ۸۳، ۷۹

يعقوب (نبی): ۸۳
يوسف (نبی): ۷۶، ۸۳، ۱۰۰، ۱۳۶
يوشع (نبی): ۷۹، ۸۳، ۱۰۰
يونس: ۸۳

فهرست نام اماکن

جابلسا: ۹۶	آب حیوة: ۱۰۶
جابلقا: ۹۶	آب زمزم: ۸۹
جودی (کوه): ۸۹	آرامگاه شیخ (مقبره): ۲۹، ۳۰، ۴۷
جیحون: ۱۲۴	ابطح = رجوع شود به بطحا
چشمه حیوان (چشمه خضر): ۱۰۴	استانبول: ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳
چین: ۹۷، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۵۰	۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰، ۹۴، ۱۰۰
حافظیه: ۴۹	۱۱۱، ۱۲۰، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۳
حجاز: ۲۵، ۴۰	اسکندریه: ۲۲، ۲۵، ۵۰، ۵۵
حجرالاسود: ۸۹	اصفهان: ۱۶، ۵۰
حرا (کوه): ۸۹	ایران: ۹، ۱۴، ۱۷، ۱۸، ۲۴، ۷۰
حرم حضرت محمد (قبر نبی اکرم): ۲۵، ۸۹	باب الخدش: ۲۳، ۲۸
خانقاه شیخ: ۳۳	باغ نو شیراز (محل): ۲۹
خدش: ۴۷، ۵۱	بالاکفت (محل): ۲۹
خراسان: ۱۷، ۸۵	بحر اخضر: ۹۳
خلخ: ۱۱۷	بدخشان: ۱۰۸
خوارزم: ۵۳	بسا: رجوع شود به «فسا»
خیابان روزبهان: ۳۰	بشی یا: رجوع به «فسا»
خیابان لطفعلی خان زند: ۲۳، ۳۰	بطحا: ۸۹، ۹۶، ۱۱۳
دیبرستان حکمت فسا: ۱۷	بمو (کوه): ۲۳، ۲۶، ۳۴
در شیخ: ۲۹، ۳۰، ۳۸، ۳۹	بوقیس (کوه): ۸۹
دیلیم: ۱۷	بیت المعمور: ۸۹
رباط شیخ: ۲۶	بیت المقدس: ۸۳، ۸۹
روستاهای فسا: ۱۵۰	بیت الحرام: ۲۳
روم: ۱۴۹	پسا: رجوع شود به «فسا»
زنگبار: ۱۲۰	تاشکند: ۶۸
زیتا (کوه): ۸۳، ۱۰۰	تخت جمشید: ۱۶
سد سکندر: ۸۹	ترکستان: ۱۱۷
سینا: ۸۹، ۱۰۰، ۱۱۵	ترکیه: ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۸
شام: ۲۵	ثبیر (کوه): ۸۹

گود عربان (مجله): ۲۳	شیراز: ۱۶، ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۸
لبنان: ۵۴، ۸۹	۲۹، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۵، ۴۶، ۴۹
لرستان: ۶۲	۵۱، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۶۵، ۷۱، ۷۴
لکام (کوه): ۸۹	صفا (کوه): ۸۹
مروه (کوه): ۸۹	طور (کوه): ۸۹، ۹۶، ۱۰۰، ۱۲۱، ۱۲۷
مزارات باغ نو: ۲۸	۱۳۱، ۱۳۸
مسجد اقصی: ۸۹	عراق: ۲۵، ۵۱
مسجد جامع عتیق: ۲۶	عراق عجم: ۵۷
مسجد سنقری: ۲۶	عرفات (صحرا): ۸۹
مسجد نو: ۲۶	فارس: ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۴، ۴۶
مصر: ۱۴، ۲۲، ۲۵، ۲۷، ۷۶	۴۸، ۵۳، ۵۵، ۶۲
مقام اسرافیل: ۱۱۲	فرانسه: ۷۰
مقبره شیخ رجوع شود به آرامگاه شیخ	فسا (بسا = پسا = بشی یا): ۱۶، ۱۷، ۲۲
مکه: ۲۵، ۴۲، ۴۳، ۸۳، ۸۹، ۹۶	۲۳، ۲۴، ۳۳، ۳۴، ۴۱، ۴۹، ۵۰، ۵۱
منا (صحرا): ۸۹	۵۷، ۶۵، ۷۰
ناودان زرین: ۸۹	قاف (کوه): ۸۱، ۱۱۵
هند: ۱۴، ۱۲۱	قندز (قهندز = فهندز): ۴۵
هندوستان: ۹	کرمان: ۲۵، ۷۷
یثرب (مدینه): ۸۹	کعبه: ۲۵، ۸۹، ۱۱۳
	کوچه کاه فروشان: ۲۶

فہرست نام کتابها

- 179

- مثنوى مولوى: ١٢
 مجله دانشكده ادبيات شيراز: ١٥٩، ٣٠
 مجمع الفصحا: ١٩، ١٤٩، ١٥٧
 المرصاد فى الاضداد: ٧٢
 مسالك التوحيد فى علم الكلام: ٦٧
 مسالك وممالك: ١٦
 مشرب الارواح: ٦٧
 معجم البلدان: ١٦
 المفتاح فى علم اصول الفقه: ٦٦
 المفاتيح فى المصاييح: ٦٦
 مقائيس السماع: ٧٢
 مكنون الحديث: ٦٦
 منازل القلوب: ٦٩
 المناهج: ٦٦
 منطق: ٢٧
 منطق الاسرار: ١٠، ٢٣، ٢٤، ٧٠
 منطق الاسرار، تبيان الانوار: ٦٧
 منهاج المريدين: ٧٢
 منهج السالكين: ٧٠
 الموشح فى المذاهب الاربعه،
 (وترجيح قول شافعى بالدليل): ٦٦
 الموهبت الربانيه والمكرمة السبحانيه: ٥٩
 نجم الدين كبرى (كتاب): ١٥٤
 نزعت القلوب: ١٦، ٢٩
 نشرية آتشكده (از انتشارات دبیرستان حكمت
 فسا): ١٧، ٢٥، ٢٧، ٢٨، ٦٥
 نفحات الانس: ١٨: ١٩، ٢٢، ٢٥، ٢٦، ٢٧،
 ٣٤، ٣٥، ٣٩، ٤٢، ٤٥، ٥٠، ٥١، ٥٨،
 ١٣٩
 هدايت الطالبين: ٧٢
 الهدايت فى علم النحو: ٦٧
 هزار مزار: ١٨، ١٩، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٢٨،
 ٥٨، ٥٩، ٦٣، ٦٥، ٦٩، ١٣٩
 هفت اقليم: ١٤٩: ١٥٩
 اليواسين: ٧٢

منابع و مآخذ عمده‌ای که در تألیف این کتاب از آنها استفاده شده است

- ۱- آثار عجم، تألیف فرصت‌الدوله شیرازی، چاپ بمبئی، ۱۳۵۴ قمری
- ۲- احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، تألیف مقدسی، چاپ لیدن، ۱۹۰۶ میلادی.
- ۳- ارزش میراث صوفیه، تألیف دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، انتشارات آریا، تهران ۱۳۴۴.
- ۴- اقلیم فارس، محمدتقی مصطفوی، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۸.
- ۵- برهان قاطع، محمد حسین خلف برهان تبریزی، بکوشش محمد عباسی، چاپ ۱۳۴۴.
- ۶- بستان‌السیاحه، حاج‌زین‌العابدین شیروانی: چاپ سنگی، اصفهان، ۱۳۴۲ قمری.
- ۷- تاریخ تصوف در اسلام، جلد دوم، دکتر قاسم غنی، انتشارات زوار، چاپ دوم، ۱۳۴۰.
- ۸- تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، به سعی دکتر عبدالحسین نوایی، تهران ۱۳۳۹.
- ۹- تحفه‌العرفان، شیخ‌روزبهان، ضمیمه روزبهان‌نامه، انتشارات انجمن ملی، ۱۳۴۷.
- ۱۰- تحفه‌العرفان (تحفه اهل عرفان)، تألیف شرف‌الدین ابراهیم (نبیره شیخ روزبهان)، ضمیمه روزبهان‌نامه.
- ۱۱- تحفه‌العرفان (تحفه اهل عرفان)، تألیف شرف‌الدین ابراهیم، به سعی دکتر نوربخش، انتشارات خانقاه نعمت‌اللهی تهران ۱۳۴۹.
- ۱۲- تحقیق در احوال و آثار نجم‌الدین کبری، تألیف منوچهر محسنی، چاپ علمی ۱۳۴۶.
- ۱۳- تصوف، پرفسور عباس مه‌رین، ناشر کانون معرفت، ۱۳۳۳ خورشیدی.
- ۱۴- حدیقة‌الحدیقه، سنایی، تصحیح مدرس رضوی، چاپ دانشگاه، ۱۳۵۹.
- ۱۵- دایرة‌المعارف اسلامی، (عربی)، جلد پنجم، ترجمه مقاله نیکلسون، ذیل کلمه تصوف.
- ۱۶- دایرة‌المعارف فارسی، مصاحب، انتشارات فرانکلین، ۱۳۴۵.
- ۱۷- دیوان حافظ، به اهتمام، قزوینی و دکتر غنی، تهران ۱۳۲۰.
- ۱۸- روح‌الجنان، تألیف عبداللطیف شمس، (نبیره دیگر روزبهان)، ضمیمه روزبهان‌نامه، ۱۳۴۷.
- ۱۹- روزبهان (یا شطاح فارس)، غلامحسین ندیمی، انتشارات چاپخانه احمدی شیراز ۱۳۴۵.
- ۲۰- روزبهان بقلی و کتاب کشف‌الاسرار، شیخ‌روزبهان بقلی فسوی، چاپ ترکیه (استانبول)

- ۱۹۷۱ میلادی.
- ۲۱- روزبهان نامه (مجموعه)، با مقدمه و کوشش آقای محمدتقی دانش پژوه، انتشارات انجمن ملی ۱۳۴۷.
- ۲۲- ریاض العارفین، رضاقلی خان هدایت، انتشارات کتابخانه مهدیه تهران ۱۳۱۶.
- ۲۳- ریحانة الادب، میرزا محمدعلی مدرس تبریزی، چاپ سوم، کتابفروشی خیام.
- ۲۴- زهد و تصوف در اسلام (بخشی از کتاب العقیده والشریعه)، تألیف گلذیهر، ترجمه محمدعلی خلیلی، چاپ اقبال، ۱۳۳۰.
- ۲۵- شدالازار، تألیف معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی، (متوفی ۷۹۱ ه)، چاپ مجلس ۱۳۲۸.
- ۲۶- شرح حال و آثار و اشعار شیخ روزبهان، دکتر محمدتقی، دانشگاه شیراز، ۱۳۵۴.
- ۲۷- شرح شطحیات، شیخ روزبهان، تصحیح هنری کرین، انستیتو ایران و فرانسه، ۱۳۴۴.
- ۲۸- شیراز، علی سامی، نشریه کانون دانش پارس، ۱۳۳۷.
- ۲۹- شیراز نامه، معین الدین احمدین شهاب الدین ابی الخیر زرکوب، به کوشش بهمن کریمی، تهران، ۱۳۱۰.
- ۳۰- طرائق الحقایق، محمد معصوم علی شاه، به سعی دکتر محمد جعفر محبوب، تهران، ۱۳۵۴.
- ۳۱- عبهرالعاشقین، شیخ روزبهان، تصحیح دکتر محمد معین و هنری کرین، انستیتو ایران و فرانسه، تهران ۱۳۳۷.
- ۳۲- عبهرالعاشقین، شیخ روزبهان، به سعی دکتر نوربخش، انتشارات خانقاه نعمت-اللهی، ۱۳۴۹.
- ۳۳- فارسنامه ابن بلخی، به کوشش علی نقی بهروزی، شیراز، ۱۳۴۳ شمسی.
- ۳۴- فارسنامه ناصری، میرزا حسن فسایی، افست از روی چاپ سنگی، سنایی، ۱۳۴۰.
- ۳۵- فرهنگ آندراج: محمد پادشاه، انتشارات کتابخانه خیام، ۱۳۳۶.
- ۳۶- قرآن مجید.
- ۳۷- کارنامه بزرگان ایران، نشریه اداره کل انتشارات رادیو، خرداد ۱۳۴۰.
- ۳۸- کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران: عزالدین علی بن اثیر، جلد ۱۶، ترجمه علی هاشمی، علمی، ۱۳۵۱.
- ۳۹- کلیات سعدی، از روی چاپ فروغی، کتابفروشی علمی، تهران ۱۳۳۰.
- ۴۰- کلیات فخرالدین عراقی، (عشاق نامه)، چاپ نفیسی، تهران، ۱۳۳۵.
- ۴۱- مجله دانشکده ادبیات شیراز، شماره اول، مقاله آقای صدرالدین محلاتی، ۱۳۳۷.
- ۴۲- مجمع الفصحا، رضاقلی خان هدایت، چاپ امیرکبیر، ۱۳۳۶ - ۱۳۴۰

- ۴۳- مسالك و ممالك، اصطخری، (ترجمه فارسی)، بکوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰.
- ۴۴- منازل القلوب، (شرح رساله قدسیه)، الهی سیمایی، ضمیمه روزبهران نامه، ۱۳۴۷.
- ۴۵- نزهت القلوب، حمدالله مستوفی، بسعی دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۴۲.
- ۴۶- نشریه آتشکده، انتشارات دبیرستان حکمت فسا، سال ۱۳۴۲.
- ۴۷- نفحات الانس، تألیف عبدالرحمان جامی، به اهتمام مهدی توحیدپور، تهران، ۱۳۳۶.
- ۴۸- هزارمزار، (ترجمه شدالازار)، عیسی بن جنید شیرازی، چاپ احمدی شیراز، ۱۳۲۰.

غلط‌نامه

خواهشمند است پیش از مطالعه غلطهای زیر را تصحیح فرمایید

صفحه	سطر	نادرست	درست
۹	۲۱	شفیق بلخی	شفیق بلخی
۹	۲۳	رجوع شود به العقیده والشریفة	رجوع شود به العقیده والشریعة
۱۴	۱۳	شیخ ابوالخیر ماته	شیخ ابوسعید ابی‌الخیر مائة
۱۷	۱۱	خمسمائة	خمسمائة
۱۷	۱۸	المستر	المستر - (المستر شد)
۱۹	۱۸	معروف به‌ویا	معروف ویا
۲۰	آخر	عبر‌العاشقین از	عبر‌العاشقین به‌نقل از
۲۱	۱	حق می‌جست	حق می‌جست...
۲۱	۱۹	و در چشم	و در چشم
۲۲	۱۴	سماع صحیح	سماع صحیح بخاری
۲۳	۲۴	جزم	جزم
۲۵	۷	«شیخ مرید جاگیر کردی»	شیخ مرید «جاگیر کردی
۲۷	۱	شیخ جاگیر کردی	شیخ یعنی جاگیر کردی
۳۳	۷	اشاره، شد	اشاره شد،
۳۵	۲۲	سلمان فارس	سلمان فارسی
۳۵	۲۲	(ابوموسی سراعی)	(ابو موسی راعی)
۴۵	۵	عاشقاً و وامقاً	عاشقاً وامقاً
۴۵	۱۰ و ۹	در طرایق الحقایق و غیره	در طرایق الحقایق از او یاد می‌کنند
۴۵	۲۴	پیش	پیش
۴۵	۲۸	آورده است	آمده است
۴۷	۱۹	بیا داعی	بیای داعی
۵۲	۸	مکاتبت	مکاتبات
۵۶	۱۴	فقید ارشدین	فقیه ارشدالدین

صفحه	سطر	فادرست	درست
۵۷	۱۸	عشرین و ۶۲۰ ستمائة	عشرین و ستمائة (۶۲۰)
۶۲	۳	تذکرها	تذکرها
۶۲	۱۷	الملته	الملة
۶۳	۱۲	درقوت	درقوت
۶۶	۱۱	حقایق الکم	حقایق الکلم
۶۸	۱۱	مکاشفته	مکاشفة
۷۰	۴	تحفته المجین	تحفة المجین
۷۱	۱۳	عزیت	عزیت
۷۲	۱۵	هدایتہ	هدایة
۷۶	۴	رو امنور	رواء
۷۶	۱۰	رسید	برمید
۸۰	۱۰	بد [ا] بهها	بديهة های
۸۰	۱۳	به بینش	به بینش
۸۳	۲	زینا	زیتا
۸۵	۷	طیفور،	طیفورو
۸۷	۱۸	خرقت	خرقت
۸۷	۲۷	قنبر است	قنبرة است
۱۰۱	۸	اصلی	اصل
۱۰۲	۱۷	بوده شد	بوده شد [؟]
۱۰۴	۲۶	جنبیدن علم	جنبیدن علم (هرچند که در اصل خفتان درست تر به نظر می رسد)
۱۳۰	۹	را	راه
۱۴۶	۱۸	نخور:	نخورد،
۱۴۹	۷	بروم	به روم